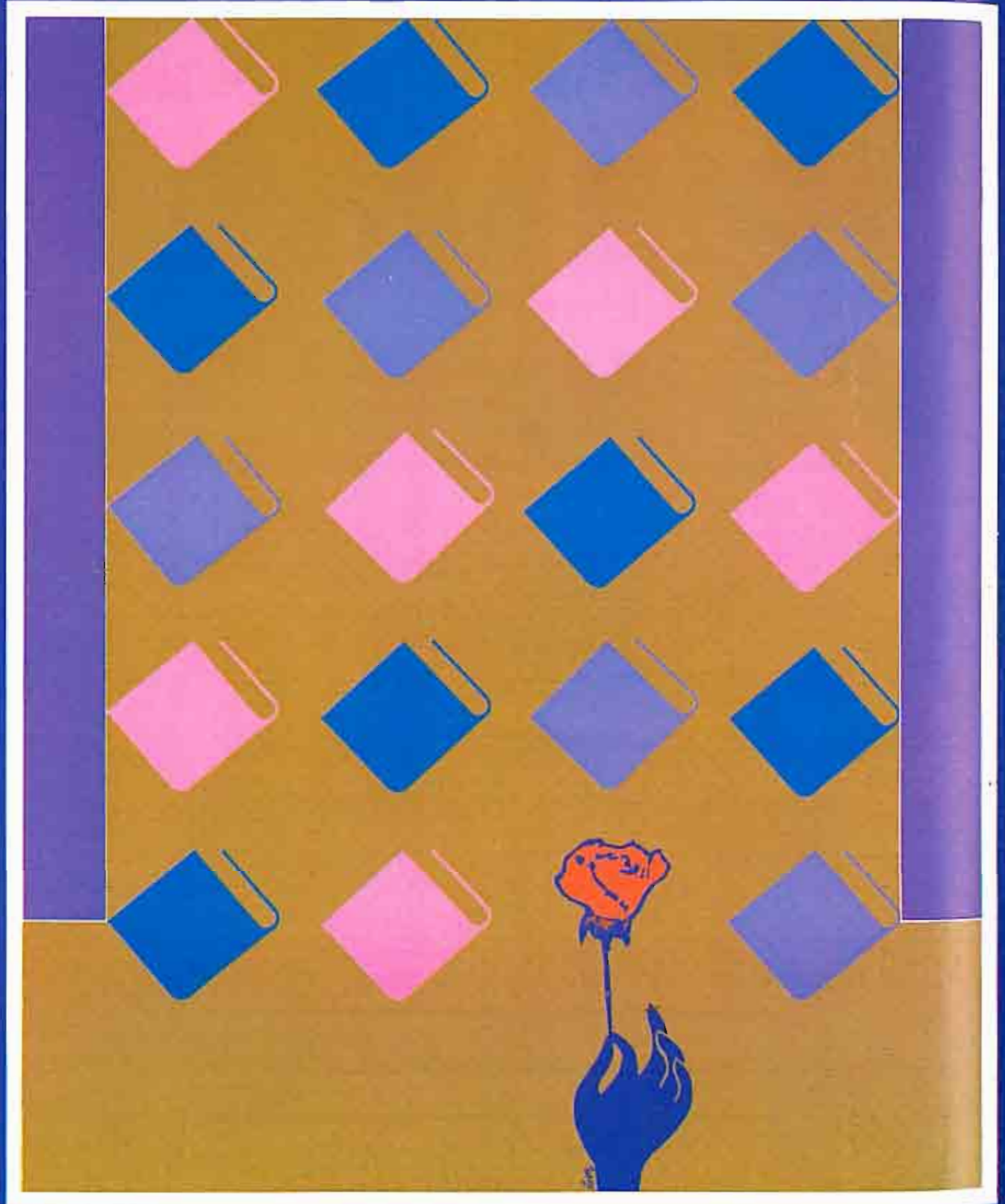


# زنگنه

سال اول • اردیبهشت‌ماه ۷۱ • بها ۵۰ تومان

۴





---

## گل تجرین است، غنیمت شماریدش، صحبت

---

سیاحان بارگها بر فضای عجز طهره زهرا



# زنان

سال اول شماره ۲ اردیبهشت ماه ۷۱

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و خبر

۲ نابرابری سستی دو جنس و پیامدهای اجتماعی آن:

۸ خبر:

اندیشه

۱۶ خودپرستیهای مقدس: بنفشه رستگار

حقوق

۲۰ قضاوت زن: مینا یادگار آزادی

در خانه

۲۹ با دست خود برای دوست:

۳۲ ماهی: ترجمه حورا اخلاقی

۳۵ خرافه‌ای به نام اشرافیت: مهندس فرشته بهار

ادبیات

۱۰ زن: طهمورث افتخاری

شعر: ۲۷ و ۵۵

۵۰ کاغذ دیواری زرد: ترجمه زهره زاهدی

۵۶ کنیزو، نه قصه، که شلاق است: پرویز خرسند

علم

۳۷ آشنایی با اصول ژنتیک (کتاب تازه):

۳۸ خواص و کاربرد انواع روغن‌ها: فیروز مددنوعی

۴۴ از یادگیری برای عشق، تا عشق به یادگیری: ترجمه زهره زاهدی

۴۷ یک، دو، سه: ترجمه ژینوس قائمی

هنر

۶۲ صورتها و صورتکها: زهره قائینی

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: شهلا شرکت
- طراح گرافیک: کورش پارساژاد
- طرحهای این شماره: باسم‌الرام
- لیتوگرافی: موج
- چاپ: سازمان ۱۲۸

صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵  
تلفن: ۸۳۳۵۱۳

License Holder & Editorial Director:  
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly. Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگاهی می‌پذیرد. زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است. مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود. حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

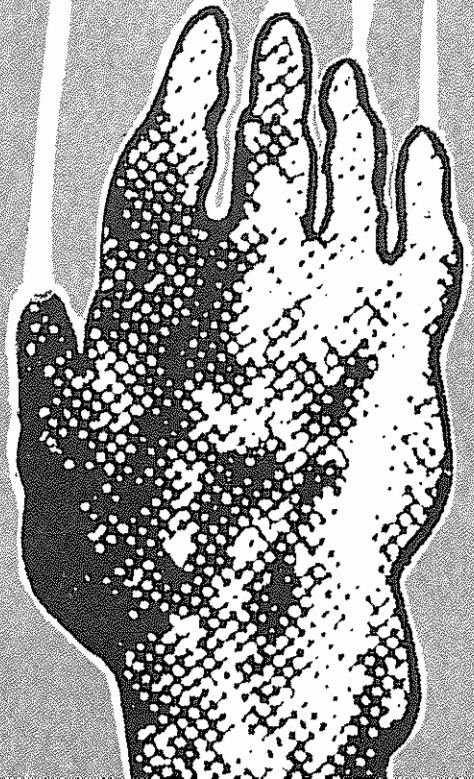


تأمین کرده است.

\* وضعیت رقت‌بار زنان

هیلاری ونو سردبیر مجله هفتگی «ویکلی ریویو» پرفروشترین مجله داخلی کنیا می‌نویسد: «هیچ‌یک از شاگردان، نگهبانان، یا معلمهایی که آن شب در مدرسه بودند، در دسترس نیستند. چون مدرسه سن کیزیتو بسته شده است... مطبوعات کنیا جزئیات واقعه را شرح دادند و نمایی از ماهیت جامعه نوین کنیا ارائه کردند. در این گزارشها بسیاری از شهروندان کنیایی ریشه اصلی این خشونت را ناشی از نابرابری خشن و غیرمنصفانه‌ای دانستند که در جامعه میان زن و مرد اعمال می‌شود. این تراژدی، بر تبعیض میان دو جنس که حاکم بر زندگی اجتماعی مردم کنیا

مدرسه شبانه‌روزی مختلط سن کیزیتو - که در مناطق کشت قهوه واقع در کنیای مرکزی قرار دارد - مانند بسیاری مدارس دولتی دیگر کشورهای افریقایی، پرجمعیت، با مدیریتی نالایق و تحت آموزش معلمینی با حقوقهای غیرمکفی اداره می‌شود. در یکی از شبهای ماه ژوئیه سال ۱۹۹۱، ۷۱ دختر نوجوان شاگرد این مدرسه مورد تجاوز همکلاسیهای پسر خود قرار گرفتند و ۱۹ نفر آنها هنگام فرار کشته شدند. ۳۹ نفر از ۳۰۶ دانش‌آموز این مدرسه، بدون ذکر مورد اتهام، در زندان به سر می‌برند. این وحشیگری موجب خشم سیاستمداران، مسئولین آموزش و فرهنگ و دیگر مسئولین در کنیا شده است. کشوری که افتخار می‌کرد شرایط تحصیل را به مراتب بهتر از سایر کشورهای افریقایی برای دانش‌آموزان





# نابرابری سنی دو جنس و پیامدهای اجتماعی آن

است، مهر تأیید می‌گذارد. وضعیت زنها و دخترهای ما رقت‌انگیز است. ما آنها را موجودات درجه دو محسوب می‌کنیم، پسرهایمان را طوری بار می‌آوریم که کمترین احترامی برای دخترها قایل نباشند. به حادثه سن کیزیتو نباید بی‌اعتنا بود.»

# ۱۹ دختر جوان هنگام فرار کشته شدند

«مشکل از آنجا شروع شد که ۲۷۱ دختر دانش‌آموز این مدرسه، که مانند پسرها در رده‌های سنی میان ۱۴ تا ۱۸ سال قرار داشتند، از شرکت در اعتصابات که پسرها تدارک دیده بودند، خودداری کردند... پلیس برو گفته است که پسرها تصمیم گرفتند خشم خود را بر سر دخترها که در سه خوابگاه مجزا سکونت داشتند، خالی کنند... پسرها

سیمهای برق و خطوط ارتباطی تلفن را قطع کردند و با قلوه‌سنگهای بزرگ در خوابگاه را شکستند. به گفته یکی از کارکنان مدرسه، بعضی از پسرها خود را در ملافه پیچیده بودند و چراغ قوه به همراه داشتند... بنا بر اظهارات پلیس هنگام فرار گله وحشت‌زده دختران، ۱۹ نفر آنها به واسطه ماندن زیر دست‌وپا یا خفگی زیر تختخوابهای واژگون شده، کشته شدند. به گفته فرانسیس ماجیرا آپولوس، افسر محلی مأمور رسیدگی به وضع زندانیان، ۷۱ دختر مورد هتک حرمت قرار گرفتند. معلوم نیست که چه تعداد از دانش‌آموزان پسر، در حادثه آن شب شرکت داشتند. دخترها به مدارس دیگری منتقل می‌شوند و سن کیزیتو با ساختمان آجری یک‌طبقه‌اش بسته و در قرنطینه باقی می‌ماند. بسیاری از سیاستمداران عدم رعایت انضباط

و مصرف مواد مخدر را به عنوان مسبب وقوع این حادثه مورد انتقاد قرار دادند. برخی از مسئولین آموزشی معتقد بودند میان سیاستمداران به جای ضابطه، رابطه حکمفرماست و همین باعث انتخاب غلط مدیران مدرسه و در نتیجه به وجود آمدن سهل‌انگاری در مدیریت مدرسه بوده است.

اما کنیاتیامز، روزنامه حزب حاکم در کنیا، در گزارش خود به طرح این نظریه پرداخت که موقعیت نازل زنها در کنیا ریشه اصلی ماجرا بوده است. برخی از متخصصین مسائل نوجوانان موافق با این نظریه‌اند. در جامعه‌ای که زنان در اتوبوس به هم می‌چسبند و کنار هم می‌نشینند تا از جانب مردان مورد تعدی قرار نگیرند، در اجتماعی که زنان تحصیلکرده شبها تنها در خانه می‌مانند تا شوهرانشان با معشوقه خود



به سینما و گردش بروند، طرح چنین مسئله‌ای بدون زمینه نیست. این روزنامه در گزارش مفصلی که از ماجرای سن کیزیتو در صفحه اول به چاپ رسانیده بود، اظهار داشت که حمله به دختران در مدرسه سن کیزیتو امری متداول بوده که از جانب مدیر و کارکنان مدرسه مجاز شمرده می‌شده است. جیمز لیبونی، مدیر مدرسه، به خبرنگار این روزنامه گفت: «در گذشته، پسرها دخترها را می‌ترساندند و به زور از خوابگاه‌هایشان بیرون می‌کشیدند و... آنگاه محترمانه به خوابگاههای خود برمی‌گشتند». جویس کیتیرا، معاون مدرسه، هنگام بازدید پرزیدنت دانیل آرپ فوآ از خوابگاه ویران شده مدرسه، به او گفت: «پسرها هرگز قصد نداشتند به دخترها آسیبی برسانند فقط به آنها نیاز داشتند.» (!)

#### \* سیستم مدارس شبانه‌روزی در کنیا

در حدود یک‌سوم از دبیرستانهای کنیا مانند سن کیزیتو مدارس شبانه‌روزی مختلط است با خوابگاههای مجزا برای دختران و پسران. ایجاد مدرسه شبانه‌روزی در زمان استعمار کنیا مرسوم شد. در آن زمان مبلغین مذهبی غربی چنین مدارسی را احداث می‌کردند تا بچه‌ها را از خانه‌های غیرمسیحی دور کنند. پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۶۳، دولت کنیا اداره غالب این مدارس را به دست گرفت و از بخش خصوصی هم خواست تا مدارس مشابهی تأسیس کنند. همچنین در صورت کمکهای مالی، به کلیساها اجازه داد ارتباط خود را با این مدارس حفظ کنند. اسقف‌نشین کاتولیک رم در یزو نیز بخشی از سرمایه‌گذاری در مدرسه سن کیزیتو را به عهده گرفت. با درنظرگرفتن کثرت بیش از حد جمعیت - نرخ رشد جمعیت در این کشور، بالاترین نرخ رشد در سطح جهان است - و با درنظرگرفتن تقاضای رو به رشد برای تحصیل دختران، بسیاری از مدارس پسرانه، به مدارس مختلط تبدیل شده است. این مدارس شبانه‌روزی دولتی، برخلاف مدارس گلچین‌شده خصوصی، در وضعیت کاملاً ابتدایی قرار

دارند، گاهی حتی لوله‌کشی آب ندارند...

#### \* نفوذ آموخته‌های مردانه

سن کیزیتو که در سال ۱۹۶۸ به عنوان مدرسه پسرانه تأسیس شده بود، در سال ۱۹۷۵ دختران را هم نامنویسی کرد. اغلب آنها فرزندان کارگران مزارع هستند که از طریق کشاورزی ارتزاق می‌کنند و با جان‌کندن می‌کوشند مبلغ معادل ۳۶۰ دلار شهریه سالانه مدرسه را به اضافه هزینه تهیه یونیفورم و لوازم‌التحریر، بپردازند. این مدرسه که به فاصله یک ساعت تا شهر، در امتداد جاده‌ای خاکی، در شمال شرقی مرو قرار دارد، به خاطر قرارگرفتن در یک مایل‌ونیمی شهر و در اختیارداشتن برق و تلفن و یک بیمارستان نزدیک، از بسیاری از مدارس کنیا بهتر است. آقای آپولوس می‌گوید: «در مراسم ختنه‌سوران» - که معمولاً در سنین میان ۱۱ تا ۱۷ سالگی در مورد پسرها انجام می‌شود - در تیگاینا از قبیله یزو که اغلب پسرهای این مدرسه متعلق به همان طایفه‌اند، حقانیت سلطه جنس مرد به او تفویض می‌شود. این سنی است که در آن پسر از کودکی درآمده، وارد مرحله بزرگسالی می‌شود. معنی‌اش این است که حالا می‌تواند با یک زن حرف بزند، رابطه برقرار کند و او را کتک بزند». آقای پولوس که دارای فوق‌لیسانس جرم‌شناسی از دانشگاه کاردیف انگلستان است، چنین ادامه می‌دهد: «به محض انجام ختنه، پسر حق دارد با دخترها رابطه برقرار کند. همزمان دخترها را طوری تربیت می‌کنند که هرگز به خود اجازه ندهند به پسر نه بگویند، حتی اگر دلشان بخواهد. این حقوق مردانه تفویض شده به پسران، در آن شب شوم در سن کیزیتو، به افراطی‌ترین شکل خود متبلور شد...» ۷۱ دختری که در بیمارستان بستری بودند، پس از مرخصی از بیمارستان به خبرنگاران گفتند:

«این، بخشی از زندگی روزانه ما در مدرسه است. پسرها همیشه به خوابگاه دخترها می‌آیند، آنها را به زور از ساختمان بیرون می‌برند و ما به عنوان یک دختر باید تحمل کنیم.»

آقای پولوس گفتند: «اگر در این ماجرا عده‌ای از دخترها نمرده بودند، ما هرگز مطلع نمی‌شدیم!»

همچنین گزارش شده است در مدرسه دیگری، در منطقه مرو، دانش‌آموزان پسر طی تظاهرات وحشیانه‌ای بر علیه مدیریت مدرسه، همکلاسیهای دختر خود را مورد حمله قرار دادند. در حالی که یک روی حادثه سن کیزیتو در حول و حوش محور مشکلات زنان دور می‌زند، کنیاییها وجه دیگری را نیز مشاهده می‌کنند... جامعه به پسرهای این مدرسه آموخته است که کافی است چیزی را بخواهند و اگر بخواهند، کسی حق ندارد مخالفت کند. در هیچ گزارشی مشخص نشده است که چند نفر از این پسرها در حادثه شرکت داشته‌اند...

پرزیدنت موآ کمیته‌ای متشکل از مسئولین آموزشی و رهبران کلیساها را موظف کرد تا در مورد حملات اخیر در دبیرستانهای کنیا، که در برخی موارد منجر به آتش‌سوزی مدرسه شده بود، تحقیقاتی انجام دهند. مددکاران اجتماعی اظهار می‌کنند تاکنون هیچ تلاشی برای ریشه‌یابی اساسی چنین پدیده‌هایی در مدارس انجام نشده است. همچنین دولت هیچ اقدامی در زمینه آموزش اخلاقی پسران و ایجاد رابطه انسانی‌تر میان دختران و پسران انجام نداده است...

#### \* اظهارات سازمانهای زنان در کنیا

رهبران زنان طی فراخوانی کلیه شهروندان کنیایی از آنها خواستند که یکبار برای همیشه علت‌های اصلی سوءاستفاده از زنها و کودکان مؤنث در کنیا را ریشه‌یابی کنند. سازمان «ماندلو یا واناواک» و «سازمان تجاری و حرفه‌ای زنان کنیا» طی بیانیه مشترکی از دولت خواستند با تشکیل دادگاههای خانواده در تمام مناطق، به خشونت‌های محلی بر علیه زنان خاتمه دهند. در این بیانیه آمده است: «حادثه غم‌انگیز اخیر در مدرسه سن کیزیتو که طی آن ۱۹ دختر جوان کشته و بیش از ۷۰ نفر مورد هتک حرمت قرار گرفتند؛ بیش از پیش خشم زنان را برانگیخته است... دانش‌آموزان پسر



هتک حرمت، تنها یک جرم نیست. عملی است که فرد را از نظر روانی و عاطفی به کلی نابود می‌کند و قربانی، مادام‌العمر از جراحات ذهنی و روانی آن رنج خواهد برد.

\* بیانیه سازمان ملی زنان امریکا در مراسم یادبود بین‌المللی برای قربانیان خشونت جنسی در کنیا - ۱۳ اوت ۱۹۹۱

«امروز سازمان ملی زنان، اتحاد و همبستگی خود را با خواهران خود در کنیا و در تمام جهان بر علیه واقعه خشونت‌بار و هولناک مدرسه شبانه‌روزی سن کیزیتو اعلام می‌کند. ما، در اینجا جمع شدیم تا به یاد زندگیهای نورسی باشیم که طی تلاشی مرگبار به شکل غم‌انگیزی کوتاه شد. قلبهای ما همچنین برای قربانیان واقعه ۱۴ ژوئیه می‌تپد، واقعه‌ای که طبق گفته پریزیدنت موآ، قبیح‌ترین حادثه‌ای است که تاکنون با آن مواجه شده است. بیش از ۱۰۰ دختری که وحشیانه مورد حمله قرار گرفتند، باید بدانند که ما خود را در وحشت و اندوه آنان شریک می‌دانیم و صدای دردکشیده آنها را به گوش جهانیان خواهیم رساند.

تراژدی سن کیزیتو جهان را در موجی از حیرت فرو برد. این روزها مراسم یادبود دختران این مدرسه در دورترین کشورها از جمله برزیل، استرالیا، کانادا، ایرلند، هند، و سوئیس، برگزار می‌شود. همین شبی که ما، در اینجا گرد هم آمده‌ایم، خواهران ما در نایروبی، تحت سازماندهی سازمان ملی ماندلو یا واناواک، مشغول برگزاری شب احیا به یاد قربانیان این حادثه هستند. جای آن دارد خشونت گسترده‌ای که بر علیه زنان اعمال می‌شود، مورد توجه در خور، قرار گیرد.

نابرابری میان دو جنس جوی را ایجاد می‌کند که در آن تبعیض، آزار، و خشونت که زنها هر روز با آن مواجهند، عذر نهاده می‌شود، نادیده انگاشته می‌شود و اصلاً مرئی



عمومی با آن مواجه هستند. به این جهت تعجبی ندارد که دانش‌آموزان پسر سن کیزیتو بیشتر از جانب جامعه کنیا برای عملی که مرتکب شدند، قهر تأیید داشتند.

● با تأسف عمیق، شاهد آن هستیم که تراژدی سن کیزیتو در نقاط دیگر کشور نیز موج تازه‌ای از خشونت نسبت به دختران را دامن زده است.

\* ما خواهان انجام اقدامات زیر هستیم :

● زنان مضرانه در مقابل هرگونه خشونت و سوء استفاده علیه خود و فرزندان‌شان ایستادگی کنند.

● از متعهدین جامعه خود می‌خواهیم ریشه سوء استفاده و خشونت بر علیه زنان و کودکان را مورد بررسی جدی قرار دهند.

● از جامعه بزرگسال کنیایی اعم از پدر و مادرها، رهبران مذهبی، رهبران سیاسی و دیگران می‌خواهیم افکار و رفتار خود را مورد تجدیدنظر و تحلیل قرار دهند و دریابند که شاید هریک از ایشان در عملکرد جوانان کنیا، سهم بوده‌اند.

سازمان «کانوماندلو یا واناواک» - بزرگترین سازمان ملی زنان و بخشی از تنها حزب سیاسی کنیا - درخواستهای فوق را به منظور پیشگیری از هر حادثه آتی مشابه به حادثه سن کیزیتو، مطرح کرده است.

این مدرسه توسط جامعه‌ای که برای زنان و دختران کمترین اعتبار را قایل است، موجه و معذور شمرده شده بودند.

این بیانیه که از سوی مدیر سازمان تجاری و حرفه‌ای زنان، خانم پت موگو، و مدیرعامل کانوماندلو، خانم ویلکیستا آنساندو، به امضا رسید، از زنها خواسته است که با شرکت آگاهانه در انتخابات آینده تنها به نمایندگانی رأی بدهند که نسبت به مسائل زنان و کودکان با مسئولیت و حساسیت برخورد کنند. در بیانیه آمده است:

ما زنان متعهد کنیا، به عنوان نمایندگان آحاد زنان و سازمانهای زنان گردآمیدیم تا در خصوص حرکت حاضر در جهت سوء استفاده و اعمال خشونت بر علیه زنان و کودکان، به مذاکره بنشینیم...

● ما رفتار شاگردان و کارکنان مدرسه سن کیزیتو و دیگر کسانی را که در انجام اعمال خشونت‌آمیز بر علیه زنان و دختران مقصرند، به شدت محکوم می‌کنیم.

● هتک حرمت، تنها یک جرم نیست. عملی است که فرد را از نظر روانی و عاطفی به کلی نابود می‌کند و قربانی، مادام‌العمر از جراحات ذهنی و روانی آن رنج خواهد برد.

● واقعه سن کیزیتو آئینه تمام‌نمایی است از شکل خشونت‌های که زنان و دختران کنیا همه‌جا، در خانه، در محل کار، و در اماکن



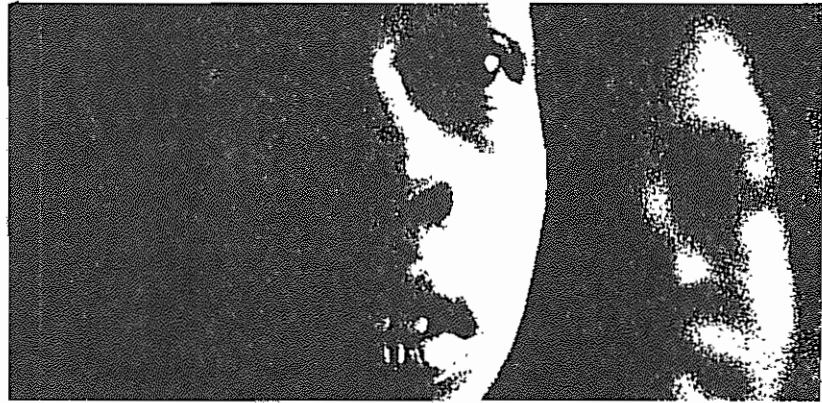
کنند.»

### \* وضعیت زنان در کنیا

در سال ۱۹۸۵ زنان سراسر جهان برای شرکت در کنفرانس میان دهه‌ای ۱۹۸۵ در خصوص مسائل زنان، به کنیا سفر کردند و از مشاهده وضع زنان در کنیا تحت تأثیر قرار گرفتند. در آنها این باور را ایجاد کردند که زنان کنیا از هر جهت تأمین شده‌اند و از آنها به خاطر همکاری در توسعه کنیا، قدردانی می‌شود. هر چند زنان کنیا با متقاعد ساختن مدیران مرد کنفرانس اجازه یافتند مهمان‌داری کنفرانس را به عهده بگیرند، بی‌شک کنفرانس به نتایج دلخواه مردان انجامید. در مدت کوتاهی پس از برگزاری کنفرانس حزب کانو، تنها حزب سیاسی مجاز در کنیا، اداره «ماندلو یا واناواک»، بزرگترین سازمان زنان کنیا را که به نقاط روستایی هم دسترسی دارد به عهده گرفت.

مردان مصمم‌تر شدند که برای ابراز قدرت، کنترل امور را بیش از پیش در دست بگیرند. در مورد زنان هیچ چیز تغییر نکرد، بلکه برعکس، وضع بدتر شد. تعداد زنان شاغل به مشاغل کلیدی از هر زمان دیگر کمتر شده است و زنانی که از خود نظریه‌ای دارند، مورد آزار قرار می‌گیرند و از آنها خواسته می‌شود که دهانشان را ببندند.

سازمان حقوق بشر هر ساله گزارشهایی در مورد وضع زنان هر کشور، در زمینه خشونت، تجاوز، و ختنه سنتی زنان، منتشر می‌کند. در گزارش مربوط به سال ۱۹۹۰ در خصوص زنان کنیا چنین آمده است: «از جهت قانونی تبعیضی علیه زنان اعمال نمی‌شود، اما فرهنگ و نگرش سنتی، از دورانهای گذشته، برای زنان نقشهایی کم‌اهمیت و درجه دو در نظر گرفته است... نقش سازنده زنان تنها به مناطق کشاورزی، که در آن نزدیک به ۷۵ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند، محدود می‌شود... تعداد دختران و پسران دانش‌آموز در مدارس ابتدایی تقریباً مساوی است، اما در سطوح بالاتر تحصیلی تعداد پسران تقریباً دوبرابر



کیزیو و یا کشتار در مونترآل که طی آن یک دانشجوی پسر، ۱۴ نفر از دختران همکلاسی خود را به قتل رساند، آنچنان درنده‌صفتی حیوانی را به یادمان می‌آورد که نمی‌توانیم نسبت به هولناک بودن آن بی‌تفاوت بمانیم. اندوه ما به عمق خشم و تأسف ماست. خاطره این زنان باید زنده بماند تا روزی به خشونت مردان پایان دهد.»

لازم به یادآوری است که این مراسم در مقابل سفارت کنیا در واشنگتن برگزار شد و سفیر کنیا در امریکا نیز در این زمینه سخنانی ایراد کرد.

### \* برگزاری شب احیا در کانادا

«در همبستگی با خواهرانمان در کنیا، در روز پنجشنبه ۲۵ ژوئیه ۹۱، در ساعت چهار و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر، مراسم احیایی در مقابل کمیسیون عالی کنیا در اتاوا کانادا برگزار کردیم...»

مرکز بین‌المللی MATCH، که بر علیه خشونت‌های جمعی در قبال زنان فعالیت می‌کند، با همکاری انجمن مشورتی کانادا در خصوص وضع زنان، و گروهی از زنان منطقه مصمم شدند حجاب سکوتی را که جو زن‌کشی را احاطه کرده است، از میان بردارند: «بیش از این نمی‌توانیم سکوت در قبال قتل زنان را، به جرم زنبودن تحمل کنیم. از سازمانهای حقوق بشر می‌خواهیم که در سطح بین‌المللی به این مسئله رسیدگی

خشونت، تحمیلی جهانی و توجیه‌ناپذیر بر گرده زنان است که از مرز کشورها، نژادها، ادیان، فرهنگها و طبقات اجتماعی فراتر می‌رود.

نیست. ظرف همین ۳۰ دقیقه‌ای که ما، در اینجا به برگزاری مراسم یادبود می‌پردازیم، تنها در ایالات متحده به طور متوسط به پنج تا ۱۰ زن تجاوز می‌شود، و ۲۴۰ زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. ما، در اینجا جمع شده‌ایم تا بر خشونت برخی از مردان شهادت بدهیم و خواهان خاتمه آن باشیم. خشونت مردان بر علیه زنان مقام برتر آنها را در سطح جهان تحکیم می‌کند و بر آن تأثیر می‌گذارد. این تحمیل جهانی و توجیه‌ناپذیر بر گرده زنان از مرز کشورها، نژادها، ادیان، فرهنگها و طبقات اجتماعی، فراتر می‌رود. هیلاری ونو، سردبیر یکی از پرتیراژترین مجلات کنیا، در اظهارات خود خواستار برابری زنان در تمام کشورهاست: «ما با آنها مانند موجودی درجه دو رفتار می‌کنیم که فقط به درد ارضای تمایلات و انجام کارهای توانفرسا می‌خورند. ما پسرهایمان را طوری بار می‌آوریم که کمترین احترامی برای دخترها قابل نباشند... تراژدی‌هایی مانند سن



دختران است.

در گزارش مربوط به سال ۱۹۸۹ از قول پرزیدنت موآ آمده است: «سنتهای افریقایی مخصوص زنان است که به مردانشان احترام بگذارند.» این جمله در پاسخ به انتقادات گروه «زنان حافظ محیط زیست»، که به وسیله یک زن اداره می‌شود، مطرح شده بود. گروه حافظ محیط زیست همان «جنبش کمربند سبز کنیا» است که توسط پروفیسور وانگاری ماتایی اداره می‌شود. پروفیسور ماتایی نسبت به تخریب پارک «آهورو» - که فضای باز و سرسبزی است در نزدیک مرکز شهر نایروبی و توسط انگلیسیها طراحی و ایجاد شده -، اعتراض کرده است. پرزیدنت موآ در نظر داشت مجموعه‌ای آسمانخراش ایجاد کند که در کنارش مجسمه‌ای بزرگتر از اندازه طبیعی، از خودش ساخته شود. این مجموعه به همراه پارکینگهای لازم و محوطه استقرار مجسمه، تمامی پارک سبز را دربر می‌گرفت. روزنامه‌های کنیا به نقل از اظهارات پرزیدنت موآ نوشتند: «هیچ زنی در کنیا حق انتقاد ندارد...» و روز بعد پلیس «جنبش کمربند سبز» را از عمارتی که سالها در اختیار داشت، بیرون کرد. این نشان می‌دهد که رئیس‌جمهوری کنیا را می‌توان به عنوان سردمدار انکار زنان حتی در حق ابراز عقیده در یکی از مهمترین مسائل کنیا، یعنی فضای سبز، مطرح کرد. بدیهی است در کشوری که رئیس‌جمهورش برای زنان حتی حق حرف زدن قایل نباشد، مردان به سادگی از زنان استفاده سوه می‌برند و پسرهای جوان هم از آن پیروی می‌کنند.

\* نمایندگان مرد پارلمان کنیا خواستار قانونی شدن بدرفتاری با همسر (زن) شدند

همین چند سال پیش بود که مطبوعات کنیا و کشورهای دیگر بحثهایی را که حین مذاکرات پارلمانی بر سر قانون جدید خانواده، در پارلمان کنیا درگرفته بود، منعکس کردند. نمایندگان مرد پارلمان درخواست کردند که بدرفتاری با همسر به عنوان جزئی از: «حق هر مرد کنیایی - طبق

سنتهای افریقایی» در قانون جدید خانواده ملحوظ شود، تا به این وسیله «زنان تربیت شوند» و «به مردان احترام بگذارند».

طی مدتی که مطبوعات بین‌المللی، این مذاکرات پارلمانی را مورد استهزا قرار می‌دادند، حتی یک نفر از نمایندگان یا رهبران سیاسی کشور - رئیس‌جمهور که جای خود دارد - که ادعای برابری حقوق زن و مرد را دارد، این بحثها را تکذیب نکرد.

البته پرزیدنت موآ به خاطر غیرقانونی کردن ختنه دختران، اعتبار کسب کرد، اما برای ممنوعیت واقعی انجام این آیین، هیچ کاری نکرد. اگر قصد منع قانونی این عمل، جدی بود، طرح آن در برنامه‌های آموزشی مدارس می‌توانست از اولین قدمها باشد، که هرگز برداشته نشد. در واقع ختنه دختران همچنان و حتی بیش از گذشته انجام می‌شود، با این تفاوت که امروزه مردم دیگر دختران خردسال خود را که به دلیل انجام این آیین دچار صدمه می‌شوند، به بیمارستان نمی‌برند و رهایشان می‌کنند تا از شدت جراحت بمیرند.

با این حال همین غیرقانونی کردن عمل از سوی پرزیدنت موآ، در جایی که همکار سلف او، پرزیدنت کنیاتا، تا پایان عمر از انجام این مراسم حمایت کرد، قدمی پیشرفته محسوب می‌شود. پرزیدنت کنیاتا در کتاب خود، «نگرشی بر کنیا» که هنوز هم در تمام کتابفروشیها به فروش می‌رسد، نوشته بود: «هیچ مرد کنیایی حاضر نیست با زنی که ختنه نشده، ازدواج کند.»

دفاع مادام‌العمر پرزیدنت کنیاتا به عنوان یک مقام مهم افریقایی از آیین ختنه دختران، نتایج هولناکی را نه تنها برای دختران و زنان کنیا، بلکه دختران سراسر افریقا و تا آنجا که صدای او می‌رسید، به ارمغان آورد.

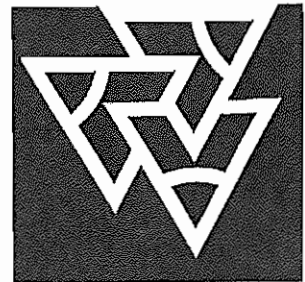
کنیاتا را باید مسبب نابودی زندگی و سلامت میلیونها دختر خردسال و زن در سراسر افریقا، و همچنین کنیای امروزی دانست. حتی امروز هم در کنیا روزانه هزاران کودک خردسال دختر را ختنه می‌کنند. واقعیت این است که در ناحیه مرو

این آیین، علی‌رغم اطلاع مستقیم مدارس کاتولیکی و اسقف‌نشین مرو، در سطح وسیع انجام می‌شود و ایشان کمترین اعتراض و اقدام مؤثری نمی‌کنند.

این روزها، کنیا محل امنی برای زندگی زنان نیست. بر طبق گزارشات اخیر مطبوعات - مربوط به قتل تعدادی زن توریست - نایروبی نیز به سرعت تبدیل به محلی ناامن برای جهانگردان می‌شود. از زنان سایر کشورها خواسته می‌شود تا زمانی که دولت کنیا در قبال تجاوزات تبهکارانه نسبت به زنان و دختران واکنش اساسی نشان ندهد، از سفر به آن کشور خودداری کنند. زنان به نشانه همبستگی با زنان کنیا، باید این کشور را تحریم کنند و تا زمانی که خواستهای زنان کنیا برآورده نشده است، تحریم را نشکنند. پرزیدنت موآ نه تنها باید دستور مجازات پسران مجرم در حادثه سن کیزیو را صادر کند، بلکه باید مردان کنیا را نیز آموزش دهد تا حقوق انسانی و اجتماعی زنان را محترم بشمارند و این آموزش باید از آنجا شروع شود که پارلمان و دولت کنیا رسماً اعلام کنند که هیچ مردی حق ضرب و شتم و تعرض به زن خود را نداشته و کلیه مردانی که اقدام به خشونت بر علیه زنان می‌کنند، فوراً مجازات خواهند شد و تا آن زمان تحریم علیه مسافرت به کنیا از جانب زنان ادامه خواهد داشت. این عمل می‌تواند مفیدترین اقدام زنان در این راه باشد زیرا اقتصاد کنیا بیش از هر کشور افریقایی دیگر مبتنی بر صنعت توریسم است. زنان کشورهای جهان، همچنین باید از دولتهای خود بخواهند تا رسماً از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل درخواست رسیدگی جدی به این موارد از نقض حقوق بشر، را ارائه کنند. بدیهی است که حمله به دختران مدرسه سن کیزیو از سوی مسئولین مدارس شبانه‌روزی دولتی کنیا مجاز شمرده شده، لذا رئیس‌جمهور و رهبران سیاسی این کشور در مسئولیت این امر سهیم‌اند.



## برگزاری سومین نمایشگاه دوسالانه آثار طراحان گرافیک ایران

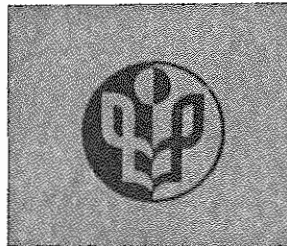


سومین نمایشگاه دوسالانه آثار طراحان گرافیک ایران در روز بیستم اردیبهشت‌ماه ۷۱، با ۵۵۰ اثر از کارهای ۲۳۰ تن از هنرمندان ایرانی در موزه هنرهای معاصر تهران افتتاح شد.

این نمایشگاه از سوی مرکز هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار می‌شود و در سازماندهی آن از همکاری گسترده اساتید بهره گرفته شده است. تعداد شرکت‌کنندگان در این بی‌ینال ۵۳۰ نفر - تعدادی دو برابر دوره قبل - بوده است که مجموعاً دو هزار و ۸۰۰ اثر هنری ارسالی، توسط کمیته انتخاب بررسی شده است - به منظور رعایت استانداردهای تعیین شده و محدود بودن فضای نمایشگاه، تعداد ۵۵۰ اثر از ۲۳۰ طراح گرافیک به مرحله قضاوت راه یافته‌اند. در میان شرکت‌کنندگان، نام ۶۴ هنرمند زن به چشم می‌خورد.

دبیرخانه سومین نمایشگاه طراحان گرافیک اعلام کرده است که تلاش می‌کند تا پایان نمایشگاه کاتالوگ جامعی از میان آثار راه‌یافته به نمایشگاه منتشر و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

## پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب، با حضور ناشر زن و نشریه متعلق به زنان برگزار شد



پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب، ۱۵ اردیبهشت‌ماه سال جاری در محل دائمی نمایشگاه‌های بین‌المللی به مدت ده روز برگزار شد.

در این نمایشگاه که به منظور ایجاد ارتباط بین ناشران کشورهای مختلف، ایجاد زمینه برای آشنایی محققان، اندیشمندان، دانشجویان و اساتید، با آخرین دستاوردهای علمی دنیا و ایجاد انگیزه کتاب‌خوانی در مردم تشکیل شده بود، ۴۳۰ ناشر داخلی با ۱۷ هزار و ۶۰۰ عنوان کتاب، ۶۷ موسسه مطبوعاتی با ۱۳۰ نشریه، ۵۶۵ ناشر خارجی از ۲۷ کشور جهان با چهار هزار و ۷۰۰ عنوان کتاب و ۹۰۰ عنوان نشریه علمی شرکت داشتند. لازم به ذکر است، از مجموع مؤسسات مطبوعاتی و انتشاراتی شرکت‌کننده داخلی، زنان حدود هشت موسسه انتشاراتی و سه موسسه مطبوعاتی را به شرح زیر به خود اختصاص داده بودند:

نشر تاریخ ایران: دکتر منصوره اتحادیه، شب‌ویز: دکتر فریده خلعتیری، روشنگران: شهلا لاهیجی، نوآوران: ملک سیماملک، دنیای

مادر: شکوفه نورمحمدی، ستاره: آفاق اسفندیاری، دنیای شکوفه: خانم محمدی، شرکت سحر: خانم یوزدمهری، نشریه پیام هاجر: اعظم علایی طالقانی، ماهنامه جوالدوز: زهره وفایی و ماهنامه زنان: شهلا شرکت.

## ویژگیهای پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب

حضور کشورهای تازه استقلال‌یافته آسیای میانه و قفقاز یعنی: ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان و آذربایجان به همراه آخرین دستاوردهای فرهنگی کشورشان، برقراری یک سرویس کامپیوتری به منظور اطلاع‌رسانی سریع به بازدیدکنندگان از سوی شرکت ایزایران، برقراری سیستم اشتراک کامپیوتری در بخش ناشران خارجی، وجود سقف ارزی برای خرید کتابهای خارجی و ایجاد سالن ویژه برای سرگرمیهای کودکان و نوجوانان، از جمله ویژگیهای پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در سال ۷۱ محسوب می‌شد.

در خصوص کیفیت و نحوه برگزاری نمایشگاه می‌توان از دید شرکت‌کنندگان داخلی و خارجی که سالهای گذشته نیز در نمایشگاه حضور داشتند، گفت که پنجمین نمایشگاه کتاب نسبت به سالهای گذشته از نظم و انضباط بیشتری برخوردار بود، غرفه‌ها کیفیت بهتری داشتند، و بازدیدکنندگان در مقایسه با سالهای گذشته با آگاهی بیشتری به نمایشگاه آمده بودند، اما عدم امکانات رفاهی مناسب غرفه‌داران، از جمله هوا و نور مناسب داخل

غرفه‌ها، نبودن غذا و دستشویی همچنان مثل سالهای گذشته با صورت مشکل وجود داشت. در کنار این مسایل عدم تناسب ساختمان کنونی برای برگزاری نمایشگاه کتاب، سیستم عدم فروش مستقیم و تأخیر در توزیع و تحویل کتاب در بین سفارش‌دهندگان سالهای پیش از جمله مسایلی بود که توسط بازدیدکنندگان خارجی مطرح شد.

بازدیدکنندگان از نمایشگاه نیز مسائل دیگری را از جمله بهای سنگین کتابها و مواد خوراکی عرضه شده توسط بوفه‌های مستقر در نمایشگاه، عدم وجود وسایل نقلیه مناسب برای جابجایی مردم، ویژه برگزاری ده‌روزه نمایشگاه، عدم تجهیز و بهداشت دستشوییها مطرح می‌کردند.

## حضور زنان در پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب

در پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب شاهد حضور و فعالیتهای فرهنگی زنان در قالب ۱۱ مؤسسه انتشاراتی و مطبوعاتی در زمینه‌های مختلف علوم، ادبیات، تاریخ، زنان و کودکان بودیم.

شب‌ویز با هشت سال سابقه و انتشار ۶۰ عنوان کتاب، نشر تاریخ ایران با ۱۰ سال سابقه و انتشار ۵۰ عنوان کتاب، روشنگران با هفت سال سابقه و انتشار ۵۲ عنوان کتاب، نوآوران با چهار سال سابقه و انتشار ۱۴ عنوان کتاب ویژه کودکان از سه سال تا ۱۵ سال، دنیای مادر با دو سال و نیم سابقه کار و انتشار ۱۰ عنوان کتاب، عرضه‌کننده





خدمات ارزنده‌ای در زمینه فرهنگی طی سالهای اخیر محسوب می‌شوند. در مورد نحوه برخورد مسئولین و مردم نسبت به ناشرین زن، در مواردی رضایت و ناراضی ناشران زن تماماً دیده می‌شد. اغلب آنان معتقدند به رسمیت نشناختن ناشر زن از سوی سازمانها و وزارتخانه‌ها در کنار مسائل کلی نشر از قبیل افزایش بهای کاغذ، هزینه‌های چاپ، لیتوگرافی و... مشکلات زیادی را برای آنها به وجود آورده است. در این زمینه که آیا زمینه فعالیت حرفه‌ای نسبت به سالهای گذشته بهتر بوده است یا خیر؟ در بین ناشران اتفاق نظر نبود. برخی معتقد بودند مشکلات نسبت به سالهای گذشته کمتر و تعدیل یافته‌تر بوده است و برخی دیگر خلاف این نظر را ابراز می‌کردند و تغییر چندان‌ی را احساس نکرده بودند، اما در مجموع می‌توان گفت همگی آنها نسبت به حضور خود در نمایشگاه از رضامندی و دید مثبتی برخوردار بودند و امید داشتند در سالهای آینده بتوانند با کیفیت بهتری حضور داشته باشند. و این امر میسر نمی‌شود مگر با هماهنگی کلیه نیروهای درگیر در برگزاری نمایشگاه مخصوصاً روابط عمومی که در این نمایشگاه از فعالیت چشمگیری برخوردار نبود. روابط عمومی می‌تواند به عنوان عنصر و هسته اصلی ایجاد ارتباط درون‌سازمانی نمایشگاه را در رسیدن به هدف اصلی خود یعنی ایجاد ارتباط ناشرین مختلف یاری بخشد و غرفه‌های مستقر در نمایشگاه را از حالت شهرهای منزوی و بی‌ارتباط با هم خارج سازد.

## استاد علی‌اصغر پتگر درگذشت



استاد علی‌اصغر پتگر، روز پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه سال جاری در سن ۷۹ سالگی بر اثر حمله قلبی درگذشت.

استاد پتگر که در تبریز چشم به جهان گشوده بود، در دوران طفولیت به تهران آمد و به فراگیری هنر نقاشی زیر نظر استاد ارژنگی و حیدریان پرداخت.

علی‌اصغر پتگر به همراه برادرش استاد جعفر پتگر از اولین پایه‌گذاران کلاسهای آزاد نقاشی برای دختران و زنان کشور بود و تا آخرین روزهای حیات نیز، در خانه مسکونی خویش به امر آموزش و تعلیم اهتمام داشت. استاد، علاوه بر هنر نقاشی، دارای قریحه شعر و غزل‌سرایی نیز بود و از ایشان علاوه بر تابلوهای زیبا و ارزشمند مجموعه شعری به نام رنگین‌کمان به یادگار مانده است.

## زنان دارای قدرت التیامبخشی هستند

بهبود بیماران قلبی جراحی‌شده‌ای که همسران (زنان) آنها به طور دایم در بیمارستان به عیادتشان می‌روند، بسیار سریعتر و بیشتر از بیماران مردی صورت می‌گیرد که یا متأهل نیستند و یا همسرانشان کمتر به عیادتشان

می‌روند.

دکتر جیمز کولیک و دکتر هیک ماهر از بخش روانشناسی دانشگاه کالیفرنیا، سن دیگو، طی تحقیقات اخیرشان در مورد بیماران قلبی مرد که تحت عمل جراحی قلب قرار گرفته‌اند، به این نتیجه رسیدند که بیماران که همسرانشان حداقل یک‌سوم روزهای اقامت در بیمارستان را به عیادتشان آمده‌اند، کمتر از بیماران دیگر نیاز به قرصهای مسکن داشته‌اند، زودتر از بخش مراقبت‌های ویژه مرخص شدند، و بیشتر از مردانی که عیادت کمتری از آنها شد، بیمارستان را ترک کردند. ظاهراً کلید اصلی این است: باید در بیمارستان بمانند، در حالی که نمی‌خواهند بمانند. برخی از همسران به دلیل دوری راه یا کسالت و بیماری نمی‌توانستند به آن تعداد دفعات که مایل بودند، شوهرانشان را عیادت کنند. پیشرفت بهبودی این گروه از شوهران، کمتر از آنها که همسرانشان به دفعات دلخواه عیادتشان کردند، بود.

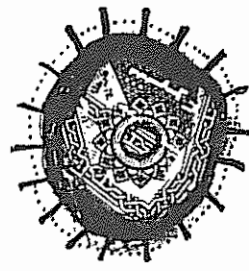
جالب این‌جاست که التیام بیمار آن اندازه که به تعداد دفعات عیادت همسر بستگی داشت، به حسن روابط میان زوجین مربوط نبود! علاوه بر این، بیمار در حول و حوش زمان جراحی و دوران نقاهت، بیشترین اعتبار را برای ازدواجش قایل بود. ۷۱ درصد آنها ازدواج خود را «عالی» ارزیابی می‌کردند، بقیه آن را «خوب» یا «مناسب» می‌دانستند. به عقیده محققین چنین بیماران قلبی با حداقل قلمدادکردن مشکلات زناشوییشان، ذهن خود را روی کمکی که زناشویی می‌تواند به خلاصیشان از مهلکه بیماری کند، متمرکز کردند.

## ایمان، شفابخش است

داشتن ایمان می‌تواند بیمار را در درمان فشار خون یاری دهد. دکتر جفری لوین از دانشکده پزشکی ویرجینیای شرقی و دکتر هارولد واندرپول از دانشکده پزشکی دانشگاه تگزاس، ضمن تحقیقات خود به ارتباط میان مذهب و فشار خون، برخوردند. این تحقیقات نشان می‌داد، کسانی که اعتقادات شدید مذهبی دارند، از جمله کشیشان و راهبان هریک از مذاهب، نسبت به افراد غیرمذهبی، با درصد کمتری به بیماری فشارخون مبتلا می‌شوند.

به عقیده محققین، این تفاوت ابتلا، بخشی مربوط به عواملی از قبیل وراثت، نوع زندگی، رژیم غذایی، ورزش و مصرف دخانیات است. اما توضیحات روانشناختی نیز وجود دارد: داشتن اعتقادات مذهبی، نوعی احساس تعلق و امنیت اجتماعی به فرد می‌دهد. برخی از آیینهای مذهبی می‌تواند به عنوان «بازدارنده ثانوی روانی» یا «مایه تسلی روانی» عمل کند. بنابر نظریه محققین، این آیینها در برخی موارد موجب پاکسازی روان و تخلیه تشنجات درونی می‌شوند.

البته این عملکرد شامل حال همه ایمان‌آوردگان نیست. به نظر دکتر لوین و دکتر واندرپول، هرچند اعتقادات مذهبی می‌تواند در شخص آرامش و اعتماد به نفس ایجاد کند، در برخی از افراد موجب پیدایش عذاب وجدان، افسردگی، و عدم اعتماد به نفس می‌شود. این تفاوت نه در فلسفه مذاهب مختلف، بلکه در این نکته است که آیا دلیل سرسپردگی فرد به مذهب تعهد و ترس است، یا میل باطنی.



روی پشت بام بادبادک بازی می کرد. مدام به پشت سرش نگاه می کرد تا مثل برادرش اکبر که ۲۰ سال پیش از بالای پشت بام افتاد و مغزش متلاشی شد، بلایی سرش نیاید. باد از روبه رو می آمد، ولی بادبادک در خلاف جهت باد حرکت می کرد.

- دیدی اکبر؟ تو می گفتی بادبادک در جهت باد پرواز می کند، ولی این طور نیست.

زیر پایش پشت بام، مدام کوچک و کوچکتر می شد. دیگر نمی توانست به راحتی حرکت کند. مشغول جمع کردن نخ بادبادک شد. هرچه بیشتر می پیچید، نخ کلفت و کلفت تر می شد تا جایی که به اندازه طناب رختها شد.

بادبادک، شبیه بادبادکهای اکبر نبود. مستطیل شکل بود. هرچه نزدیکتر می شد، بهتر می توانست حروف روی بادبادک را بخواند. پشت بام دیگر خیلی کوچک شده بود، به اندازه کتاب فارسی کلاس پنجم دبستان.

- باز دفتر و کتابتان را گذاشتید زیر دست و پا؟!

پسرهایش در قطه ای دور با هم کل گشتی می گرفتند و او تازه را آنها دیده بود.

- ذلیل مرده، برادرت را زن. مگر نیایم پایین!

این را گفت و با شتاب بیشتری شروع به جمع کردن طناب بادبادک کرد. وقتی بادبادک نزدیک شد، او به جای بادبادک، کوپن ۴۲۰ را در هوا دید. به اطراف نگاه کرد. چند پشت بام آن طرفتر زنی داشت یک قالی را که شسته بود، می چلانند تا روی طناب آویزان کند.

- ۴۲۰ گوشت است؟

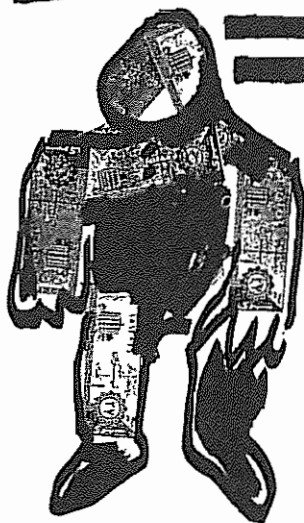
زن قالی را تکان داد تا روی بند پهن کند. آبش مثل باران به روی او پاشید.

- آره! اعتبارش تا امروز است.

در همین موقع لغزش چیز نرمی را روی ساق پایش احساس کرد. دم گربه ای بود. خواست جیغ بکشد، اما صدا از حلقومش بیرون نیامد. در همان حال خود را از پشت بام به زمین پرت کرد، اما به جای اینکه بیفتد، به هوا رفت. دستش به بند بادبادک بود و بادبادک او را به دنبال خودش می برد. در هوا معلق بود و نمی دانست چه کار کند. به پشت سر خود که نگاه کرد، دید گربه با

# زن





انتهای صف رساند تا جا بگیرد. یکباره جنب و جوشی در صف به وجود آمد، فهمید که قصاب آمده، ولی هر کس که داخل قصابی می‌شد، با یک شقه بزرگ گوشت بیرون می‌آمد و از همان دم در شروع می‌کرد به خوردن گوشتها. جلو رفت تا به قصاب اعتراض کند. در قصابی، سوراخ باریکی بود که مردم از آن داخل می‌شدند. نفری را که می‌خواست داخل شود، بیرون کشید و خودش خزید داخل. قصاب مردی تنومندی بود که کله‌ای چون گربه داشت. لنگه دمپایش را درآورد و به قصاب حمله کرد.

- به هر نفر یک کوپن بیشتر نده!

قصاب مثل گربه جیغی کشید و پرید کنار و بعد رفت روی میز کارش و به زن حمله کرد. موهای او را از روی روسری گرفت و سرش را روی کنده قصابی یا یک ضربه ساتور از تن جدا کرد. سر را کنار سنگ ترازوها گذاشت و تن بی‌سر را مثل یک لاشه از پا به قلاب آویزان کرد. در همان حال رو به مردم کرد و گفت:

- با این لاشه، به همه گوشت می‌رسد!

بعد از آن رو به سر بریده زن کرد و قهقهه نحسی زد.

- تا تو باشی دیگر توی کار قصابی دخالت نکنی!

سر بریده حسابی کفرش درآمده بود.

- پیشته پدرسوخته! قصاب به عقب پرید، حیف که آقامان رفت

سر کار، والا می‌دادم دمت را ببرد!

مشتریها می‌آمدند، یک دسته کوپن می‌دادند و یک عالمه گوشت می‌گرفتند و می‌رفتند. سر بریده فقط حرص می‌خورد.

- تو را به خدا نفری یک کوپن بیشتر نده! این جوروی به من

نمی‌رسد.

- تو جایت کجاست کله؟

- آخر صف.

- به تو می‌رسد!

مشتری بعد، زن مسنی بود. به محض اینکه وارد شد، رو به سر

بریده کرد و گفت:

- صورتتان خونی شده.

- تو را خدا من دست ندارم. خواهش می‌کنم شما پاکش

کنید.

زن صورت سربریده را پاک کرد و با یک شقه بزرگ گوشت

دو بال شبیه بالهای خفاش، او را تعقیب می‌کند؛ فیس فیس می‌کند و مثل بچه‌ها جیغ می‌کشد.

خود را از بند بالا کشید تا از دست گربه نجات پیدا کند. زیر پایش پشت بامها بودند و کوچها. ناگهان در یکی از کوچها شوهرش را دید که به سر کار می‌رفت. دست به طرف او دراز کرد:

- اصغر!

شوهر نیم‌نگاهی به طرف او انداخت و سری برایش تکان داد و در همان حال که به راهش ادامه می‌داد، گفت:

- من امروز اضافه‌کارم. شب دیر می‌آیم خانه.

زن خواست فریاد بزند: «کوپن گوشت!»، اما صدا از گلویش

بیرون نیامد.

قبل از اینکه او به بادبادک برسد، گربه پرید و کوپن را به دندان گرفت و فرار کرد و او از همان اوج آسمان به طرف زمین سقوط کرد. دلهره تمام وجودش را فرا گرفته بود. هر چه پایین می‌آمد، به زمین نمی‌رسید. در آخرین لحظات که دیگر داشت به زمین برخورد می‌کرد، ناگهان یک عالمه کوپن بر سرش ریخت و او در میان کوپنها به زمین رسید. وقتی از زیر خروارها کوپن سر بلند کرد، متوجه شد که درست روبه‌روی دکان قصابی است.

- ای گربه لعنتی، کوپن من را بردی؟

ناگهان متوجه شد که وسط یک عالمه کوپن است. هر کدام را که برمی‌داشت، کوپن چهارنفره شماره ۴۲۰ بود. از خوشحالی نمی‌دانست چه کار کند. زنبیلش را پر از کوپن کرد. خیلی زود تصمیم گرفت، یک دسته کوپن را در جیبش گذاشت و بقیه را میان مردم بُرد تا بفروشد.

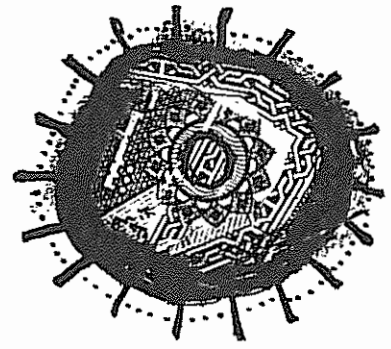
- کوپن ۴۲۰، نفری ۲۰ تومان! از دلال نخر نفری ۸۰ تومان، من

می‌دهم نفری ۲۰ تومان!

مردم به‌او هجوم آوردند. به زودی زنبیلش از کوپن خالی و از پول پُر شد. چقدر هم سنگین شده بود. وقتی راه می‌رفت، شانه‌هایش داشت از درد می‌ترکید. راه رفتن برایش دشوار شده بود. زانوهایش می‌خواست از کاسه بیرون بزنند.

نگران، نگاهی به داخل قصابی انداخت. قصاب هنوز نیامده بود، ولی دیوارهای قصابی پر بود از لاشه‌های بزرگ گوشت با کله‌های عجیب و یک نفر داشت به صف نزدیک می‌شد که او خود را به





از دکان بیرون رفت. قبل از مشتری بعدی، یک گربه داخل مغازه پرید و بی‌رودربایستی شروع به لیسیدن گردن خون‌چکان لاشه زن کرد. سر بریده حسابی چندشش شد. تمام نیرویش را جمع کرد و گفت:

- پیشته پدر سوخته!

هم‌زمان با این حرف، دست راست بدن که تا آن موقع بی‌حرکت آویزان بود، تکان خورد و ضربه‌ای به گربه زد و او را به کناری پرت کرد. قصاب حسابی عصبانی شد.

- حالا بچه من را می‌زنی!

ساتور را برداشت و با یک ضربه بدن زن را به دو شقه تقسیم کرد، زن با خود فکر کرد:

- حالا خدا کند گوشت مرا بدهد.

زن تصمیم گرفت برای اینکه حتماً گوشت به او برسد، دیگر حرفی نزنند. چند مشتری دیگر آمدند و چند شقه دیگر با خود بردند. قصاب حتی شقه‌های بدن زن را نیز فروخت. زن نگاه می‌کرد و از ترس اینکه به او گوشت نرسد، حرفی نمی‌زد. ناگهان قصاب نعره‌ای کشید و گفت:

- گوشت تمام شد!

به محض اینکه چشم باز کرد، اولین چیزی که در ذهنش نقش بست، کلمه گوشت بود. فقط توانست دست دراز کند و ساعت را از بالای سرش بردارد. آخر طبق معمول شوهرش در کنارش خوابیده و یک دست و یک پایش را روی پتری او گذاشته بود.

- ساعت چهارونیم است، هنوز وقت دارم.

با احتیاط به شکلی که شوهرش را بیدار نکند، دست او را کنار زد و خودش را از زیر پتو بیرون کشید. هوا هنوز تاریک بود و می‌بایست چراغ آشپزخانه را روشن کند.

- چقدر تابستان خوب است. این موقع دیگر هوا روشن شده.

دودل بود که اول به آشپزخانه برود یا به دستشویی.

- امروز آخرین فرصت است برای گرفتن این کوبین!

دست و روشته به آشپزخانه رفت و اول کتری را روشن کرد و بساط صبحانه شوهرش را چید. از خستگی یا بی‌خوابی هنوز گیج می‌رفت. حالش درست و حسابی جا نیامده بود. در مغزش چند نفر با هم حرف می‌زدند. کارهایش را مروری کرد. به یاد جروبخت دیشب افتاد. به فردا فکر می‌کرد و آخر سر هم درست ملثفت اوضاع نمی‌شد و در واقع به هیچ چیز مشخصی فکر نمی‌کرد، ولی با همه اینها دستهایش کارها را خوب انجام می‌دادند.

- امروز سه‌شنبه است. برای قصابی گوشت آورده‌اند. حسین آقا

امروز شیر دارد. یک کیلو سبزی خوردن، یک دانه کلم، یک کیلو گوجه‌فرنگی، پیاز و سیب‌زمینی هم نداریم. از هر کدام باید پنج کیلو بخرم. خیار و کاهو هم برای سالاد نداریم... هر چه فکر می‌کرد، این لیست طولانیتر می‌شد.

یا به خاطر بگومگوی دیشب یا به خاطر شام‌نخوردن سرش درد

می‌کرد. می‌دانست به این خاطر، تمام روز شقیقه‌اش تیر خواهد کشید. تنها چاره‌ای هم که به فکرش می‌رسید، غرق‌شدن در کارهای روزانه بود تا کمتر به این سردرد توجه کند.

قبل از خارج‌شدن از خانه دو تا زنبیل بزرگ، شش عدد شیشه شیر و چند کیسه پلاستیک با خودش برداشت و محض احتیاط ملاقه رویی را در یکی از زنبیها گذاشت.

- لعنت به هر چه گربه است. این محله هم که از سروکولش گربه بالا می‌رود.

هنوز صد قدم از خانه دور نشده بود که فکری مثل برق او را گرفت.

- دیشب بعد از آن جروبختها به اصغر گفتم که امروز می‌روم

گوشت بخرم یا نه؟

مدام در حافظه‌اش کنکاش می‌کرد تا به یاد بیاورد که گفته یا نه.

- کاشکی ما اندازه این موزاییکها برای تو ارزش داشتیم!

- یعنی چه؟

- تو آینه به خودت نگاه کن، می‌فهمی. آدم بعد از یک روز جان‌کندن

می‌آید خانه، باید قیافه تو را این‌جوری ببیند.

- حتماً گفتم. آخر تمام فکرم بی این کوبین بود. همه‌اش شده کار خانه.

- مگر بی‌کارم. صبح که تا شماها را راه بیاندام، شده ساعت هشت. بعد

هم جارو، بارو کنی، غذا بگذاری و تا سر خیابان بروی دو تا چیز بخوری، شده ظهر و بجهه از مدرسه آمده‌اند و آن موقع هم اگر غذا آماده نباشد...

- به من ربطی ندارد، خرچی کم بیاوری، پای خودت است. سر گنج

قارون که نیستم، می‌جنس آزاد بخرم.

هر چه فکر می‌کرد، یادش نمی‌آمد که آیا دقیقاً گفته یا نه.

- اگر بیدار بشود و ببیند من نیستم، یک المشنگه دیگر به پا می‌شود.

آنقدر در فکر بود که حتی متوجه نشد، گربه‌ای از جلوی پایش

فرار کرد.

- برگردم و بگویم؟ دیر می‌شود، امروز اگر این کوبین را نگیرم،

باطل می‌شود. شاید گفتم و یادم نیست. دلش می‌خواست سریع

برگردد و یک کلمه به شوهرش بگوید، اما پاهایش او را فقط به طرف

قصابی هدایت می‌کردند.

- این قدر بادمجان به خورد ما دادی که دیگر همه بهت می‌گویند

بادمجان‌خانم.

- همه با تو؟ این حرف را تو انداختی توی دهان همه. ما پول خریدن

گوشت آزاد را نداریم والا من که بخیل نیستم.

- من بهت می‌گویم یا خواهر و شوهر خواهرت؟

- آنها از روی حرف تو می‌گویند.

- غلط کرده‌اند.

پایش در چاله‌ای پیچ خورد و سکندری رفت. زنبیلهایی هم که

در دست داشت، لای دست‌وپایش پیچید و زمین خورد. تمام





و مدام نعره می‌کشی:  
 - باید بروم شهر و روستا، برنج می‌دهند... مسعود هم غلظهای  
 دیکته‌اش را ننوشته. نمک هم باید بخرم، حسین آقا دارد. باید مداد  
 قرمز بخرم. سعید دیروز مدادش را گم کرده...  
 - رکی باز می‌کند؟  
 - والله ساعت شش.  
 - همین پنج نفریم؟  
 - نه. دو سه نفر هم رفتند کوینبهایشان را بیاورند. جای من  
 اینجاست. جای من را نگه دارید، من الان برمی‌گردم.  
 - بفرمایید.  
 محض احتیاط یکی از زنبیلها را جای خود گذاشت و با شش  
 شیشه خالی شیر روانه شد.  
 باید جورابه‌های اصغر و بچه‌ها را هم رفو کنم. هر چه می‌دوزی  
 باز پاره می‌شود! کفش اصغر تختش درآمده، باید ببرم کفاشی...  
 حتماً به اصغر گفتم. همیشه می‌گویم. این دفعه هم حتماً گفتم، ولی  
 چرا یادم نمی‌آید؟  
 هنوز همه جا تاریک بود. اینجا و آنجا به نظرش می‌رسید که  
 روی دیوارها و یا پشت درختها چیزی وول می‌خورد. شاید در اثر  
 نرمه بادی بود که می‌وزید و برگهای روی زمین را جا به جا می‌کرد.  
 وقتی هوا روشن بود، راه کوتاها تر به نظر می‌رسید.  
 در همین موقع بالای یک پشت بام دو تا گربه، به هم پریدند و  
 صدای جیغ و فریادشان به هوا بلند شد. بلافاصله ملاقه را از زنبیل  
 بیرون آورد و در حالی که نگران پشت‌بام بود، سریع راهش را ادامه

سعی‌اش این بود که لباسش صدمه نیند. به این خاطر کف دستهایش  
 حسابی زخم شد.  
 - آخ خدا! مرد، خدا بگویم چه کارت نکند...  
 از این فاصله هم می‌توانست قصابی را ببیند. بلند شد و خودش  
 را جمع و جور کرد. کف دستهایش می‌سوخت و از درد ذوق  
 می‌زد. به اطراف نگاه کرد، هیچکس نبود. دو نفر را می‌شد جلو در  
 قصابی تشخیص داد. خواست تندتر بدود که کسی جلوتر از او  
 رسید، اما از آن زمین خوردن هول کرده بود و جان در دست و پایش  
 نبود. گذشته از آن زانوهایش هم درد می‌کرد.  
 - امان از دست این پادرد، این دیگه چیست؟ هنوز سی سالم  
 نشده، از مادرم هم عللیل‌ترم.  
 خوشبختانه فقط یک نفر دیگر توانست زودتر از او به صف  
 برسد.  
 - خانم، سه نفر دیگر هم پشت سر من و جلو این آقا هستند.  
 رفته‌اند کوینبهایشان را بیاورند، جایشان را سپرده‌اند به من.  
 نگاه تندی به دو نفری که جلویش ایستاده بودند، انداخت. دلش  
 می‌خواست اعتراض کند، اما چاره‌ای نبود. چون وقتی یکی دو نفر  
 دیگر پشت سر او می‌آمدند، او هم به دنبال خریدهایش می‌رفت.  
 نمی‌دانست هنوز خواب است یا بیدار. مدام گوشهایش صدا می‌داد  
 و افکار گوناگون همه با هم به ذهنش هجوم آورده بودند.  
 - هم‌اش صدای داد و فریاد تو بلند است. یک کمی بخد.  
 - تو بیا با این وروجکها سروکله یزن تا بینم چه کار می‌کنی. خوب است  
 دو ساعت که توی خانه با اینها تنها می‌مانی، اشک هردویشان را درمی‌آوری



داد.

- ای زهر مار!... کلی راه باید بروی تا قصابی، کلی راه باید بروی تا نانوائی، کفاشی و خرازی دیگر بماند. خدا رویش را بگیرد، مغازه حسین آقا دم نانوائی است.

وقتی به مغازه لبنیاتی رسید، ماشین حمل شیر داشت سبدهای شیر را خالی می‌کرد. پنج، شش نفر هم دم مغازه بودند. با آخرین سرعت خود را به آنجا رساند. خوشبختانه کسی دم نانوائی نبود.

- خانم، جای من اینجاست. می‌روم همین‌جا نان بگیرم. بلافاصله وارد نانوائی شد. دو نفر بیشتر داخل نانوائی نبودند.

- اکبر آقا، ده تا نان برای من کنار بگذار. این هم پولش.

- آبیچی ده تا زیاد نیست؟

- به خدا قسم نمی‌رسم. الان هم می‌خواهم بروم شیر بخرم.

- زود بیا آبیچی...

همان لحظه حسین آقا همان‌جا پای مغازه شروع به فروختن شیرها کرد.

- آخر سر یادم نیامد به اصغر گفتم یا نه؟

- تو سرهر چیزی دادوبیداد می‌کنی! چهار تا دانه آشغال ریخته؟ خوب آدم دولا می‌شود برش می‌دارد. اینکه این همه جیف‌زدن ندارد.

- حرف سر چهار تا دانه آشغال نیست. حرف سر بی‌توجهی شماست. بهت می‌گویم شیرینی دست نگیر، راه برو بخور. گوش نمی‌کنی، بچه‌ها هم از تو یاد می‌گیرند.

- اوه، حالا مگر چه شده؟ اصلاً می‌دانی چیست، شما زن‌ها نازک‌نارنجی هستید...

- چند تا؟

- ها؟ شش تا! حسین آقا یک کمی زودتر. نانوائی جا گرفتیم.

- آخر دختر من، من کار خودم را می‌کنم. تو حواست پرت است.

هیچ وقت نان داغ را کنار شیر نمی‌گذاشت. به همین خاطر شیرها را در زنبیل گذاشت و نانها را در دست گرفت.

- اصغر نان تازه را خیلی دوست دارد... مثل بچه‌ها می‌ماند. الان دعوا می‌کند، یک ساعت بعد اصلاً یادش نمی‌آید. انتظار دارد آدم هم مثل او از یادش برود... ولی خدایا، من بهش گفتم می‌روم گوشت بخرم یا نه؟... ولی... آره گفتم!

- دیگر حال و حوصله این غرزدن و داد و بیداد تو را ندارم! می‌دانم آخر سر همین اخلاق بد تو کار ما به طلاق می‌کشد.

- نه تو را خدا بگذار این کوپن گوشت را فردا بگیرم، باطل نشود، بعداً طلاق بده.

آخ که جقدر شما مردها خودخواه هستید! ببین یک دفعه با خودت

می‌گویی این زن هم آدم است، زحمت می‌کشد، باید قدر زحمتش را دانست و کارش را ضایع نکرد؟

کم‌کم شانهاش درد می‌گرفت و آرنجش ذوق می‌زد. آخ‌خ دکمه‌های لباس بچه‌ها را باید بدوزم. پارچهٔ پیژامهٔ اصغر را هم خریده‌ام، باید بدوزمش. اتوی لباسها هم مانده. قبلاً اصغر می‌رسید لباسها را اتو کند، اما با این اضافه‌کاری، دیگر نمی‌رسد خسته می‌شود. خلقش هم تنگ شده.

- چه کار داری می‌کنی؟

- می‌بینی که دارم برای شام امتل درست می‌کنم.

- مگر این غذا نیست؟ یک ربع صبر کن حاضر می‌شود.

- نیم ساعت صبر کردم، دیگر هم حوصله ندارم. از صبح خانهای، شامت هنوز حاضر نیست!؟

- رفته بودم پارچه‌ای برای پیژامه تو بخرم. هزار جا سر زدم تا پارچهٔ ارزان و خوب پیدا کردم.

- کاشکی ما به اندازهٔ این پیژامه برای تو ارزش داشتیم.

- مگر خودت نگفتی، آبروی من را بردی با این پیژامهٔ پاره؟ آدم نمی‌داند به کدام ساز شما مردها برقصد...؟

از دور دید که یک نفر بیشتر به نوبت او نمانده. پا تند کرد. صدای شیشه‌های شیر بلند شد. دلش می‌خواست می‌توانست بدود، اما زانوهایش که از درد می‌لرزید، مجاللی به او نمی‌داد. درست هم‌زمان با نفر پشت سرش وارد مغازه شد، به خصوص از این خوشحال بود که زنبیلش را هم به جلو هول داده‌اند و با خود آورده‌اند و به همین خاطر اصلاً توجهی به اعتراض پشت‌سریها نکرد.

- یک دستی به سر روی خودت بکش. نگاه، عین عجزها شده‌ای. آدم زنهای مردم را می‌بیند، کیف می‌کند.

- دست شما درد نکند! اگر من سرم را نیندازم پایین و دور از جان، مثل خر جان نکنم و همیشه این خانه مثل دسته گل نباشد که شما اینجوری نمی‌گویید...

- چند نفر؟

- چهار نفر. تو را به خدا همه‌اش را رگ و پی نده.

- به ما همین‌جوری می‌فروشتند، ما هم باید همین‌جوری بفروشیم.

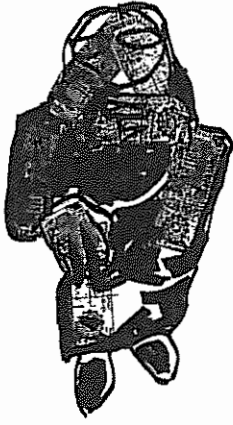
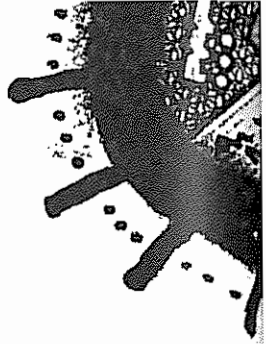
- نایلکس دارم، بفرما.

- باید پول برق و آب را هم بروم بانک بپردازم. یک سری هم باید بروم «شهر و روستا» بینم برنج بن را آورده‌اند یا نه. این کارها هم هیچ وقت تمام نمی‌شود.

- شوهرت حق دارد مادر، یک کمی به خودت برس. کار خانه همیشه







هست، هیچوقت هم تمام نمی‌شود.

- اگر به خودم برسم، دیگر به این کارها نمی‌رسم.

- به اعتدال برس. کارخانه را هر چه بروی دنبالش تمام نمی‌شود، ولی عمر و جوانی تو تمام می‌شود.

گوشت را کنار شیرها گذاشت و نان را در زنبیل دیگر. یک خیابان را می‌بایست طی کند تا به سبزی‌فروشی برسد.

- همه خریدهایم را که بکنم، دیگر می‌توانم امروز غذا بپزم. راهرو و پله‌ها را دیگر نمی‌شود نگاه کرد. سه روز است دستی بهشان نکشیده‌ام. کاشکی وقتی بیدار می‌شود، ببیند که صبحانه را حاضر کرده‌ام و رفته‌ام. خیلی بدش می‌آید صبحانه حاضر نباشد.

- می‌خواهی از این به بعد من صبح یک ساعت زودتر بیدار شوم، برایتان صبحانه هم حاضر کنم؟

- چه قدر لوسی تو! من دیشب تا ساعت یک داشتم سبزی خرد می‌کردم. برای همین هم صبح خواب ماندم. حالا یک روز چایی دیر دم کشیده. اصلاً معلوم نیست تو حال و روزت چطوری است. دیشب اون‌جور قربان‌صدقه آدم می‌روی، حالا این‌جوری به آدم سرکوفت می‌زنی!

- محسن آقا، یک کیلو سبزی‌خوردن، یک دانه کلم به من بده. پیاز و سیب‌زمینی کجاست بردارم.

- سواکردنی نیست! چند کیلو می‌خواهی برایت بکشم.

- نایلون دارم، بگذار سوا کنم.

- نمی‌شود! همه‌اش در هم است. اگر می‌خواهی نایلونت را بده.

- بیا این هم نایلون. از هر کدام پنج کیلو. هویجها تازه است؟

- مگر سبزی‌فروشی جنس کهنه دارد؟

- پس چرا پلاسیده‌اند؟

- همین است که هست! می‌خواهی بردار ببر. نه؟ خوش آمدی.

- پس دو کیلو گوجه و یک کیلو خیار هم برایم بکش.

- خیار سالادی همان‌جاست.

- اینها که خیار نیستند، هندوانه‌اند.

- چه قدر پول می‌دهید، می‌خواهید خیار قلمی ببرید؟ جان به جان شما زنها بکنند باز غر می‌زنید!

بالاخره جنسهایش جور شد. نانها را داخل یک برگ روزنامه روی سبزیها گذاشت و با دو زنبیل پر، در حالی که مدام به چپ و راست کج و معوج می‌شد، به سمت خانه به راه افتاد، هنوز ساعت هفت - که شوهرش از خانه بیرون می‌رفت - نشده بود. خوشحال بود که نان تازه برای صبحانه خریده است.

- آخ، شانهایم افتاد! کاشکی اصغر بود، کمکم می‌کرد. مدام غر می‌زند، اما غرزدنش هم شنیدنی است.

- خانم خانمها، دیگر چیزی نداری بار ما بکنی؟

- الهی قربان قدوبالایت بروم. بیا برویم یک هندوانه هم بخریم. خانه هیچی نداریم.

- آن زیر یک بغلم می‌رود. برای آن یکی هم یک چیزی بگیر!

- خسته شدی، بده یکی از زنبیلها را من بیاورم.

- اختیار داری خانم! اگر بارت صد برابر این هم باشد، قبولت داریم!

چیزی تا خانه نمانده بود. بندبند بدنش درد می‌کرد. عادت نداشت چند لحظه صبر کند و نفس بگیرد.

- به خانه که رسیدم، خستگی در می‌کنم.

آن لحظه خاص دلش می‌خواست زودتر به خانه برسد و با شوهرش صبحانه بخورد.

- حتی نمی‌رسم دستی به سروصورتم بکشم. اصغر تمیزی را دوست دارد.

- قیچی بیاورم خدمتان؟

- برای چه.

- سیبهایت را مرتب کنی. خیلی چخماقی شده!

- بی‌نمک لوس. من یک دقیقه وقت پیدا می‌کنم به خودم برسم؟

- ببخشید طیب‌خان. تاریک بود، سیبهایت را ندیدم! من نمی‌دانم شما زنها این همه وقت توی خانه چه کار می‌کنید؟

وقتی به خانه رسید، در خانه باز بود. با عجله داخل شد. بچه‌ها هنوز خواب بودند. از شوهرش خبری نبود، ولی کیف او هنوز روی میز بود. با دلی نگران و با عجله چای دم کرد. لباسهای شوهرش نبود.

- کجا رفته؟

- چیزهایی را که خریده بود، جابجا کرد. داشت سفره را پهن می‌کرد که در خانه باز شد. حدس زد که شوهرش است. وقتی به پیشبازش رفت، دید شوهرش هم یک دانه سنگک خریده و آن را آنچنان در هوا گرفته که انگار می‌ترسد به جایی بخورد و بشکند.

- سلام! صبح به خیر.

شوهرش نگاه دلخور و طلبکارانه‌ای به او انداخت و با تفرعن سری تکان داد. زن با نگاهی دلسوزانه و متحیر به دنبالش به طرف آشپزخانه رفت.

- گفته بودم...

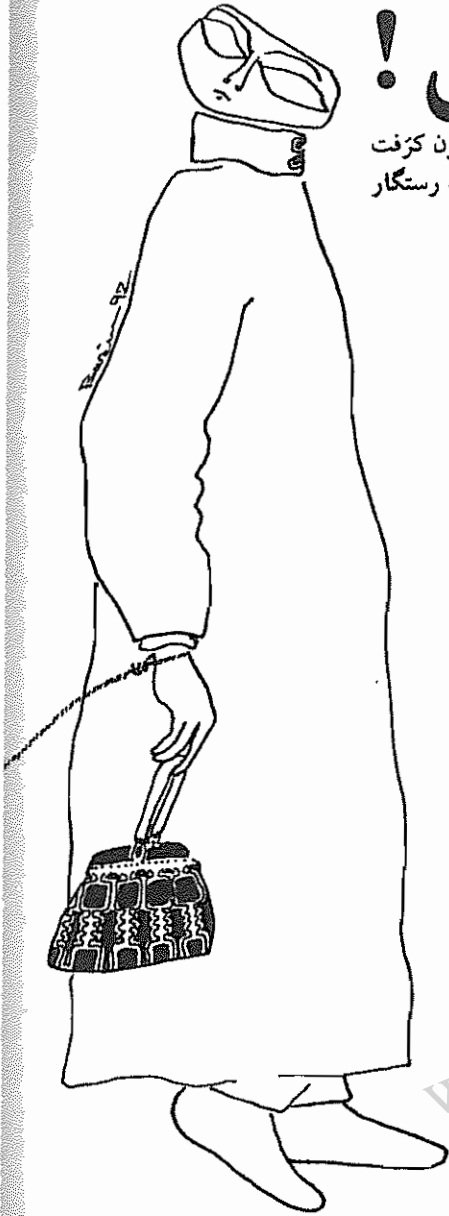
مرد برگشت و با نگاهی حرف زن را برید.

- شد یک بار تو یک کاری را درست انجام بدهی؟ همیشه ما باید نان بیات بخوریم!



# خودپرستیهای مقدس!

مری ولستون کزفت  
ترجمه بنفشه رستگار



پرتو خرد، چونان آتش پاره‌ای، گریزانند. زنان، که بسیاری اوقات در شرایط مختلف، مورد تبعیض واقع می‌شوند، به ندرت محبت مادرانه را به شکل منطقی آن ابراز می‌کنند. میان افراط و تفریط در نوسان‌اند. یا فرزند را به کلی نادیده می‌گیرند و یا در ابراز علاقه نسبت به او زیاده‌روی می‌کنند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، محبت برخی مادران نسبت به فرزندانشان غریزی است و گاه این غریزه هر بارقه انسانی را خاموش می‌کند. این عشاق چشم‌پسته، عدالت، حقیقت و همه چیز را فدا می‌کنند و به خاطر بچه‌ای که متعلق به خودشان است، شریفترین تکالیف انسانی را پایمال می‌کنند و فراموششان می‌شود که روابط مشترک میان کل انسانها، همه خانواده‌های روی زمین را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از دیدگاه منطق، آنهایی که به شدت تحت تأثیر غلیبان احساسات قرار می‌گیرند، فاقد عاطفه قوی و عقل سلیم در به عهده گرفتن دیگر وظایفشان هستند. هر چند مراقبت از کودک در هنگام نوزادی از وظایف اصلی زن است و با طبیعت او عجین شده است، اما در انجام درست همین وظیفه هم سخن بسیار است. برآمدن از عهده همین تکالیف هم بی‌مساعادت منطق مسئله‌ساز خواهد بود. شکل‌گیری ذهن در سنین بسیار پایین آغاز می‌شود و کودک در این مرحله به توجه بسیار دقیق نیازمند است، توجهی برآمده از عقل و تشخیص سلیم. زنی که فرزندش را صرفاً به دلیل آن که از او متولد شده است، دوست دارد، و برای انجام وظیفه مادری به دنبال علت دیگری نمی‌گردد، قادر به بذل چنین توجهی نخواهد بود. عدم تداخل منطق در محبت مادران موجب می‌شود که غالباً به افراط یا تفریط کشانده شوند، مادری پاکبخته و یا برعکس، بی‌توجه باشند. یک زن هنگامی می‌تواند مادر خوبی باشد که دارای حساسیت عاطفی و استقلال ذهنی باشد. متأسفانه زنانی که کاملاً وابسته به شوهرهایشان هستند، فاقد چنین استقلال ذهنی‌اند. زنانی که از خود رأی و عقیده‌ای

محبت والدین شاید مبهم‌ترین شکل تغییر یافته خودپرستی باشد. در تعریف این محبت، واژه‌های گویایی لازم است که بتوانند میان تمایلات طبیعی و منطقی از یک سو و محاسبات برخاسته از ضعف نفس از سوی دیگر، خط تمیز بکشند. اغلب والدین، فرزندان‌شان را به حکم غریزه دوست دارند و در این راه بسیاری از تکالیف خود برای اعتلای آتی آنها را فدا می‌کنند.

برای پرورش و اعتلای کودک باید تبعیضهای غیراصولی را حذف کرد و آینده‌ای آرام و پربار را برای او فراهم آورد و این همه را باید در حق همان کودکی ادا کرد که امروز، اعمال قدرت مستبدانه زندگی را به کامش تلخ کرده است. قدرت‌نمایی بشر در اساس قاهرانه است، زیرا به هر شکل خود حاکم می‌شود، بی‌آنکه مورد بررسی قرار گیرد. سرپر قدرت بشری در ثغای تاریک بنا نهاده شده است. جایی که هیچ چشمی جرأت نگاه کردن نداشته باشد، مبادا که نگاهی پرسشگر پایه‌های سست آن را بلرزاند. اطاعت کورکورانه، مطلع استبداد است. اگر منطق، بر انجام تکالیف زندگی هر کس حاکم می‌شد، ظلم برخورد می‌لرزید. در واقع در نظر بسیاری، محبت والدین مستمسکی است برای زورگویی موجه! تنها انسانهای خیرخواه و خردمند برای دیگری، هر کسی که باشد، حق و احترام قایلند. آنها حق خود می‌دانند - و نیز حق دیگری - که در نیل به خواسته‌های خود پافشاری کنند. ترسی هم از منطق مخالف ندارند، به طریقی اولی، از زیر سوال قرارگرفتن نظرآنها هم واهمه‌ای به دل راه نمی‌دهند. آنها به درستی معتقدند که ذهن بشر هرچه روشنتر شود، عدالت و اصول بنیادی انسانی بیشتر در آن ریشه خواهد دوآیند.

وجه امتیاز بشر نسبت به سایر موجودات توان بازنگری او به گذشته و با نگاه دقیق چشم دوختن به آینده است، اما برخی از انسانها از این امتیاز بهره چندانی نمی‌برند. هر پدیده تازه‌ای در نظرشان به خطاست و ممکن را از موجود تشخیص نمی‌دهند. بی‌هیچ علتی دچار وحشت می‌شوند، و از

ندارند، عموماً مادرانی ناآگاه‌اند. آرزو می‌کنند فرزند، بیش از پدر دوستشان بدارد و از جانب آنها در مقابل شوهر که همواره از او ترسیده‌اند، قد علم کند. هنگامی که تنبیه فرزند لازم می‌شود - حتی اگر مادر را آزرده باشد - پدر باید این وظیفه را به عهده بگیرد و هم اوست که باید مشاجرات را داوری کند. البته در این زمینه تحصیلات و تربیتهای اجتماعی فرد نیز حایز اهمیت است، اما تأکید خاص ما فعلاً بر این نکته است: تا زمانی که درک و شعور زن رشد نکند و شخصیت او آزادانه شکل بگیرد، و در این راه مختار در تشخیص مسائل خود نباشد، در جهت پرورش و تربیت سالم و منطقی فرزندان خود واجد حساسیت و تعقل لازم نخواهد بود. شیردادن طفل شیرخوار همان‌قدر مهم و حیاتی است که ایجاد رابطه صحیح عاطفی میان مادر و فرزند. ایجاد



عواطف منطقی میان والدین و کودک و وظیفه خطیری است که زن و مرد هر دو باید آن را به عهده گیرند. این عواطف مانند سپری کودک را در مقابل فساد و خیانت محافظت خواهد کرد. همان گونه که ذکر شد، عواطف غریزی، ریمان سستی است. رابطه صحیح عاطفی باید از طریق تعلیم مدام همدلی و همفکری، شکوفا شود.

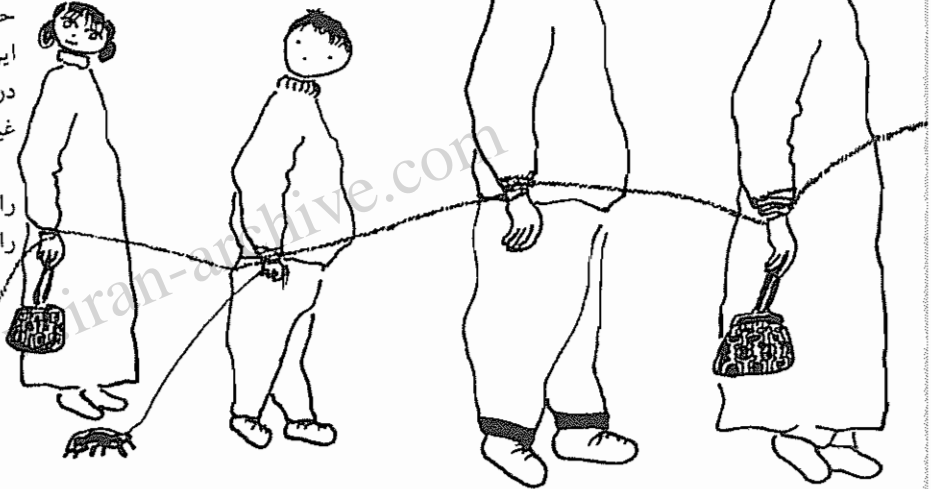
البته آنها هم حقوق جبری خود را از نخستین پدر و مادر به ارث برده اند.

در جستجوی راه صحیح چه لزومی دارد به سراغ همان روشهایی برویم که از هزار سال پیش تاکنون، بی هیچ تغییری همچنان اعمال می شود؟ والدین همچنان مصرانه قدردانی فرزندشان را به نام حرمت و فضیلت طلب می کنند و عده کمی از آنها خواستار علاقه توأم با احترام فرزند هستند. آنها خواهان اطاعت کورکورانه اند، چرا که شایسته ابراز عواطف منطقی نیستند و برای

ما خواهیم بود. هرگز پدر یا مادری را ندیدم که بی چشمداشت، توجهی بیش از حد به فرزند خود داشته باشد. عادت زودرس احترام و اتکای بی چون و چرا به عقاید والدین، به سادگی قابل ترک نیست، حتی اگر عقل بلوغ یافته، فرزند را متقاعد کند که پدر باهوشتین مرد دنیا نیست.

اعتقاد به این که باید از پدر به صرف پدر بودنش کورکورانه اطاعت کرد، یک نقطه ضعف است و نقطه ضعف به هر شکلیش، حتی اگر برچسب مهربانی و حق شناسی بر خود داشته باشد، مضر است. این باور بی اساس، ذهن کودک را به انقیاد درمی آورد و آماده اش می کند تا برده هر تفکر غیرمنطقی دیگری هم بشود.

پدري که تلاش می کند تا عواطف منطقی را در فرزندش شکل دهد و حیطة ادراک او را وسعت بخشد، به انجام وظیفه خود معنای و لایبی می بخشد که در عالم غرایز حیوانی ناشناخته است و تنها خرد قادر به فهم آن است. چنین تصویری از محبت پدر و مادر،



در ابراز علاقه مادرانه، عشق به تنهایی کافی نیست، احساسات دیگری نیز لازم است. هنگامی که عاشق به دوستی صمیمی مبدل شود، ابراز علاقه بی جا و بیش از حد، به اعتمادی متقابل تبدیل خواهد شد. به تدریج کودک احساس آرامش خواهد کرد و توجه متقابل، دلبستگی متقابل خواهد آفرید. اما اگر والدین به رابطه رئیس و مرئوس خوشنود باشند و بسنده کنند، کودک با همه نیاز و علاقه اش نخواهد توانست به این رابطه جان دهد.

القای این خواست صرفاً نفسانی، مستبدانه ترین رفتارهای خود را در پوششی از تقدس اسرار آمیز، پنهان می کنند. آنها زمانی خود نیز از همین غرایز خودخواهانه اطاعت کرده اند.

تکالیف متقابل میان والدین و فرزند را که به طور طبیعی ضرورت می یابد، می توان با این عبارات بیان کرد: والدینی که به نوزاد رنجور و ناتوان خود توجه کافی و منطقی ابراز می کنند، حق دارند در ایام پیری و ناتوانی همان توجه و مراقبت را از او انتظار داشته باشند.

چهره انسانی به خود می گیرد و حدود غرایز را پشت سر می گذارد. در چنین رابطه دوستانه و محترمانه ای والدین شایسته دریافت تمامی حقوق در خور هستند و نظراتشان، حتی زمانی که فرزند در زندگی از آنها پیشتر رفته باشد، همچنان مورد احترام و توجه جدی خواهد بود.

در مورد ازدواج، هر چند پس از رسیدن به سن قانونی، والدین حق نخواهند داشت و نباید در تصمیمات فرزند مداخله کنند و او را از رفتن بازدارند، با این حال بیست سال دلبستگی و تفاهم او را باز می گرداند و موجب می شود که چند سال دیگر هم صبر کند تا تصمیمش به نحوی موافق با خواست و نظرات اولین دوستانش باشد و بدون جلب رضایت آنها، دیگری را به زندگی خود راه نخواهد داد.

هنگامی که از فرزند خود برده ای مطیع می سازیم تا همه خواسته های خود را وقف بر آوردن خواسته های ما کند، او نیز به سهم خود با فرزندش چنین خواهد کرد و مسئول سلوک غلط او در اجتماع نیز،

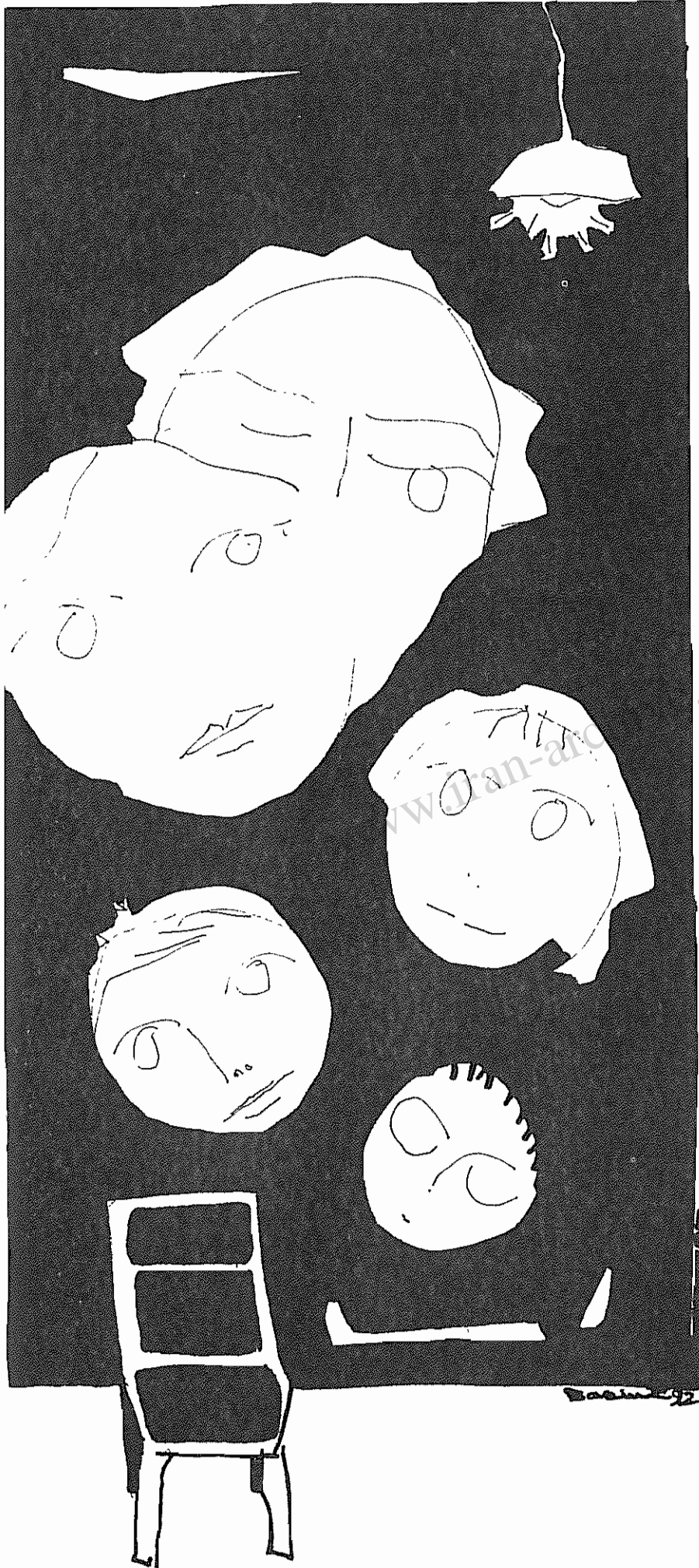
رابطه والدین ظاهراً تمایل به دستوردهی در مردان قوی است. گاه این تمایل جای منطق را پر می کند و موجب می شود آنها تکالیف خود را بر اساس زورگویی و استبداد انجام دهند.

چنانچه احترام به والدین توأم با علاقه و دوستی نباشد، به طور کلی ارتباط فیما بین را تنزل می‌دهد و در واقع این احترام متوجه والدین نیست، متوجه اموال آنهاست. اطاعت کورکورانه به دلیل ضعف محض و یا انگیزه‌های حقیر دیگری که حیثیت انسانی را خوار می‌کند، صورت می‌پذیرد.

بخش اعظم نابسامانیهایی که در اشکال نهفته بر جهان حاکم است، از قصور والدین ناشی می‌شود. همان پدران و مادرانی که سخت در مورد حقوق طبیعی خود، ولو مغایر با منطق و روشن‌بینی، پافشاری می‌کنند. همان حقی که به ایشان اجازه می‌دهد تنها از منطق مورد قبول خودشان پیروی کنند.

به کرات شاهد بوده‌ام که اشخاص راحت طلب و خودخواه، تمایل به زورگویی دارند و استبداد را برای خود نوعی امتیاز محسوب می‌کنند. به همان نسبت که از انجام تکالیف منطقی خود سر باز می‌زنند، زورگوتر می‌شوند. غریزه «دفاع از خود» در هر شخص به شکلی متفاوت عمل می‌کند. در اشخاص نادان و ضعیف‌النفس از طریق رفتار آمرانه و مستبدانه وارد عمل می‌شود. گونه‌ای از ماهیها هستند که هرگز در جویبار زلال، جسارت مقابله با دشمن را ندارند، بلکه دم می‌جنبانند و آب را گل‌آلود می‌کنند تا از چشم حریف پنهان بمانند. این افراد قربانی را در تاریکی نگه می‌دارند تا بتوانند در خفا، به اعمال قدرت بی‌اساس و غیرمنطقی ادامه دهند، ولی آن تاریکی که قاهر را پنهان می‌دارد، تنها در قلمرو اندیشه عمل می‌کند، و قادر به نفوذ در احساسات و اخلاقیات نیست. اخلاقیات همواره به صراحت می‌درخشند، چرا که خداوند روشنی است و در تاریکی نمی‌گنجد.

والدین ناآگاه و خودخواه با توسل به فشار و اجبار فرزند را وادار به تظاهر به احترام می‌کنند و در این اعمال فشار فرزند دختر را بیشتر مورد نظر دارند. هرگز به خود زحمت نمی‌دهند نظرش را جويا شوند، او را در جریان خواسته‌های خود قرار نمی‌دهند و در صدد تأمین آرامش روحی قربانی بی‌نوی غرور خود نیستند. نتیجه رسواکننده است. دختران وظیفه‌شناس امروز، به مادران مستبد و نادان فردا مبدل می‌شوند و به سهم خود از فرزندانشان می‌خواهند که چشم‌پسته از آنها اطاعت کنند و این دور تسلسل





## پسران برای تملک زنان، جابرانه وظایفی را بر آنها تحمیل می‌کنند، که متأسفانه سنگ بنایش در خانواده گذاشته می‌شود.

همچنان دامه می‌یابد. حقیقتی است که زنان، در همه کشورهای، تحت سلطه بیش از حد والدین قرار دارند. کمتر با شیوه منطقی با ایشان برخورد می‌شود:

«به سود خود توست که تا قدرت تمیز و تشخیص نیافته‌ای، مطیع من باشی. در من محبتی هست که تا زمانی که خرد در وجودت شکل بگیرد، از تو محافظت خواهد کرد. به عقایدم حرمت بگذار و اگر آنها را مغایر با منطق و تعقل نیافتی، بپذیر.»

وابستگی برده‌وار به والدین، قوای ذهنی را محدود می‌کند. اگر ذهن کودک به انقیاد درآید و از او خضوع و خشوع بیش از حد طلب کنند، اگر روانش تحقیر و شخصیتش با دست زور خرد شود، استعداد خلاقیت خود را به کلی از دست خواهد داد. شاید یکی از دلایل ضعف روحی زنان همین اعمال زور باشد، چرا که دختران در هر مورد به دلایل عدیده بیش از پسران تحقیر می‌شوند. مردان برای تملک زنان، جابرانه وظایفی را بر آنها تحمیل می‌کنند، که متأسفانه سنگ بنایش در خانواده گذاشته می‌شود. از جمله این تکالیف آن است که از دختران خواسته می‌شود به سنتها بیش از خرد و منطق بها دهند. به آنها می‌آموزند برده‌وار از والدین اطاعت کنند و به این ترتیب از پیش برای فرمانبرداری در زندگی زناشویی آماده شوند. ولی این تنها یک روی سکه است، از سوی دیگر آنها نیز به نوبه خود به گونه‌ای زورگو بار می‌آیند، چرا که استقلال‌بخشیدن به دیگران را تجربه نکرده‌اند. این زورگویی قدرتی است که پایبند به هیچ اصل و قاعده‌ای نیست، مانند همان قدرتی که به سلطنت مطلقه امکان می‌دهد به دلخواه خود عمل کند، قدرتی که با خوارشمردن دیگری حاکم می‌شود. حساسیت موضوع به قدری است که نتایج مخرب آن در اغلب موارد دامنگیر هر دو جنس می‌شود. کودکی که ملزم به پیروی کورکورانه از دستورات است، قوای ذهنی‌اش تضعیف می‌شود و خلق و خوی آمرانه می‌یابد و رفتار

تحقیرکننده را می‌آموزد. جای تأسف است که بعضی سرسختانه از امتیازات قراردادی‌شان سود می‌جویند. اولین بارقه‌های کم‌رنگ منطق را در نطفه خفه می‌کنند و کودک را در چهارچوب تنگ و بی‌روح «انجام وظیفه»، که سخت در القای آن مشتاقند، می‌فشارند، غافل از آنکه وظیفه اگر بر اساس احساس امنیت و اعتماد متقابل انجام نشود، اثراتی بس منفی و مخرب خواهد داشت. کودک اگر تکالیف را بر مبنای منطق و آگاهی به جا نیاورد، نخواهد توانست در مقابل غلیان غریزی احساسات و نیز خودپرستی والدین مقاومت کند. پدر و مادر می‌توانند با نشان دادن بذر محبت طبیعی در قلب فرزندان، عواطف خیرخواهانه‌شان را به اثبات برسانند. کودکان با توجه به نگرش والدینشان، می‌توانند در میان محبت منطقی رشد کنند یا ثمره غرور خودپرستانه باشند. پدر و مادری که سعی در قبولاندن خواسته‌هایشان ندارند و با شکیبایی، به ثمر رسیدن منش درست و عاقلانه‌شان را انتظار می‌کشند، ثمره‌ای شیرین را تجربه خواهند کرد: احترام توأم با محبت و اعتماد فرزند را.

کودک در سنین پایین نمی‌تواند پیروی از منطق را درک کند. ژان ژاک روسو بر این نکته تأکید دارد، بی‌آنکه توضیح بیشتری بدهد. پیروی از منطق، پیروی از طبیعت چیزهاست، پیروی از همان چیزی که خداوند در بطن پدیده‌ها قرار داده است تا اشتیاق ما را افزون کند.

چرا باید ذهن کودک در همان بدو رشد دچار انحراف شود؟ آن هم به دلیل پافشاری والدین در حفظ امتیازات قراردادی، بی‌آنکه بهایی را که طبیعت در ازایش معین کرده است، بپردازند؟ حق و تکلیف، لازم و ملزوم یکدیگرند و لذا هر کس که به تکلیف خود عمل نکند، حقی هم نخواهد داشت. بدیهی است که فرمان‌دادن آسانتر از منطق‌داشتن است، با این حال حتی منطق ضعیف کودک پاسخ می‌طلبد که چرا خلق شده است تا تکالیف مشخصی را بنا بر عادت به جا آورد؟ تعلیم اصول ساده سلوک منطقی تدریجاً ذهن کودک را قدرت می‌بخشد و این قدرت چنانچه با عطف و مهربانی توأم باشد، روزافزون خواهد بود. اعمال ریاست بی‌رویه به ذهن کودک آسیب می‌رساند، و این آسیب بیشتر متوجه دخترهاست تا پسرها.

آنها که اجازه نمی‌دهند خواستشان مورد سوال قرار گیرد، قطعاً خواستی غیرعقلایی دارند. دختران برای اجتناب از این قدرت مستبدانه، از ابتدا ترندهایی می‌آموزند که بعدها آنها را در برابر شوهرانشان به کار می‌زنند. به کرات زنان سرسختی را دیده‌ام که بر خانواده حکومت می‌کنند - تحکم به هر شکل خود مردود است - بگذریم از مادرانی که گاه و بی‌گاه به بهانه موضوعی از کوره در می‌روند. پس از مشاهده طغیانهایی از این دست، متوجه سلسله واکنشهای هذیانی دیگری در ارتباط با زنان شدم. نهایتاً به این نتیجه رسیدم که وقتی در اثر اولین عواطف غریزی دریافت شده در کودکی، دچار سردرگمی می‌شوند و برای انجام وظیفه اجباری راهی جز تکیه بر سنتها و احساسات لجام‌گسیخته نمی‌یابند، چه انتظاری جز این می‌توان از ایشان داشت؟!

واقعاً چگونه می‌توان درد را درمان کرد، بی‌آنکه منجر به تحقیر والدین شود؟ کودک نمی‌تواند و نباید تقصیرات والدین را منظور بدارد و بدین وسیله اعتبار کسب کند. چنین کاری نیروی تعقلش را تضعیف می‌کند و موجب افراط در کوتاهی از جانب خودش می‌شود. مواجهه جدی با اشکالات شخصی و چشمپوشی از تقصیرات دیگران، از فضیلت‌های والای بلوغ ذهنی است. آشکال ساده این فضیلت را باید از کودکی به فرزند آموخت. اگر کودک از خردسالی عواطف رفتارهای دیگران را منظور بدارد، به ضابطه‌های درستی که از طریق آن می‌تواند رفتارهای خود را نظم بدهد، دست نخواهد یافت. افراطی و به طریق اولی، غیرمنصف خواهد شد. عواطف کودکان و افراد ضعیف‌النفس، همواره خودخواهانه است. خویشان خود را دوست دارند، چون محبوب آنها هستند و نه به دلیل فضیلتشان. لیکن از آنجایی که در آغاز، محبت و احترام به هم آمیخته است و پایه‌های اولین تکالیف بر اساس منطق استوار شده است، اخلاق در آستانه خواهد لغزید.

اما، تا زمانی که جامعه به شکلی متفاوت پایه‌ریزی نشود، والدین همچنان در اطاعت‌شدن پافشاری خواهند کرد و مصرانه قدرت خود را بر زمینه حرمت‌های سنتی بنا می‌کنند که جایی برای چون و چرا باقی نماند و تا آن روز این دور مخرب همچنان دایره را طی خواهد کرد.

# قضاوت زن



قضاوت از مشاغلی است که گروهی، زنان را شایسته و توانا برای انجام آن نیافته‌اند. در پاسخ به چرایی این مسئله، دو دلیل عمده عنوان شده است: برخی عقیده دارند که سرشت زن لطیف‌تر از مرد است و سریعتر دچار احساسات می‌شود، در نتیجه قادر به تشخیص درست حق از ناحق نیست و بعضی دیگر که نظرشان از اهمیت بیشتری برخوردار است، به قرآن، سنت، اجماع، و عقل استناد می‌کنند و معتقدند بنابه دلایل فقهی، این امر نمی‌تواند توسط زنان انجام پذیرد.



در بحث قضاوت زن در اسلام، پاسخ به نظرات گروه نخست را به انتهای بحث موکول می‌کنیم و ابتدا به بررسی و تحلیل متون و منابع فقهی در این زمینه می‌پردازیم. لازم است بدانیم که برخی از طرفداران نظریه دوم، از مخالفان اشتغال زنان به طور عام هستند که در این زمینه به سه آیه از آیات قرآن کریم استناد می‌کنند و ما پیش از رجوع به منابع فقهی ضروری می‌دانیم این سه آیه شریفه را مطرح کنیم:

## قضاوت زن از دیدگاه قرآن کریم

آیه ۳۴ سوره نساء:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَبِمَا انْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ... (مردان طبق سنت خدا، که جمعی را بر جمع دیگر برتری داده است و بدان لحاظ که از اموال خود می‌بخشند، بر زنان مزیتی دارند، پس زنان شایسته و متواضع، در نهان، حافظ منافع شوهرند. چنان که این

حق از سوی خدا برای آنان محفوظ مانده است ...

می‌گویند: طبق این آیه، مرد بر زن مستولی است و خداوند او را قوام و اساس زندگی زن قرار داده، پس چگونه کسی که خود تحت سرپرستی مرد است، می‌تواند بر او ولایت داشته باشد؟ اما این آیه چنان که ترجمه شده، به هیچ عنوان در مقام بیان برتری مرد بر زن نیست، بلکه جایگاه مردان زن گرفته و شوهران را گوشزد می‌کند و پرده از یک واقعیت خارجی برمی‌دارد و به موقعیت مرد در زندگی مشترک می‌پردازد، گذشته از این که آیه شامل زنان و مردان مجرد و بیوه نیست.

اگر قرار باشد این را برتری بدانیم، یک برتری وضعی و قراردادی است که برای حفظ نظام خانواده، ضروری می‌نماید: برای توضیح بیشتر سه عنوان را شرح می‌دهیم:

الف - کاربره فضل در قرآن: بررسی سایر آیاتی که واژه فضل در آن به کار رفته است، می‌تواند ما را در این تفسیر یاری دهد. در سوره اسراء آیه ۵۵ آمده است: و لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ (ما برخی از فرستادگان خود را، بر دیگری امتیاز و مزیت دادیم). و یا در سوره نحل آیه ۷۱ می‌فرماید: وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ. (ما بعضی از شما را بر دیگری، در روزی، برتری دادیم). و آیه ۹۵ سوره نساء فرموده: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً (خدا مجاهدان به جان و مالشان را، بر نشتگان (افراد غیرمجاهد) فضیلت بخشیده و درجه‌ای برتری داده است).

پیدا است که منظور برتری و امتیاز طبیعی نیست، که بگویم برخی از پیامبران از لحاظ خلقت بر دیگران می‌چربیده‌اند و در وجود آنان، چیزی بوده که دیگران نداشته‌اند. منظور این نیست آنها که از روزی خدا بهره بیشتری می‌برند، در خلقت و آفرینش هم، بهره بیشتری دارند و یا مجاهدان از مردم عادی، در آفرینش ذاتی یک درجه انسان‌ترند!

اصولا تفضیل، یعنی برتری دادن، خو حاکمی از جعل و امتیاز است. «ان الفاضل بیدالله یؤتیة من یشاء» امتیاز دادن خداست، به هر که خواهد، دهد. بیشترین رقم این امتیازها، به امور ماد: و رفاهی برمی‌گردد.

«ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضل» (آیه ۳۲ سوره نور) (اگر فقیرند، خداوند لطف خود آنان را بی‌نیاز و مستغنی خواهد فرمود).

«الذی اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ» (آ ۳۵ سوره فاطر) (آن خدایی که ما را ا لطف و کرم، به این سرای جاودان وار کرد).

همچنین آیات ۷۰ سوره اسراء، ۳ قصص، ۱۲ فاطر، ۲۰ مزمل، ۱۰ سباء و... نیز همین مضمون را مطرح کرده‌اند.

ب - معنی فضل:

فضل، به معنای زیادتی از حد متعاد است و آن دو گونه است: فضل ممدوح فضل مذموم.

برتری ارزشمند و ستوده آنکه، ارزشهای والای انسانی ملاک باشد، مثل علم و دانش و هنر... و فضل مذموم آنکه: ارزشهای غیرانسانی ملاک باشد. ارزشهایی مثل ضرب و شتم مردم، آدم‌کشی و... فضل محمود سه قسم است:

۱ - فضل به جنس، مانند: فضل جنس حیوان بر جنس نبات.

۲ - فضل به نوع، مانند: فضل نوع انسان بر نوع اسب.

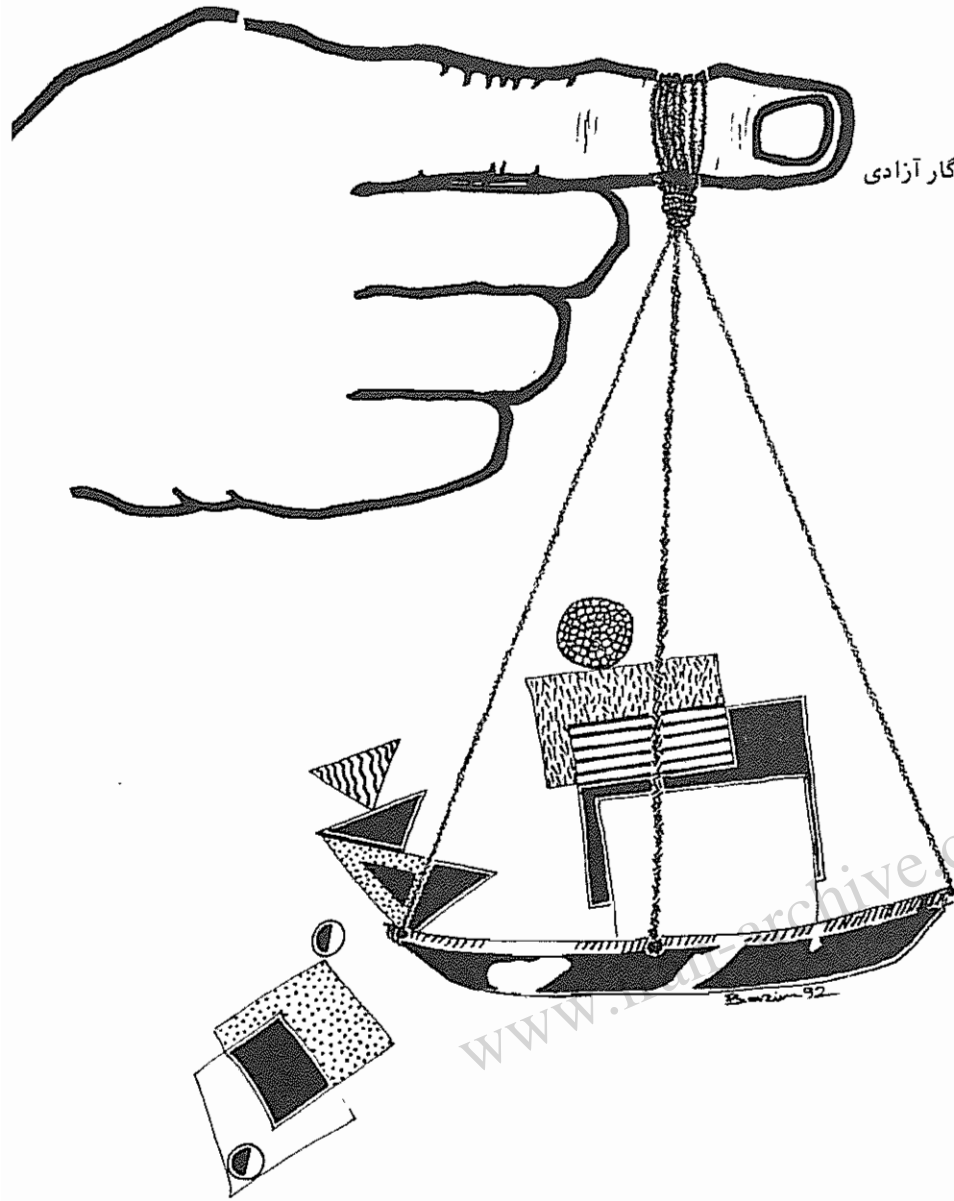
این دو قسم مصداق برتری طبیعی هستند که ناقص، قدرت رفع آن و کامل، قدرت کسر آن را ندارد.

۳ - فضل به ذات مانند: فضل مردی بر مردی دیگر، که معمولاً با ملاکهای وضعی سنجیده می‌شود، چون مال و مکتب و...

آیات یادشده، همه همین معنا را عنوان کرده‌اند. بنابراین، فضل مرد بر زن، فضل فردی بر فرد دیگر از نوع مساوی انسان است و در آیه شریفه، مرد، به عنوان مرد متاهل و گرداننده خانواده برتری دارد، نا



مینا یادگار آزادی



اینکه همه مردان بر همه زنان برتری دارند. چون موضوع آیه به دلیل ذیل آن، و آیات قبل، مسائل خانواده است، هرگز مرد مجرد بر زن متاهل که با او نسبتی ندارد، حاکم و برتر نیست.

ج - معنی قوام: از قیام و قائم است. این واژه در آیات قرآن به هشت صورت آمده است:

۱ - قیام به معنی تسخیر: «قائم» و «حصید».

۲ - قیامی که از روی اختیار صورت گیرد و داوطلبانه باشد: «ام هو قانت انا، اللیل» و «الرجال قوامون علی النساء».

۳ - قیام به معنی حفظ و مراقبت: «کونوا قوامون بالقسط».

۴ - قیام به معنی حزم و نیت: «اذا قُمتم الی الصلاه».

۵ - قوام به معنای عماد و اساس و بنیان: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً».

۶ - به معنی ثبات: «دیناً قیماً ملة ابراهیم حنیفاً».

۷ - پایداری: «فاستقم کما امرت».

۸ - دوام: «عذابٌ مقیم».

با توجه به موارد استعمال واژه قوام، به صورت‌های متفاوت در قرآن کریم، روشن می‌شود که قیام مرد بر زن، از نوع دوم و به معنی پایه و اساس خانواده است، (چنان که زن نیز پایه دیگر خانواده است.) که در این کلمه، به اختیاری بودن این قوام اشاره زیبایی شده است.

مرد و همچنین زن به اختیار خویش، با عقد نکاح، امر حساس قیام در کارهای اصولی خانواده را، گردن می‌گیرند و چنان که ذکر شد، در هیچ کجای قرآن، برتری فردی بر فرد دیگر به طور طبیعی، ذکر نشده است.

اضافه این معنی به مفهوم واژه فضل، و کاربرد آن در قرآن، بدون هیچ‌گونه خللی، همین موضوع را تصریح می‌کند، که قوام و فضل در این‌جا قراردادی و با اختیار مرد، برای تدبیر امور خانواده است.

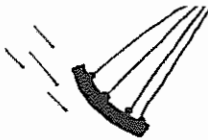
است، همانند وظیفه‌ای که بر عهده آنان می‌باشد. و مردان راست بر ایشان درجه‌ای و خداست عزتمند و حکیم.)

محل استناد و استدلال، جمله «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه» است، می‌گویند: «واژه درجه به معنی منزلت و جایگاه بلند آمده و مرد را چنین درجه‌ای بر زن مقرر شده و چون خدا این درجه را به او داده، وی مورد عنایت قرار گرفته و جنس برتر محسوب می‌شود و خداوند مرد را بر زن مستولی کرد. اگر زن قاضی یا مفتی یا ولی مردم باشد، لازمه آن مستولی شدن زن بر مرد است، در حالی که زن خود تحت ولایت و سرپرستی مرد می‌باشد، پس چگونه والی او شود؟!»

با توجه به متن آیه و به خصوص صدر آن، در اینجا نیز سخن از حقوق زن و مرد

با این وصف، اصلاً آیه درصدد بیان استیلا و ولایت مرد بر زن نیست، زن شوهردار مورد نظر آیه بوده و او را در امر خانواده به انجام وظیفه می‌خوانند.

آیه ۲۲۸ سوره بقره: والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثه قروه ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یمؤمن بالله و الیوم الاخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه واللّه عزیز حکیم. (زنان طلاق‌گرفته خویشان را مدت سه پاک‌شدن در انتظار نگاه دارند و روا نیست آنان را که نهان دارند آنچه خدا در رحمهای ایشان بیافریده است، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارند. و شوهران ایشان، اگر خواستار آشتی شدند، به بازگرداندن نشان سزاوارترند و برای زنان حقوقی شایسته



حکم محرومیت زن را، در تمام زمینه‌ها، مثلاً آموزش، بهیاری، پرستاری، پزشکی و... اثبات می‌رساند.

### روایات و قضاوت زن

روایاتی که مخالفان در باب منع محروم کردن زنان از احراز مشاغل مطرح کرده‌اند، اصولاً به سه گروه عمده تقسیم می‌شود:

۱- روایاتی که به خصوص برای منب شغلی از مشاغل عنوان شده است، مثلاً قضا، امامت جماعت.

۲- روایاتی که به لحاظ تبعات مشاغل زنان مورد استناد می‌باشد، مثل روایات استحباب خانه‌نشینی زن، روایات کراهت حضور زنان در نماز جمعه و امثال آن.

۳- روایاتی که به طور عام مطرح شده و مخالف و بر اساس استنباط خود، محرومیت زن را تشخیص داده است.

روایاتی که در این بخش مطرح شده، سه مورد است:

مورد اول روایتی است که از امام باقر (ع) نقل شده، به این عبارت: «ولا تولی القضاء امرأه» (قضاوت را به زن نسپارید).

مرحوم سید محمد جوادبن محمد حسینی متوفی در سال ۱۲۲۶، نویسنده کتاب مفتاح الکرامه، در استدلال بر ممنوعیت تصدی شغل قضاوت برای بانوان می‌نویسد:

«در خبر جابر از امام باقر (ع) نقل شده است که قضاوت به زن سپرده نمی‌شود.

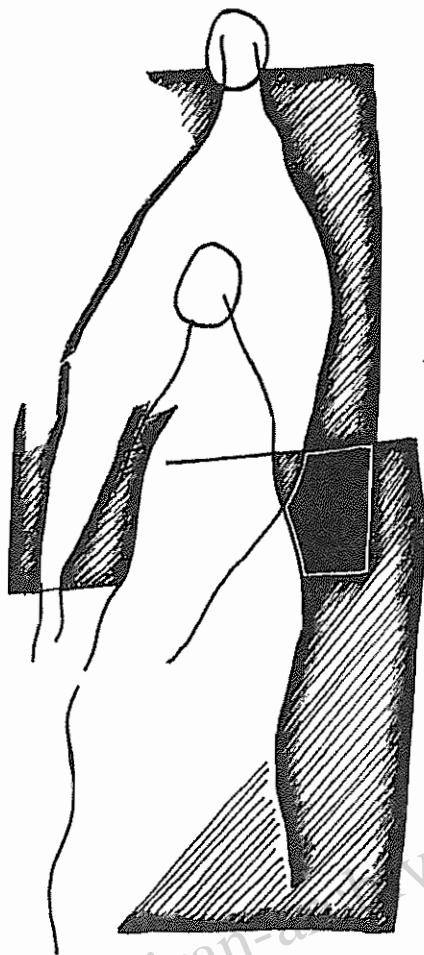
مقدس اردبیلی - در صورتی که اجماعی در کار نباشد - این دلیل (خبر) را انکار کرده است.»

اما، مرحوم محمد حسینی می‌افزاید:

«ضعف این روایت، به وسیله عمل علما (شهرت عملی) جبران شده است.»

مورد دوم وصیت حضرت رسول (ص) است به علی (ع): «یا علی، لیس علی المرأة جمعه» (الی ان قال) (ولا تولی القضاء) که متن کامل روایت را شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» چنین آورده:

«ای علی زنان به نماز جمعه و جماعت حاضر نشوند، اذان و اقامه نگویند، به عیادت مریض و تشییع جنازه نروند. بین صفا و مروه دویدن نکنند، حجرالاسود را لمس نکنند، سر را نتراشند، متصدی امر قضا نگردند، طرف مشورت قرار نگیرند و جز در هنگام ضرورت ذبیح نکنند و صدا را به لبیک بلند نکنند، کنار قبرها نشینند و خطبه نشوند و



است. دارا بودن حقوق و تکالیف، امتیاز خاصی نیست و هرگز نمی‌توان از آن برتری طبیعی مردان بر زنان را برداشت کرد.

مردان بر زنان هیچ رجحان و امتیازی ندارند. هر دو انسان هستند و از این لحاظ مساوی. چنان که در مورد آیه قبلی گفتیم، هرگز آیه به امتیاز ذاتی و طبیعی توجه نداشته و مانند آیه ۹۵ سوره نساء (فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجه) بیان‌کننده امتیازی است که خود کسب کرده‌اند و خداوند متعال به لحاظ عملکردشان، عطا و امضا فرموده است.

هرگز مجاهد راه خدا بر فرد دیگری از نوع انسان، درجه ذاتی ندارد، مرد نیز بر زن درجه‌ای از این جهت ندارد.

موارد به کارگرفته شده از کلمه «درج» در قرآن، نیز نشانگر همین معنا است، و چنانکه راغب اصفهانی گفته است، درجه به معنای منزلت و جایگاه اعتباری است.

۳- آیه ۳۳ سوره احزاب: و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمن الضلوة واتین الزکوه و اطمن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (و بمانید درخانه‌های خویش و خودنمایی نکنید، مانند خودنمایی جاهلیت نخستین، و به پای دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمانبرداری کنید از خدا و پیغمبرش. جز این نیست که خدا خواهد پلیدی را از شما دور کند، ای اهل بیت، و پاک سازد شما را پاک‌ساختنی).

در آیه ۳۲ همین سوره نیز آمده است: یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض، و قلن قولا معروفا. (ای زنان پیامبر نیستید شما مانند دیگر زنان، اگر از خدا بترسید. پس نرمی نشان ندهید در گفتار تا امید بندد آن که در دلش بیماری است و نیکو سخن بگویند).

مورد استدلال جمله «و قرن فی بیوتکن» است که به این شیوه تفسیر شده که زن باید خانه‌نشین باشد، و حق خروج از منزل را ندارد و چون لازمه قضاوت و ولایت و... خروج او از منزل است و نیز خروج از منزل و قضاوت موجب می‌شود نامحرمان صدای او را بشنوند، لذا وی نمی‌تواند قضاوت و ولایت را عهده‌دار شود.

در پاسخ به این سخن می‌گوییم: اولاً، موضوع چنان که از آیه قبل

پیدا است، زنان و خاندان رسول گرامی اسلام (ص) است، که خدا اراده کرده مظهرشان کند. حتی در صورتی که آیه قرآن هم بیان نمی‌کرد، روشن بود که خانواده پیامبر از خانواده سایر مردم، متفاوت است. و خیلی از محرومیتها را نیز ناچار تحمل می‌کند.

ثانیاً، حکم یادشده در آیه، بر فرض عموم برای دیگر مسلمین، ارشادی است، نه الزامی و تاکنون شنیده نشده که فقیهی به خانه‌نشینی زن به طور یک حکم واجب و لازم از احکام خدا، فرمان دهد.

اگر پایه استدلال بر این سخن استوار باشد، در صورتی که یک زن در محکمه‌ای به طور اختصاصی به جرایم زنان رسیدگی کند، مثلاً بازپرس ویژه زنان باشد، یا مشاور دادگاه مدنی خاص، و فقط در امر زنها رسیدگی کرده و با زنان به سر برد، باید گفت می‌تواند به ولایت و زعامت و یا افتاء و قضاوت بپردازد، در حالی که ادعای معتقدین به خانه‌نشینی زنان عمومیت داشته، مشمول این زن نیز می‌شود. پس خواسته آنان، محرومیت مطلق زنان است. همچنین، این گفته، سرایت





متولی تزویج خود نشوند، از خانه جز به اجازه شوهر خارج نشوند، پس اگر خارج شدند، به غیر اذن شوهر، خدا و جبرئیل و میکائیل آنها را لعنت کنند و از خانه شوهرش بدون اذن او چیزی ندهد و شب را به روز نیاورد، در حالی که شوهرش بر او خشمگین باشد، هرچند که او (مرد) ستم روا داشته باشد.»

این روایت بسیار طولانی است و اغلب مضامین آن اخلاقی و ارشادی می‌باشد. اول روایت چنین است: «روایت کرد حماد بن عمرو از انس بن محمد از پدرش و همه متفقاً از جعفر بن محمد و او از پدرش و او از جدش و جدش از علی ابن ابی طالب «ع» نقل کرد که: پیامبر «ص» فرمود: «ای علی، تو را به چیزی وصیت می‌کنم، تا زمانی که این وصیت را حفظ کنی پیوسته در نیکی خواهی بود.» و در پایان آن آمده است که: «یا علی، تو اولین کسی خواهی بود که با من از آب معطر کوثر خواهی نوشید.»

جمله مورد استناد مخالفان مشاغل زنان «ولا تولی القضاء» می‌باشد که به این دلیل تصدی قضا را برای زن ممنوع و رجولیت را از آن استنباط و در زمره شرایط قاضی آورده‌اند.

مورد سوم حدیث ولایت است که با اندک تغییری به طرق مختلف در منابع حدیث اسلامی وارد شده که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «لن یفلح قوم ولو امرهم امرأة» (قومی که ولایت امورش در دست زنی باشد، رستگار نمی‌شود):

- ۱ - لا یفلح قوم تملکهم امرأة.
- ۲ - لن یفلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۳ - لا یفلح قوم ولیتهم امرأة.
- ۴ - ما افلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۵ - لا افلح قوم ولو امرهم امرأة.
- ۶ - لن یفلح قوم ملکوا امرهم امرأة.
- ۷ - لا یفلح قوم ولیتهم امرأة.

حدیث از طریق اهل سنت نقل شده، راوی آن در منابع حدیث، شخصی به نام ابی بکره است، که قبل از ذکر متن حدیث، موقعیت صدور آن را نیز بیان کرده که در اغلب موارد استناد، هیچ اشاره‌ای بدان نشده است.

در سنن نسائی چنین آمده: اخیراً محمد بن المثنی قال حدثنا خالد بن حرث قال حدثنا حمید عن الحسن عن ابی بکر قال: عصمتی الله بشیئی سمعته عن رسول الله

(ص)، لما هلك كسرى، قال، من استخلفوا؟ قالوا: بته. قال...

گفت: «خداوند مرا به چیزی که از پیامبر شنیدم، مصون ساخت. وقتی کسری به هلاکت رسید، فرمود: «چه کسی جانشین شد؟» گفتند: «دخترش.» فرمود:... و در نیل الاوطار، شأن نزول روایت چنین آمده:

عن ابی بکر، قال: لما بلغ رسول الله (ص)، ان اهل فارس، ملکوا علیهم بنت کسری، قال... وقتی رسول الله (ص) مطلع شد که اهل فارس دختر کسری را به عنوان شاه برگزیدند، فرمود...

اثمه و فقهای اهل سنت به جز چند نفری، مانند ابوحنیفه به استناد روایت فوق، زن را از قضاوت و ولایت و... محروم کرده، ذکوریت را شرط قضا عنوان کرده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر الکلام نیز در منع زن از قضاوت و لزوم شرط ذکوریت به همین حدیث استناد کرده است.

برای روشن شدن مطلب، اشکالات وارده به استدلال، از روایات اول و دوم را



به ترتیب بیان می‌کنیم:

۱ - سند روایت ضعیف است، زیرا در طریق آن جمعی وجود دارند، که هیچ‌گونه شناختی نسبت به آنان، وجود ندارد. به عنوان مثال آیه الله سید ابوالقاسم خویی، سند آن را ضعیف می‌داند.

۲ - به دلیل سایر فقرات روایت، این حدیث بیانگر یک حکم ارفاقی در حق زنان است، شبیه این خطاب، در موارد دیگری هم وجود دارد. همانند: «لیس علی المریض حرج» در تکلیف واجب (امر مولوی) است، نه یش از این.

در مباحث اصول فقه گفته شده، امری که بعد از نهی صادر می‌شود، دلیل اباحه (مباح بودن) است. مثل نهی از صید حیوانات به هنگام انجام حج و در حال احرام، که پس از آن قرآن شریف می‌فرماید: «و اذا حللتم فاصطادوا».

فرمان صید حیوان در آیه یادشده، به دنبال نهی از صید در حال احرام، دلیل بر اباحه است و صرفاً بیانگر لغو فرمان پیشین، که به اقتضای زمان و حالت خاصی، خواسته شده بود. عکس این قضیه چنین است: نهی از حکم یا موضوعی، که قبلاً در جواز آن سخن رفته، یا فرمانی نسبت به اجرای آن صادر گردیده، دلیل بر معافیت از پیامدهای نافرمانی است. و این یک نوع ارفاق در حق مشمولین آن فرمان، به حساب می‌آید.

با این بیان نهی در روایت یادشده، در پی امر به حضور، و فرمان وجوبی آن، دلیل لغو حکم وجوب است.

۳ - جمله: «ولا تولی القضاء»، که در واقع لیس علی المرأة تولی القضاء، می‌باشد به معنی نفی توان، از زنان نیست. اصولاً، روایت در امور وضعی وارد نمی‌شود که، قدرت شخصی را کاللم یکن تلقی کند. گرچه به صورت گزارش، در تعدادی از روایات ما، چنین مضامینی وجود دارد. این‌گونه روایات، صرفاً اخبار از مسائل واقعی و خارجی است، نه چیز دیگر.

۴ - به خوبی روشن است، که منظور قانون‌گذار شرعی، از جمله یادشده، رعایت حال مکلفین زن بوده، که به لحاظ وضعیت جسمی و اجتماعی خاص خود، نمی‌توانند الزاماً چنین کاری را انجام دهند.

لغو حکم حضور در جمعه، جماعت، و بخشهایی از مراسم حج مثل گوسفند

سرپریدن، تراشیدن موی سر و... که هم‌ردیف فقره مورد استدلال است، هیچ‌گونه ابهامی را برای درستی نظریه فوق باقی نگذاشته است و هرگز به این مفهوم نیست که اگر زنان خود بخواهند، در چنین مراسمی شرکت کنند، منع می‌شوند و اعمالشان باطل خواهد بود.

در تعدادی روایات، وارد شده که در صورت حضور زنان در جماعت مسلمین، (مثل نماز جمعه)، بر آنان واجب می‌شود، که به حضور خود ادامه داده و شرکت داشته باشند.

در قسمتی از یک روایت، در این مورد چنین آمده:

«... ان الله عزوجل فرض علی جمیع المؤمنین والمؤمنات، و رخص للمرأة، والعبد، والمسافر، ان لا یأتوها. فلما حضروا سقطت الرخصة، و لزمهم الفرض الاول...»

به درستی که خداوند عزوجل بر کلیه زنان و مردان مؤمن واجب گردانید و اجازه داد به زن و بنده و مسافر که این فرض را انجام ندهند. پس هنگامی که حاضر شد در آن، اجازه ساقط می‌شود و انجام آن واجب اول بر آنها لازم می‌گردد.

۵ - مفهوم دیگر این جمله، می‌تواند یک استثنا باشد و تبصره‌ای بر قانون لزوم حضور در جماعت مسلمانان، که در سفارش به حضور آن، بیانات و اوامر اکیلی صادر شده، عدم حضور، پیامدهای اعتباری و جعلی زیادی را به دنبال می‌آورد.

در مورد برخی از فقرات روایت شده، مانند نماز جمعه، بیانات دیگری وارد شده، که به صراحت، عدم حضور زن را استثنا کرده است.

در روایتی از پیامبر آمده: «الجمعه حق واجب علی کل مسلم فی جماعه، الأربعة، عبد مملوک، او امرأة، اوصی، او مریض».

نماز جمعه حق واجب است بر هر مسلمان که با جماعت بخواند، به جز چهار نفر، برده یا زن یا کودک یا مریض.

فقهای اسلام، به همین مضمون فتوی داده، استثنایا را از چهار تا نه شمارش کرده‌اند. به عنوان مثال: شیخ طوسی در نهاییه، از حکم وجوب حضور در نماز جمعه، نه گروه را معاف دانسته است، که

یکی از آنان، زنان می‌باشد.

۶ - به لحاظ گذشت زمانی بیش از ۱۴۰۰ سال، درک موقعیت صدور این فرمان، بسیار مشکل است.

نمی‌توان به خوبی دریافت، که حضرت رسول (ص) در چه شرایطی از فرمان عمومی و همه شمول حضور در جمعه، و دیگر مراسم مذهبی، نسبت به خصوص زنان، (آن هم زنان جوان) صرف‌نظر فرموده است؟ آیا به لحاظ آنکه اطاعت از شوهران را واجب می‌دانست؟ و این کردارها به صورت یک حکم لازم، با حق آنان منافات داشته، در فروپاشی خانواده‌ها مؤثر می‌بود؟

آیا به لحاظ تبعاتی که ممکن بود حضور زنان در کنار مردان، در پی داشته باشد، به خصوص با توجه به اینکه هنوز افکار جامعه جاهلی از بین نرفته بود و فرهنگ جامعه عرب پیش از اسلام، بر مردم پرتوی ولو کم سو داشت؟ و آیا؟ ...

۷ - معمولاً در خطابات، احادیث، متون دینی و همه جا، اصل در وحدت سیاق خطابه و سخن است.

حدیث یاد شده در عنوان بحث، باید سیاق و روش ادبی واحدی را در پی داشته باشد. نمی‌توان گفت که از مواد ۱۶ گانه فرمان مذکور، فقط همین فرمان تصدی قضا، به گونه فرمانی لازم، زنان را منع کرده است.

پذیرفتنی نیست، که برخی از مواد فرمان، الزامی، پاره‌ای اختیاری، تعدادی بیان مکروهات و بعضی مثبت حرمت باشد.

۸ - فرامین مندرج در منشور ۱۶ گانه رسول گرامی اسلام، که با عنوان وصیت به حضرت علی «ع» مطرح گردیده است، همه ارشادی است.

سه ماده آخر فرمان، که حاوی حقوق مرد بر زن است، با استناد به دیگر متون متقن و صریح اسلامی، تحریر گردیده و اگر صرفاً دلیل آن همین روایت می‌بود، ثبوت حکم حرمت بی‌نهایت مشکل می‌شد.

۹ - به کمک دیگر روایات، حداکثر چیزی که می‌توان گفت، ثبوت کراهت است.

۱۰ - به استناد همین حدیث، و یکی دو روایت دیگر مشابه آن، فقهای بزرگ، ذکوریت را شرط قضا عنوان نموده‌اند. در حالی که در جای خود ثابت شده، امور

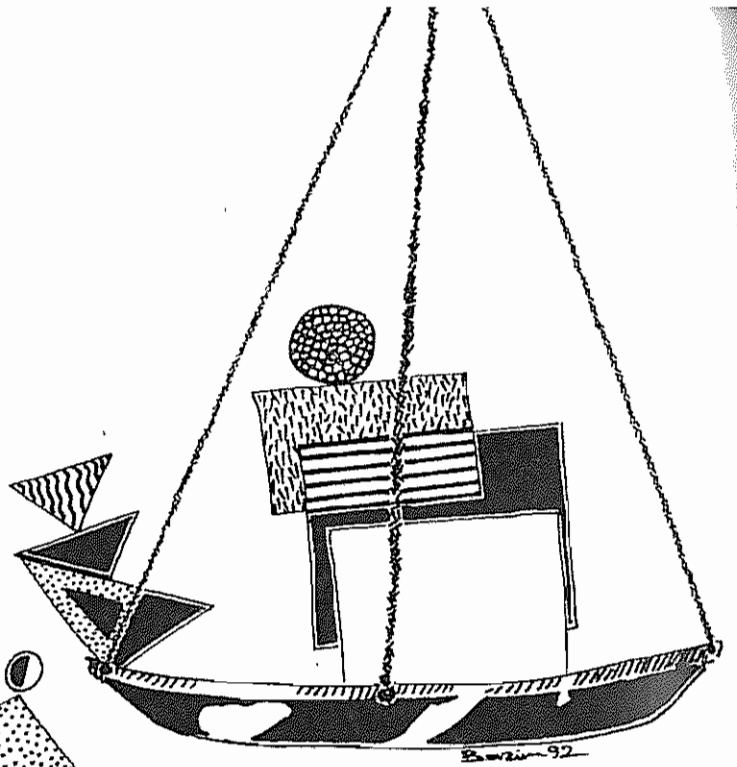
انتزاعی قابل جعل نمی‌باشند. به ظاهر، جملات وارده در احادیث مذکور نفی قضاوت زن را اثبات می‌کرد، از این مضمون برداشت کرده‌اند که: رجولیت و ذکوریت شرط قضا است و حال آنکه مورد نفی، به فرض قبول، نمی‌تواند شرط وجود حکم اثباتی دیگری باشد و به عبارت دیگر: جمله «زن قاضی نمی‌شود»، یکا قضیه سالبه‌المحمول است، که عکس آن به تقابل «مرد قاضی می‌شود» است.

بر طبق نظریه آقایان، از جمله «زن قاضی نمی‌شود»، استنباط می‌شود انوثیت او شرط حکم بوده است و این صفت ضد رجولیت است، چون انوثیت شرط نفی است، پس رجولیت شرط اثبات می‌باشد و حال اینکه این برداشت غلط است، زیرا این مفهوم به صورت قضیه کلیه سالبه‌المحمول مطرح است. یعنی «کل اناث لیس بقاضی» و مقابل آن (چون بین انوثیت و رجولیت تقابل ضدین است) «کل رجل قاضی» می‌باشد.

بدیهی است که از این قضیه نمی‌توان، نتیجه گرفت که زن قاضی نمی‌شود، علاوه بر اینکه در قضیه اول بحث داریم و اساس دعوی همان است که چرا زن قاضی نباشد؟ به صرف این سخن که زن قاضی نمی‌شود، نمی‌توان گفت مرد قاضی می‌شود، از خصوص این جمله چنین نتیجه‌ای حاصل نیست. ممکن است مرد قاضی بشود، ممکن است نشود. اثبات آن را باید از مستندات و منابع و مدارک دیگری جست، که به ادعای ما و بسیاری دیگر، خصوصیتی در مورد مرد وجود ندارد.

۱۱ - علاوه بر اینکه نمی‌توان خصوصیت رجولیت را شرط دانست، شاید انوثیت مانع از قضا است و خنثی بتواند قضاوت کند. در قضیه یاد شده، «زن»، موضوع، و «قضا» محمول، و «نمی‌شود» نسبت قضیه بود. «زن قاضی نمی‌شود»، را نمی‌توان سلب موضوعی برای موضوع دیگری که ضد اوست، قرار داد.

۱۲ - نسبت محمول به موضوع در قضیه یاد شده (زن قاضی نمی‌شود) ممکن است، در حالی که فقهای محترم در تحقق قضای اسلامی، برای خود قائل به وجوب شرطیت



رجولیت و انوئیت، موضوع تکلیف است، نه شرط آن. که شرط به مرحله اجرا و تحقق وجودی ماموژه، ارتباط پیدا می‌کند. نه اینکه قید عنوان حکم باشد.

پس زن اگر قضاوت کند، هم قدرت دارد و هم قادر به انجام آن است، و عرفاً، او را قاضی می‌نامند و ای بسا به نسبت، از مردان هم بهتر قضاوت کند، ولی (به نظر مخالفان) اسلام قضاوت او را قبول ندارد. پس تحقق عنوان قضا، با حکم زن نیز صادق است، ولی در اجرا و تأثیر و نفوذ، اسلام کردار او را مؤثر نمی‌داند.

با این وصف، نظر مخالفان را اصلاح کردیم. اکنون باید روشن کنند، به استناد چه دلیلی، اسلام قضاوت زن را نافذ نمی‌داند؟ و حال آنکه موضوع قضا عام است و شامل زن و مرد هر دو می‌شود، قرینه این سخن، استثنای حضرت رسول (ص) است، که نشان‌دهنده وجود زن در جمع مخاطبان احکام خدا و از جمله قضا بوده است.<sup>۲</sup>

پیش از ادامه بحث ضروری است به بررسی استدلالهای ناشی از حدیث ولایت به همان سبک و سیاق پیشین بپردازیم و در بازگشتی مجدد مطلب فوق را در مبحث «قضای زن از دید عقل» دنبال کنیم.

۱ - چنانکه ملاحظه شد، روایت مذکور از طریق اهل سنت نقل شده، و در منابع شیعی وجود ندارد، اگر هم در پاره‌ای از کتب شیعه ذکری از آن آمده، از طریق اهل سنت اقتباس شده است.<sup>۳</sup>

ما بر اساس روش خاص خود، هرچه را از طریق عامه نقل شود، مردود نمی‌دانیم، بلکه مانند احادیث شیعه، قائل به دقت در متن و محتوا و سند و خصوصیات صدور و... آن هستیم و این احادیث را مستند خویش قرار می‌دهیم.

۲ - گذشته از این، موقعیت صدور روایت، نشان‌دهنده اختصاص آن به همان مورد است و سخن حضرت رسول (ص) صرفاً در مورد خاندان کسری، بیان شده است.

ما این مورد را، که به اصطلاح «قضیه فی واقعه» می‌باشد، نمی‌توانیم تعمیم داده، برای مسلمین هم جاری بدانیم.

۳ - اشکال دیگر آنکه: در روایات

احکام از نوع اول فراوان است، همانند: نماز، روزه حج، زکات و... تحقق موارد دوم و سوم، اندک است و علاوه بر این، نیازمند دلیل قاطع و روشن.

جهاد، اقامه جمعه و... بر مردان، فرض شده و قطع نماز و روزه به هنگام حیض و نفاس و استحاضه،... احکامی است که صرفاً برای زنان جعل شده.

در همه این صور، امور و واقعیه‌های طبیعی، موضوع حکم خدا بود و انسان، زن، مرد، شرط احکام یادشده نبود. موضوع مسائل حیض و نفاس زن است، نه آنکه شرط این احکام و فروع، زن است. چنان که موضوع حکم خدا، در نماز و... انسان مکلف بود، نه آنکه شرط فرمان الهی انسانیت باشد، چرا که نیازی به ذکر این سخنان نیست، که خطاب «اقم الصلوة» خود موضوعش را تعیین کرده است.

موضوع این آیه شریفه: «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن...» (آیه ۳۱ سوره نور) (مقنعه‌های خود را تا گریبان فرو گذارند).

... نیز مشخص است، که از فحوای حکم، اختصاص آن معلوم می‌شود.

بنابراین، جای تردیدی وجود ندارد، که

ذکوریت‌اند.

یعنی به نظر آنان، اگر قرار باشد کسی قاضی شود، حتماً باید مرد باشد و حال آنکه، اخذ شرط رجولیت به حکم و وجوب، به استناد سلب قضا از زن در صورت امکان، امری نامعقول است.

۱۳ - اموری که به طبیعت انسان مربوط است، نمی‌تواند شرط باشد. رجولیت و انوئیت امور طبیعی‌اند، ساختمان وجود زن غیر از مرد است، انوئیت یک اعتبار عقلی است، که سرچشمه آن طبیعت خاص زن است و همچنین مرد.

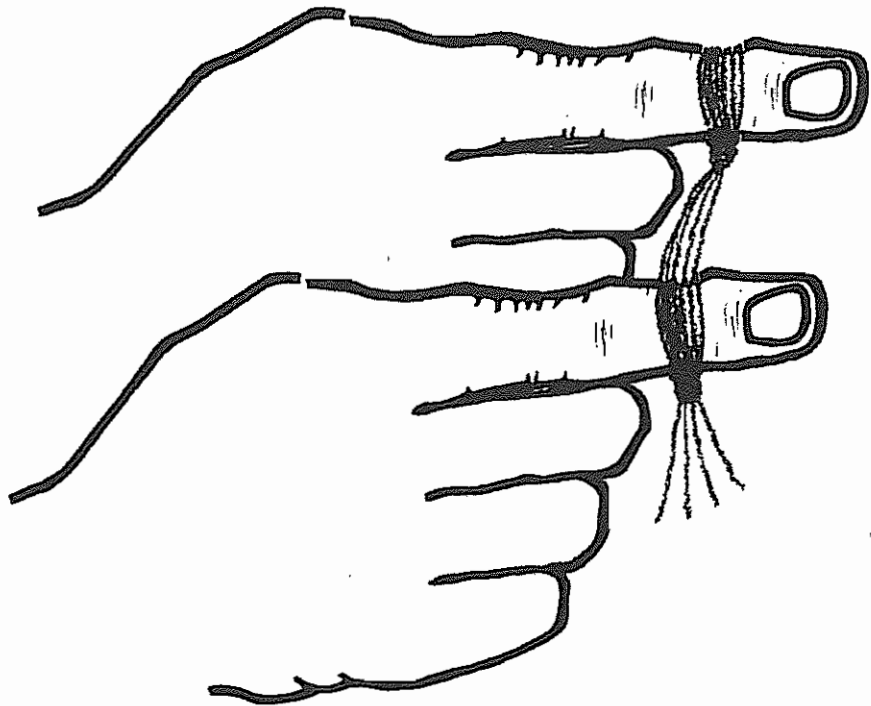
نمی‌توان، ویژگی طبیعت را، شرط اثبات و نفی حکم خدا قرار داد که این، موضوع تکلیف است.

به بیان دیگر، فقیهانی که ذکوریت را شرط دانسته‌اند، موضوع تکلیف را با شرط تکلیف به هم آمیخته‌اند: احکام الهی و شرعی، به سه صورت عمده برای مکلفان مطرح شده:

۱ - موضوع حکم، انسان مکلف بماهو انسان، بدون قید جنسیت.

۲ - رجل بماهو رجل، یا انسان مرد و مذکر.

۳ - المرأة بما هو امرأة، یا انسان مؤنث.



دانشمند و زیرک در میان نباشد، آیا باز ه ولایت او ساقط است؟ همین ولایت را ا بر مردان غیرعاقل بدانیم چه؟! یا فرض کنی در گرات دیگر، زنان از مردان قویتر عاقلترند آیا رسم آنان را می‌پذیریم، یا مرد می‌دانیم؟!

۶ - معنای ظاهری روایت، می‌تواند عنوان معارض داستان ملکه سبا مطرح باشد چگونه آنجا بلقیس باعث رستگاری قوم ملت خود شد؟!

پس نمونه متقن و عینی برای نقض سخ مذکور وجود دارد و حداقل آنکه نمی‌توان صورت عام، مضمون روایت را همه ب سرایت داد.

اکنون هم، در دنیا موارد زیادی دید می‌شود، که زنان را بر مردان ترجیح می‌دهد و آنان به زمامداری می‌پردازند و آن ملت بدبخت تر از زمانی که زمامداریش بر است، نمی‌شود و از راه اصلاح به د نمی‌رود.

۷ - با توجه به صدر و ذیل روایت، شأن نزول آن، نمی‌توان گفت منظور ا فلاح، رستگاری در آخرت است، زیرا مر اصلاح و عدم اصلاح مورد ولایت است چون مورد ولایت زن، کشورداری است فلاح در این هدف شرط است. پیروزی ا بر مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماع موجب فلاح و رستگاری ملت او خواه بود.

در شماره آینده، بحث قضاوت زن را ا نظر اجماع فقها و عقل پی خواهیم گرفت.

یادداشتها:

۱ - قرآینی، در آخر حدیث، که سفارش به اطاعت شوهران می‌کند، و اذن آنان را در بخشش و... شر می‌داند، و... می‌تواند مؤید این نظر قرار بگیرد.

۲ - برای اطلاع بیشتر به مباحث اصول فقه مراجع شود، زیرا دامنه بحث گسترده‌تر و محل تضارب آرا مجتهدان می‌باشد.

۳ - استنای زن به شیوه متصل مطرح شده، نه منقط فرموده حضرت رسول (ص): «یا علی لیس علی المرأة جمه ولا جماعه و... لا نولی القضاء، استثنای است که به ذنب حکم عام خدا، وارد شده و انگیزه آن، ارفاق در حق زن است.

۴ - جالب اینکه مرحوم صاحب جواهر که می‌گوید «جعل الله الرشذ فی مخالفتم»، اینجا با اهل سنت همص شده است و بر مداری آنان تکیه دارد.

صدمه‌دیده را به ساحل برد.)

ظهور زنی جوان در عرصه سیاست ایران، به معنی فقدان مردان کارآزموده تلقی شده و دلیل قاطعی در سقوط حکومت آنان، به حساب می‌آمد. با این وصف، به خوبی روشن می‌شود، مراد حضرت رسول (ص) صرفاً ایرانیان بوده و فقط در باره آنها چنین بیانی را ابراز داشته‌اند.

نکته‌ای که در این میان مبهم مانده، آن است که: «چرا در روایت، دختر کسری عنوان شده است؟!» پاسخ آن به نظر ما روشن است، زیرا در عرف اعراب آن زمان، کسری لقب همه پادشاهان بعد از انوشیروان بوده است.

روایت فوق دارای مضامین بسیار جالب تاریخی است. از جمله: تعبیر به «ملکواعلیهم» حکایت از دست‌نشانده‌بودن پادشاه دارد، که سران سیاسی، هرچند ماه یکی از فرزندان و خاندان کسری را، برمی‌داشته و کس دیگری را به جای او می‌نشاندد.

۵ - مفهوم روایت، گزارش از ناتوانی زن است. (حکم وضعی) نه ممنوعیت جعلی و تشریحی.

آن زن نمی‌توانسته چنان قدرتی داشته باشد، نه اینکه اگر توانست، شارع او را ممنوع کرده است.

فرض کنیم در جامعه‌ای تمام رجال به مرض سفاهت مبتلا شوند، و جز زنی

یادشده، سخن از سلطنت و حکومت مطلقه است، نه قضاوت و ولایت که مورد استناد فقها قرار گرفته است. با این حدیث نمی‌توانیم قضای زن و ریاست او را ممنوع کنیم که مورد استدلال، اعم از مدعا است.

۴ - مطلب دیگری که تصور می‌شود عامل اصلی اظهار این سخن بوده، آن است که، در اواخر حیات حضرت رسول «ص» و پس از پیروزیهای مکرر در نبرد با کفار داخلی و ارسال پیام به اطراف جهان، پیامبر اوضاع داخلی ایران را به دقت زیر نظر داشتند. سؤال آن بزرگوار از پادشاهی ایرانیان، مؤید این برداشت است.

بنابراین، روایت صرفاً جنبه سیاسی داشته و به انگیزه تشجیع مسلمین صورت گرفته است. ظهور چندین پادشاه زن و مرد (۱۲ نفر) در طول مدت چهار سال بیانگر ضعف شدید در دستگاه حکومتی ایران، بوده است و آن بزرگوار، که مسائل ایران را با ذکاوت و سیاست دقیق الهی خود پیگیری می‌فرمود، در چنان موقعیتی (زمان بیان این سخن طبق بررسی تاریخ پادشاهان ساسانی ایران از زمان تولد پیامبر «ص» تا حیات ایشان، سال هشتم تا دهم هجری بوده است.) آن سخن زیبا را، بر زبان جاری فرمود، که مفهوم آن چنین بود: «پارسیان این بار هم رستگار نمی‌شوند و از یحران سیاسی حاکم بر کشور خود، جان به سلامت نمی‌برند.» (این زن هم نمی‌تواند کشتی





# ◀ نان و گل سرخ



◀ همچنان که می‌آیم و می‌آیم  
در زیبایی روز  
میلیونها آشپزخانه تاریک و هزاران اتاق خاکستری زیر شیروانی را  
درخششی همچون طلوع آفتاب دور می‌گیرد  
زیرا که مردم آوازمان را می‌شنوند که می‌خوانیم:  
نان و گل سرخ، نان و گل سرخ

همچنان که می‌آیم و می‌آیم  
برای مردان هم می‌جنگیم  
چرا که آنها فرزندان زنهایند  
و ما دیگر بار در حقشان مادری می‌کنیم  
زندگی‌هاشان را از تولد تا مرگ با شیرینیهای رنگی پر نکنید  
دلها نیز از گرسنگی می‌میرند  
به ما نان بدهید  
و گل سرخ نیز

همچنان که می‌آیم و می‌آیم  
زنان مرده بی‌شماری  
در آوازیهایمان فریاد دیرینه خود را سر می‌دهند:  
نان و گل سرخ، نان و گل سرخ

پنجمین شماره  
ماهنامه فرهنگی، ادبی،  
هنری و اجتماعی

کتاب

با این مطالب منتشر  
شد:

اندیشه:  
بحران روشنفکری در جهان عرب: ژوزف ابوخلیل، طلال سلمان،  
محمدالسماک، منح الصلح، نجیب عیسی، میشل نوفل  
عقل و آزادی: حبیب‌الله پیمان  
عقل و آزادی: عبدالکریم سروش  
ثبات و تغییر در اندیشه دینی: حبیب‌الله پیمان

از چیزهای دیگر:  
پرسی سرگشته بر لبهای درد: حسن حسینی  
خبرهای فرهنگی و هنری ایران و جهان  
روابط فقیه و سلطان: رضوان السید: ترجمه مقصود فراستخواه  
تازه‌های کتاب

ادبیات:  
کرتابیهای زبان: بهاء‌الدین خرمشاهی  
آینده از پنجره رمان: ترجمه حسن کیانپور  
در چندمتری ملکوت: مریم خوزان  
شیوه‌های روایت: دیوید لاج، ترجمه لیا  
طور هندسی راز: احمد نراقی  
شعر مکزیکی: متین نیکان  
شعر: محمدعلی بهمنی، شجاع‌الدین خراسانی، مسعود احمدی، مجتبی کاشانی،  
نزار قبانی (ترجمه مسیحا موحد)  
احمد برکات (ترجمه زهره نوروزی صحنه)

هنر:

نگاهی به نمایشنامه «ادیبوس شهریار»: کمال شفیعی  
تارکوفسکی که من می‌شناختم: آرکادی استروگاتسکی، ترجمه گلبو معرفت

«کیان» گامی نو در راه  
پاسداری از کیان فرهنگی



مؤسسه فرهنگی صراط

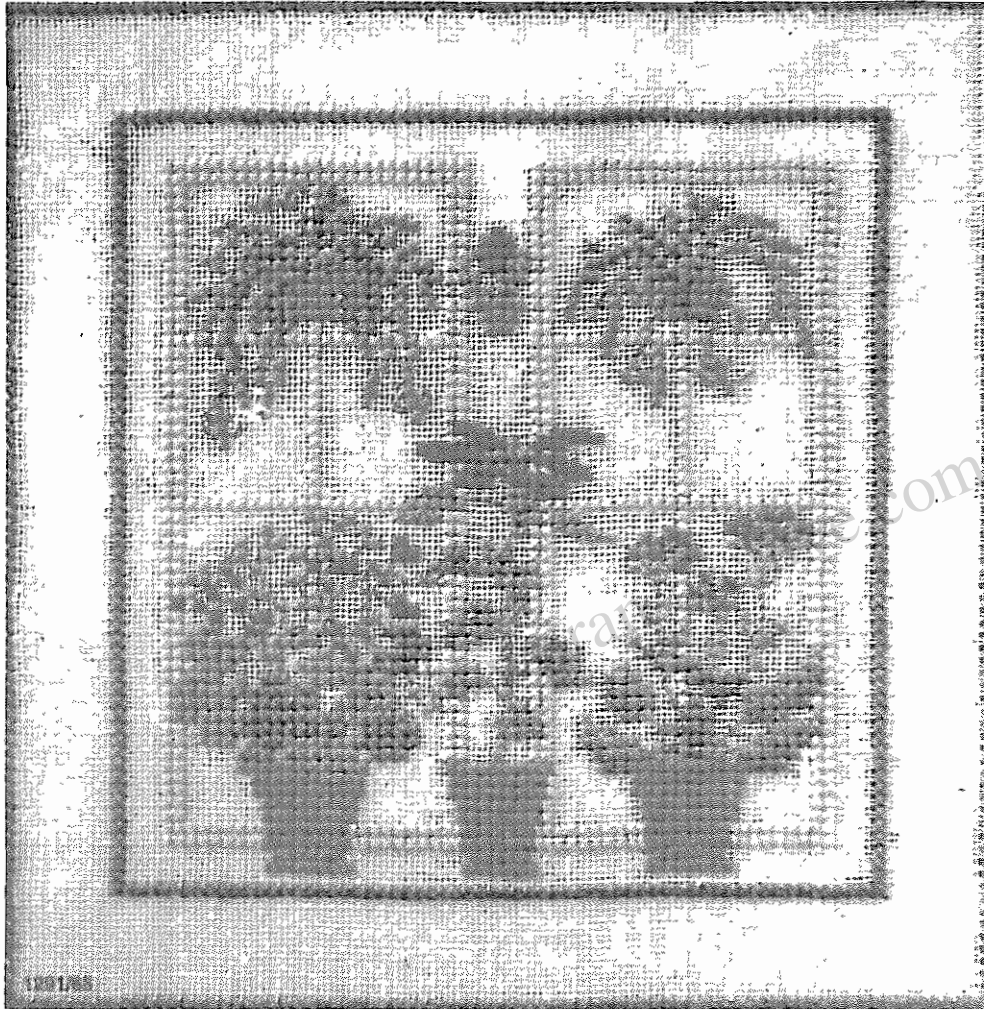
آثار زیر را از  
دکتر عبدالکریم سروش  
منتشر کرده است:

نهاد ناآرام جهان  
قبض و بسط تئوریک شریعت  
رازدانی و روشنفکری و دینداری  
اوصاف پارسایان  
و  
فلسفه علوم اجتماعی  
برگزیده هیئت داوران به عنوان:  
کتاب سال ۱۳۶۸

صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۴۱۵

# با دست خود برای دوست

بعضی از ما هنوز هم در ارتباطهای خود با دوستان و نزدیکان، درگیر آداب و سنن زایید و دست‌وپاگیری هستیم که نه تنها باعث تحکیم روابط و عمق بخشیدن به آن نمی‌شود، بلکه در بسیاری موارد، هدیه‌دادن را که زاییده مهر و عشق متقابل است، به یک سنت خشک و گاه طاقت‌فرسا تبدیل می‌کند. بیایید این بار صادقانه از خود بپرسیم که چرا به مناسبت سالگرد تولد، ازدواج و یا حتی بدون هیچ مناسبتی، برای دلشاد کردن خویشان و دوستان خود، به آنها یک هدیه کوچک از دست و کار خود تقدیم نمی‌کنیم؟...

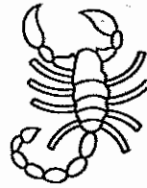


جدول رنگ:

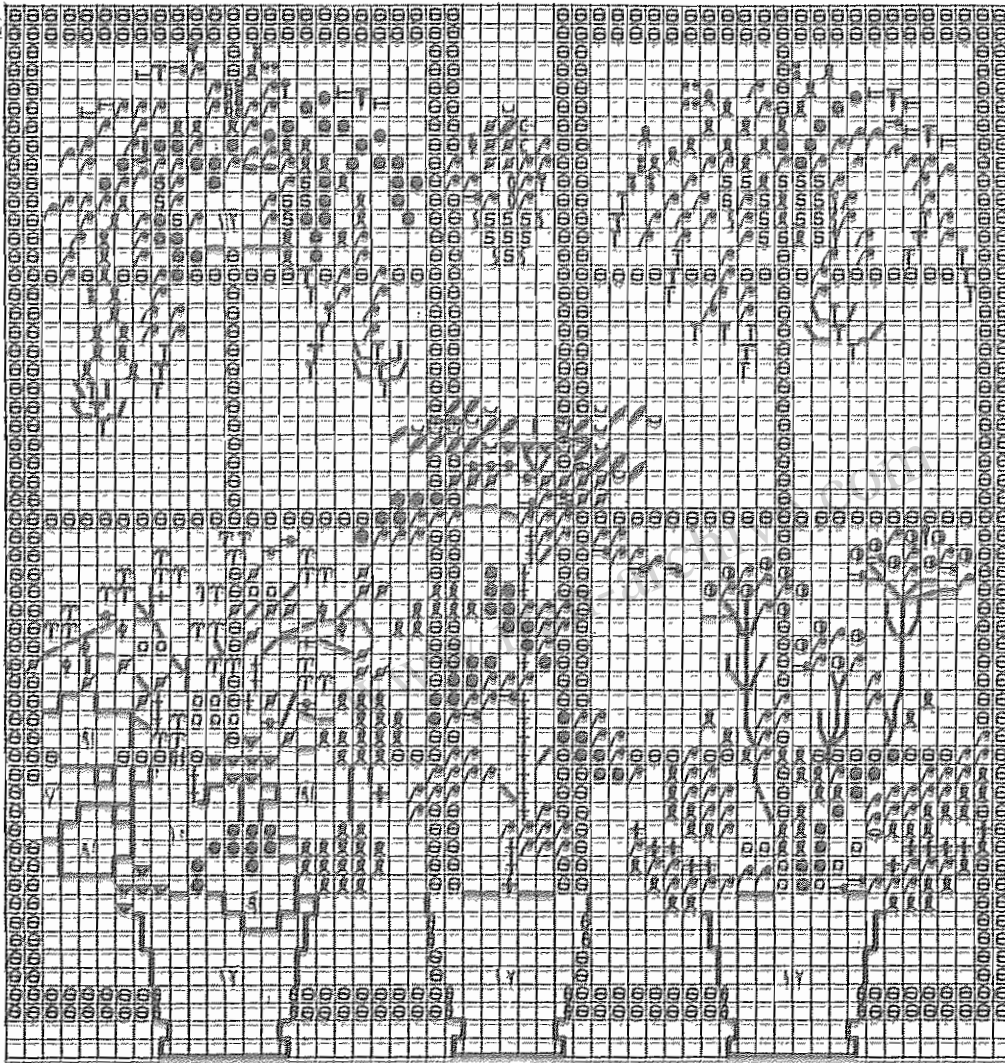
- ۱- صورتی تیره = TT
- ۲- سیاه = TT
- ۳- قرمز کلبه = TT
- ۴- قرمز آتش = TT
- ۵- آلبالویی = TT
- ۶- زرشکی = TT
- ۷- سبز = TT
- ۸- خنایی روشن = TT
- ۹- خنایی تیره = TT
- ۱۰- سبز چمنی تیره = TT
- ۱۱- سبز مغزپسته‌ای = TT
- ۱۲- آبی = TT
- ۱۳- آبی آسمانی = TT







طرح ب

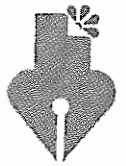


طرح الف

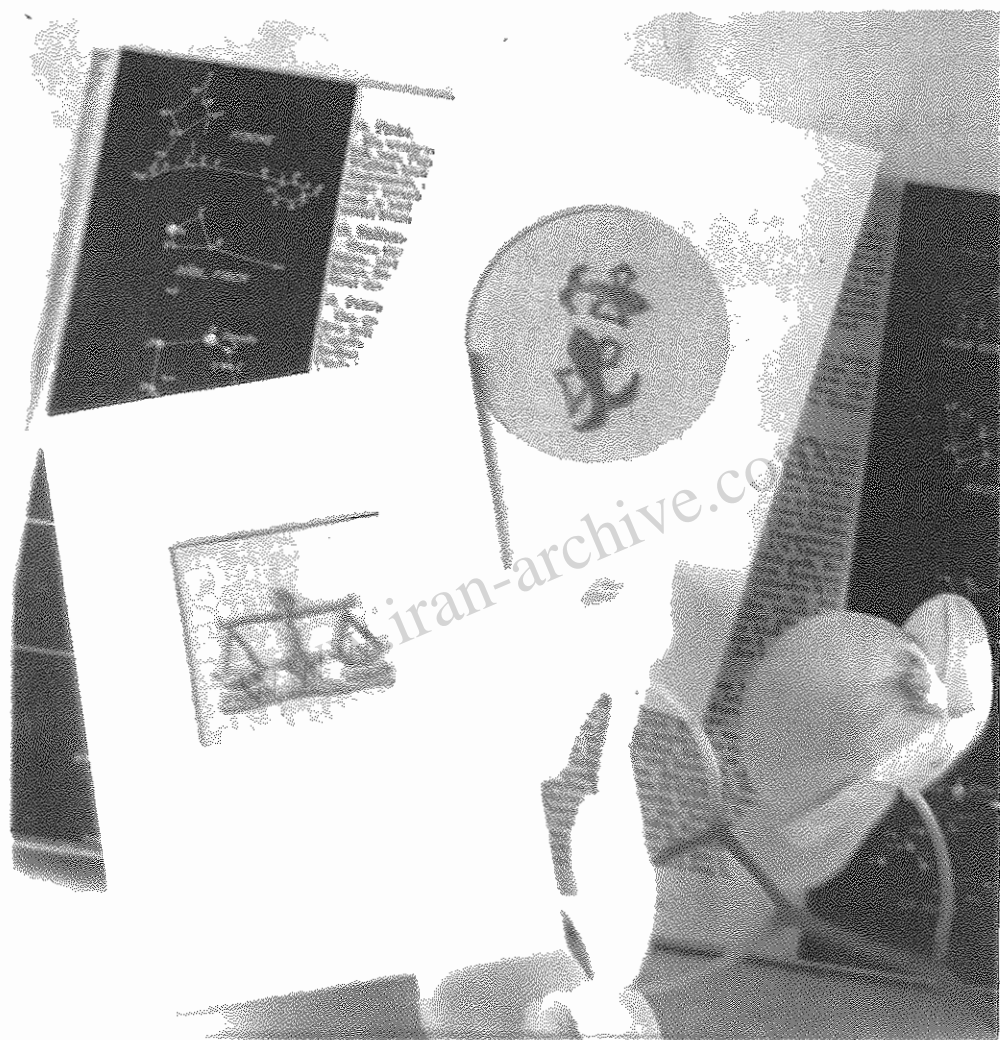
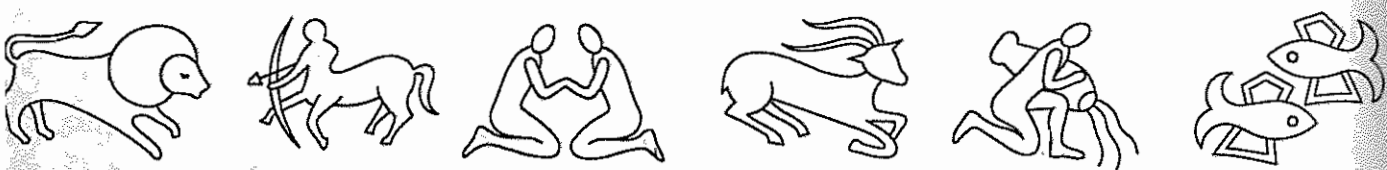
### تابلو و کارت تبریک

مواد مورد نیاز: نخ مخصوص گلدوزی،  
مانند نخ D.M.C ، پارچه گونی بافت با زمینه  
روشن (سفید یا شیری رنگ) به ابعاد  
 $10/5 \times 15$  سانتیمتر برای تهیه کارت و  
 $25 \times 25$  سانتیمتر برای تابلوی گلدوزی.

روش تهیه: برای تهیه کارت تبریک و  
تابلو، می‌توانید از طرح الف استفاده کنید و  
با توجه به جدول رنگ با بخیه‌های ضربدری،  
چنان که نمایش داده شده است،  
شماره‌دوزی کنید.





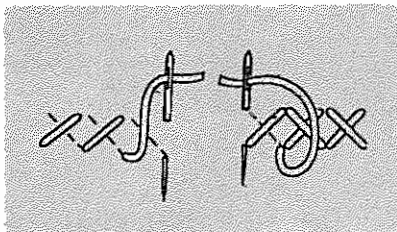


### تابلو و کارت تبریک

مواد مورد نیاز: مقوای گلاسهٔ دولا، به ابعاد ۱۵×۲۰ سانتیمتر، پارچهٔ گونی‌بافت یا کتان مرغوب به ابعاد ۱۵×۲۰ سانتیمتر، نخ گلدوزی مرغوب با رنگهای دلخواه، پرگار، خط کش، چسب مایع.

روش تهیه: همان طور که در تصویر مشاهده می‌کنید، می‌توانید با رسم یک دایره یا مربع به کمک پرگار و خط کش و سپس بریدن دور آن به کمک تیغ یا قیچی کوچک، پنجره‌ای به همان شکل مربع یا دایره روی

نقش را کپی کنید. سپس با استفاده از کاغذ کپی و قلمهای مخصوص، آن را بر روی پارچه منتقل کنید و با انتخاب رنگ دلخواه خود، نقش مورد نظر را با روش پُر دوزی و ساقه‌دوزی، بدوزید. سپس روی آن را اتو کنید و با چسب طوری بر روی مقوا بچسبانید که طرح گلدوزی شده درست در وسط پنجرهٔ آن قرار بگیرد. برای آنکه نمای داخل کارت زیباتر باشد، بهتر است که یک لایه کاغذ پوستی یا مقوای نازک نیز روی آن بچسبانید.



کارت باز کنید.

با توجه به طرح ب، یکی از نقوش را انتخاب کنید و با انداختن یک کاغذ پوستی، روغنی و یا هر کاغذ نازک دیگر بر روی آن،

# ماهی

## امکانات تهیه ماهی

اینکه کدام نوع ماهی، در دسترس و آسانتر قابل تهیه است، بستگی به محل زندگی شما دارد. اگرچه انواع مختلفی از ماهیها تا حد امکان در نقاط مختلف کشور توزیع شده و به فروش می‌رسند، ماهیها به طور کلی به دو نوع ماهیهای آب شور و ماهیهای آب شیرین تقسیم می‌شوند. تفاوت در طعم، روغن، کیفیت آنها مربوط به آب است. گنده دل آن را تشنگی می‌گویند. اکثر ماهیهای که کیفیت بالایی دارند متعلق به آبهای سرد، معتدل و ولایت صاف هستند. ماهیهای آب شور دارای بوی تندتری نسبت به ماهیهای آب شیرین هستند. ماهیهای آب شور و آب شیرین با توجه به میزان چربی به سه گروه تقسیم می‌شوند: ۱- بدون چربی: ماهیهای که گوشت آنها دارای مقدار کمتری از چربی هستند. ۲- کم چربی: ماهیهای که گوشت آنها دارای دو تا شش درصد چربی هستند. ۳- پر چربی: ماهیهای که گوشت آنها دارای بیش از شش درصد چربی هستند. مصلحتی از پوست انواع ماهیها، به ویژه پرچربان چربین آنها در جدول الف آمده است. ماهیهای پرچربی، طعم مشخصتری برای قنادی نسبت به ماهیهای بدون چربی داشته و گوشت آنها معمولاً دارای رنگ آبی‌رنگ بیشتری هستند. اصولاً ماهیهای که گوشت سفید دارند، بدون چربی هستند. آگاهی از میزان چربی ماهی در طبع آنها کمک تعیین بوی آنها می‌تواند. ماهیهای کم چربی و پر چربی (مجموعاً ۱۰ درصد) را می‌توان بلافاصله آنکه در دسترس است، بوی آنها را با افزودن کمی روغن یا کره آب خردکامی. چون بوی ماهیها در آب سرد و در آب گرم و در آب شور و در آب شیرین و در آب نمک، متفاوت است. برای منظور سرد کردن ماهیهای پر چربی، استفاده می‌کنند. ماهیهای سفید را می‌توانند در دسترس شما

خوردن غذای لذیذ و سالم، تنها در گرو طبع ماهیها آن نیست. نحوه انتخاب، خرید و نگهداری مواد غذایی پیش از پخت آن در طعم و سلامت غذا تاثیر دارد. به عقیده بسیاری از متخصصین علم تغذیه، موادی همچون سبزیها، گوشت، لبنیات و... هر یک دارای ویژگیهای مربوط به خود هستند که نحوه نگهداری و طبع آنها بر اساس این ویژگیها برنامهریزی و توصیه می‌شود. در گذشته ما شما را با نحوه خرید، نگهداری و طبع انواع سبزیها آشنا کردیم و در اینجا اطلاعاتی در باره انواع ماهی و طعم استفاده از آن در اختیار شما قرار می‌دهیم. لازم به یادآوری است که ماهی، تن دیگر غذاهای دریایی دارای انواع دانه‌های سمی هستند، اما در اینجا تنها به گروهی از آنها اشاره شده است که در جامعه ما بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد:

ماهی از لحاظ میزان چربی است که می‌توان آن را به راحتی به سه گروه تقسیم کرد: ماهیهای کم چربی، ماهیهای متوسط چربی و ماهیهای پر چربی. ماهیهای کم چربی، طبعی دارند که به دلیل کمبود چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای متوسط چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان متوسط چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای پر چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان زیاد چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای کم چربی، طبعی دارند که به دلیل کمبود چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای متوسط چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان متوسط چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای پر چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان زیاد چربی، طعم آنها کمی ترش است.

ماهی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ماهیهای کم چربی، ماهیهای متوسط چربی و ماهیهای پر چربی. ماهیهای کم چربی، طبعی دارند که به دلیل کمبود چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای متوسط چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان متوسط چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای پر چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان زیاد چربی، طعم آنها کمی ترش است.

ماهی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ماهیهای کم چربی، ماهیهای متوسط چربی و ماهیهای پر چربی. ماهیهای کم چربی، طبعی دارند که به دلیل کمبود چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای متوسط چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان متوسط چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای پر چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان زیاد چربی، طعم آنها کمی ترش است.

ماهی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ماهیهای کم چربی، ماهیهای متوسط چربی و ماهیهای پر چربی. ماهیهای کم چربی، طبعی دارند که به دلیل کمبود چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای متوسط چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان متوسط چربی، طعم آنها کمی ترش است. ماهیهای پر چربی، طبعی دارند که به دلیل میزان زیاد چربی، طعم آنها کمی ترش است.







داشته باشید که ماهی داخل کنسرو همراه با آب است یا روغن (این مسئله معمولاً روی برچسب کنسرو ذکر می‌شود).

طبیعی است، کنسروهایی که آب قسمت مایع آنها را تشکیل می‌دهد ارجحیت دارند. زیرا از یک سو، کالری کمتری دارند و از سوی دیگر، شما می‌توانید به میل خود به آنها ادویه بزنید. انواع مختلف ماهی «سالمن» نیز همین است. مانند «تن»، تنها با نام «سالمنون» به فروش می‌رسد. آن نوع از «سالمنون» که گوشت رنگینتر و قرمزترنگ دارد، معمولاً گرانتر بوده و حاوی میزان بیشتری روغن و ریتامین «A» است.

### نگهداری از ماهی در یخچال و فریزر

از آنجا که بافت گوشت ماهی بسیار حساس است و در مدت زمان کوتاهی فاسد می‌شود، در نگهداری آن باید دقت زیادی شود. حتی زمانی که ماهی را در یخچال قرار می‌دهید، تنها برای مدت زمان محدودی گوشت آن، تازه می‌شود. ماهی‌هایی که تازه صید شده و یا خریداری شده‌اند، باید در عرض ۲۴ ساعت بسته شوند تا هم طعم بهتری داشته باشند و هم اینکه تا حد ممکن مواد مغذی خود را حفظ کنند. ماهی‌هایی که تازه صید شده‌اند را می‌توان یک روز بیشتر از ماهی‌هایی که خریداری شده‌اند، در یخچال نگهداری کرد. چنانچه قصد ندارید ماهی را در طول این مدت مصرف کنید باید آن را بلافاصله فریزر کنید. اگر ماهی را به صورت یخ زده خریداری می‌کنید، تنها زمانی می‌توانید آن را دوباره در فریزر قرار دهید که به صورت بسته‌بندی بوده و یخ آن ذوب نشده باشد. گرچه اغلب ماهی‌ها به عنوان ماهی تازه به فروش می‌رسند، اما در واقع به احتمال زیاد

سته‌هایی را انتخاب کنید که کاملاً منجمد بوده و نرم نشده باشد.

دودانلود کردن، نمک‌سود کردن و... ماهی

معمولاً برای جلوگیری از فساد ماهی‌هایی مانند ماهی «کاد»، «سالمنون»، «قیناد» و «هندداگ» از روش‌هایی چون خشک‌گذاشتن، نمک‌سود کردن و یا دودانلود کردن استفاده می‌شود. اما این عمل باعث بالا رفتن میزان نمک ماهی می‌شود. در مورد ماهی «ودی» نیز، هیدروکربنهای حلقوی دود (دود خوب) می‌تواند باعث تولید و یا تشدیدکننده سرطان باشد. بنابراین بهترین بهتر است کسانی که به سلامتی خود علاقمند هستند، از به کارگیری این روش‌ها خودداری کنند.

### کنسرو ماهی

کنسروهای ماهی در صورتی که حاوی مقدار زیادی روغن و نمک باشند، چاق‌ترین سامی برای ماهی‌های تازه هستند. کنسرو «تن» و «سالمنون» از متداولترین کنسروهایی ماهی هستند، اما ماهی‌های دیگری مانند «سازدین»، «قیناد» و «مشکو» نیز به صورت کنسرو یافت می‌شوند. گرچه ماهی «تن» انواع مختلفی دارد اما معمولاً روزی اکثر کنسروها تنها نام «تن» ثبت شده است. «توتیتو» نیز نوعی ماهی کنسرو است که جزو انواع «تن» محسوب می‌شود و طعمی مشابه به «تن» داشته، اما ارزانتر از آن است. «تن» به سه صورت کنسرو می‌شود: ۱- کنسروهای به هم فشرده شده، ۲- قطعات درشت، ۳- تکه‌های کوچک و خرد شده. به هنگام خرید کنسرو ماهی باید دقت

بخش اصلی آنها را «مایونز» تشکیل می‌دهد، برای ماهی‌های کم‌چربی (نوع دوم) مناسب هستند. بسیاری پرمایه و کره‌ای نیز مناسب ماهی‌های بدون چربی هستند. بهترین روش طبخ برای ماهی‌های کم‌چربی، آب‌پز و یا پخت با بخار است که رطوبت مناسبی را حفظ کرده و مانع از خشک شدن گوشت آن می‌شود. ماهی‌های بدون چربی را نیز می‌توان کباب کرده و یا در فر پخت. در این صورت، باید گوشت ماهی را به وسیله گرد و یا روغن چرب کرد تا خشکی نشود.

### خرید ماهی

بهتر است برای خرید، آن نوع ماهی را انتخاب کنید که در آن فصل، بیشتر یافت می‌شود. در این صورت ماهی تازه‌تر و ارزانتر خواهد بود. هنگام خرید دقت کنید که ماهی خراب نباشد. گوشت ماهی تازه، سفید بوده و پوست آن قلمبه‌ای محکمی دارد. زمانی که که با انگشت روی گوشت آن فشار می‌آورید باید دوباره به حالت اول برگشته و جای فشار انگشت بر روی آن محسوس نباشد. گوشت ماهی تازه نباید بوی خاصی از استخوان جدا شود و بی‌طعم آن نباشد. کاملاً نازک برده و عاری از هرگونه آلودگی باشد. اینشهای ماهی چنان معمولاً صورتی مایل به قرمز بوده و همچنان که از عمر ماهی می‌گذرد، تغییر رنگ داده و به رنگ صورتی، بعد خاکستری و بعد به رنگ سبز مایل به قهوه‌ای درمی‌آید. ماهی تازه تا حدی بوی نمک دریا را می‌دهد، اما بوی تند و نامطبوعی ندارد. ماهی یخ زده با پوست یا بدون پوست، در به صورت قطعه‌های مخصوص کتاب و تکه یا قطعه‌های عادی عرضه می‌شوند. این ماهی‌ها نباید بوی نامطبوعمی دهند. به هنگام خرید ماهی یخ زده،



فریزر نگهداری کنید

- جدول الف
- ماهیهای پرچرب اینش از شش درصد چربی
- ماهیهای کمچرب (در تا شش درصد چربی)
- ماهیهای پرچرب: Mackerel - کماک
  - ماهیهای کمچرب: Salmon - سالمون
  - White Fish - ماهی سفید
  - ماهیهای کمچرب: Cat Fish - کت فیش
  - ماهیهای پرچرب: Sword fish - سورد فیش
  - ماهیهای بدون چربی (کمتر از دو درصد چربی): Barracuda - باراکودا
  - ماهیهای کمچرب: Halibut - هالیبوت
  - ماهیهای کمچرب: Clams - کلیم
  - ماهیهای کمچرب: Flounder - فلندر
  - ماهیهای کمچرب: Haddock - هادک
  - ماهیهای کمچرب: Lemon Sole - لیمون سول
  - ماهیهای کمچرب: Red Snapper - رد سنپا
  - ماهیهای کمچرب: Skate - اسکیت
  - ماهیهای کمچرب: Squid - اسکوید



- یادداشتها
- cod
  - haddock
  - flounder
  - sardine
  - salmon
  - bonito

نام ماهی، نوع قطعات و تاریخ فریز کردن آن را روی بسته مشخص کنید. اگر ماهیهای پرچرب در دسترس است، با قیون از فریز کردن به نفعات یک دقیقه در محلول «اسید اسکربیک» (ویتامین C) یا آب لیمو را آب قرار دهید. می توانید آنها را برای مدت زمان بیشتری در فریزر نگهداری کنید. طرز کار به این صورت است که ۱/۲ قاشق غذاخوری «اسید اسکربیک» یا آب لیمو را با ۱/۴ لیتر آب خیلی سرد ترکیب کنید. ماهی درسته بدون چربی را می توانید در آب یخ فرو کرده و سپس همان طرز کار که خیس است، در نایلون مخصوص فریزر پیچیده و در فریزر قرار دهید تا قطعه های آب منبسط شوند. سپس آن را بیرون آورده، نایلون را باز کنید و بار دیگر در آب یخ فرو کرده و بعد در نایلون پیچیده و در فریزر قرار دهید. بدین ترتیب این نوع ماهیها را می توانید برای مدت بیشتری در

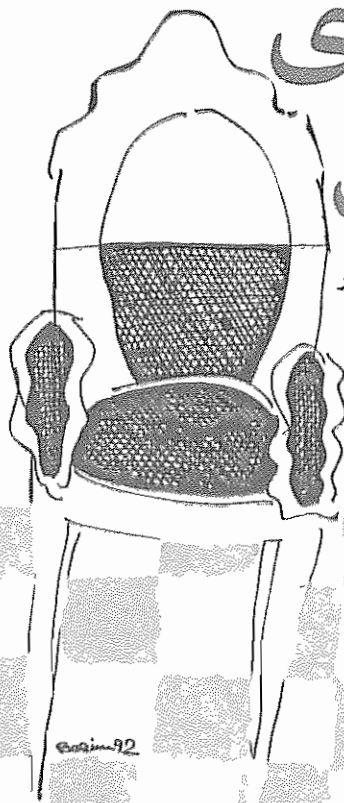
در فریزر محفظه یخ و یخچال فریزر، به صورت یخ زده حمل می شوند (توجه داشته باشید که ماهی را پیش از پیچیدن می توان دو روز در فریزر نگهداری کرد). اکثر ماهیها را در صورتی که با روغن مشخص شده است، می توانید به مدت سه ماه فریزر کرد. قبل از فریز کردن، ماهی را خوب نمک کرده، بشویید و به قطعات مورد نیاز و دلخواه خود برش دهید. ماهی درسته و زنده قطعات ماهی را به طور جداگانه، در نایلونهای ضد رطوبت و مخصوص فریزر و تا کاغذ آلومینیم ضخیم قرار دهید. به هنگام فریز کردن ماهی، سعی کنید تا جایی که امکان دارد، قطعات ماهی را حفظ کنید. در این صورت برای مدت زمان بیشتری می توانید آن را در فریزر نگهداری کنید. تا حد امکان برای داخل بسته های را که ماهی در آن قرار دارد، خارج کرده و آن را خوب بندید. به وسیله یک برس،



# خرافه‌ای

## به نام اشرافیت

مهندس فرشته بهار



شکی نیست که انسان امروز دیگر نمی‌تواند چون دوران کودکی در غارها منزل کند و نیازهای متعددی دارد که گریز از آنها تقریباً غیرممکن می‌نماید. از طرف دیگر دستاوردهای انسان متمدن، در ماهیت اصلی خود به هیچ وجه قابل تردید نیست، بدین معنا که این دستاوردها می‌توانند به صورتی در زندگی‌مان حضور داشته باشند که ادامه‌ی منطقی اقدامها و برطرف‌کننده‌ی نیازهای واقعی ما باشند، اما واقعیت موجود این است که انسان در میان دستاوردهای خویش، همچنان دست و پا می‌زند و با نظام ذهنی موجودش با هر تلاش جدید، فقط و فقط، شکل این دست‌ویازدن را تغییر می‌دهد، راستی چرا؟

اگر کمی حوصله به خرج دهیم و رودبایستیها را با خودمان - فقط با خودمان - کنار بگذاریم و برای دقایقی در خلوت خویش بیندیشیم، شاید بتوانیم مچ خود را بگیریم و این نکته را دریابیم که انسان امروز با تمامی دانش و تمدن خویش، علی‌رغم ادعاهای خودنمایانه‌اش، موجودی است بسیار خرافاتی و به مراتب خرافاتی‌تر از انسانهای دوران کهن.

انسان امروز، هرچه بیشتر می‌خواهد و می‌خواهد. می‌خواهد که هر چه بیشتر داشته باشد و چون این امر نظام ذهنی فرد، فرد انسانها را می‌سازد، پس ناگزیر نظام اجتماعی آن نیز همین است و این نظام نامی ندارد جز «اشرافیت» و این، همان خرافه‌ایست که بدان دچاریم و همین خرافه است که دست‌وپای ما را بسته و ما را ناتوان کرده است.

آیا ما حاضریم که لباسی را انتخاب کرده و در تمام مجالس عروسی پوشیم؟ - آه... نه! این را که دفعه پیش در عروسی فلان کس پوشیده بودم! این دفعه

هم؟! - ... اینها دیگر مد نیستند، اگر پوشم، به من خواهند خندید!  
- ... این وسایل مال عهد بوقند، داشتن اینها، امروزه نهایت بی‌سلیقگی است! بله، ما در این گونه موارد، نمی‌توانیم جدای از یک نظام ذهنی - اجتماعی عمل کنیم، لطفاً توجه کنید: «نمی‌توانیم». راستی تاکنون چند بار بر اثر این مجادله درونی با مثلاً همسرمان تا مرزهای قهر و دعوا پیش رفته‌ایم؟

تاکنون چند بار بر اثر چنین «نداشتن»هایی احساس بدبختی کرده‌ایم؟ چند بار دیگران را، حتی اگر شده به طور مخفیانه و در درون خویش به خاطر چنین «نداشتن»هایی تحقیر کرده‌ایم؟

و راستی تاکنون چند بار از خویش پرسیده‌ایم که این مجادله‌های درونی، در حقیقت چه معنایی دارند؟

چگونه است که این لباس مد شده است؟، چرا سال دیگر مد نیست؟، چرا بیست سال پیش مد نبود؟ و چرا ده سال دیگر نیز ممکن است دوباره مد شود؟ چه

امری در این مورد دخیل است؟

از زمانی که تقسیم کار آغاز و حیطه‌های تخصصی وسیعتر شد، انسان نیز در دو موضع متقابل ظاهر شد: تولیدکننده و مصرف‌کننده. همزمان با پیدایش این دوگانگی، مسابقه‌ی هیجان‌انگیز داشتن نیز آغاز و تقاضا به عنوان قانون اصلی ارتباطات اجتماعی پدیدار شد. چنین مسابقه‌ای، بازار را به عنوان پرهممهم‌ترین مکان اجتماعی پدید آورد، بازار مرکز تجمع دو موضع متقابل و در عین حال همگرای ارتباطات انسانی، یعنی تولید و مصرف بود. یعنی مرکز نمایش و تبادل خواسته‌ها و داشته‌ها. در نتیجه «بودن» انسان، تابع «داشتن» او شد و «داشتن» به عنوان اهرم قدرت اجتماعی ظاهر شد.

همین خصلت، عمده‌ترین سامان‌دهنده تمدن انسان شد و اشرافیت، یعنی همین. یعنی خواستن و خواستن، و خواستن، یعنی مسابقه‌ای برای هرچه بیشتر داشتن.

در چنین روندی، تنوع تولید، مصرف را دامن زد و تنوع مصرف، تنوع تولید را، و به عبارت دیگر، خواستن، داشتن را به جلو



همواره کسانی ظاهر می‌شوند که .  
کنند: این را احتیاج داری و نه آن را،  
زیباست و نه آن. این مد است و نه  
چنین احکامی، به معنای ناتوانی ما در  
نیازهای مان است.

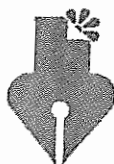
انسان امروز چنان دچار این خراب  
است که بیشترین دقتها و گرایشهای خو  
در اختیار آن گذاشته، تا جایی که سلیقه،  
تحمل شده از جانب عرضه‌کنندگان را س  
خود می‌پندارد و از انتخابهای لحظ  
خویش برای مدت زمان محدودی دل  
می‌شود و پس از گذشت اندک زمان  
دل‌سرد.

روزی در جایی، شیشی را می‌بینیم  
چون تاکنون ندیده‌ایم، حس تنوع طلب  
اشرافیمان را ارضا می‌کند. در دل با خ  
عهد و پیمان می‌کنیم که در اولین فرص  
صاحب نسخه‌ای از آن شویم. در این جه  
تلاشی جدید را آغاز می‌کنیم، به خواسته  
دست می‌یابیم، خشنود می‌شویم و بعد  
مدتی...!

بله، هیچ تا به حال به تابلوهای خانان  
از نو نگاه کرده‌اید؟ آنها روی آن دیوار چ  
می‌کنند؟ آیا در اکثر مواقع حتی به چش  
می‌آیند؟ بله، زمانی که کسی از در می‌آید  
می‌خواهم به او بگویم: «ببین! من چنی  
چیزی دارم!» و آیا اکثراً با داشته‌هایما  
چنین رابطه‌ای نداریم؟ راستی زمانی که د  
میان همه داشته‌هایمان مغرورانه نشسته‌ایم  
اگر به ما خبر دهند که تا دقایقی دیگر بمبی ب  
سرمان فرو خواهد آمد، برای گریز، کدا  
لباسمان را انتخاب می‌کنیم؟ در آن زمان  
سلیقه‌های ما کجا می‌روند؟ روحیه چطور  
امکانات، بودجه، اصول، مد و... اینها چه  
می‌شوند؟ در آن زمان نیازهای واقعی ما  
کدامند؟ و راستی، مد، روحیه، سلیقه،  
اصول، بودجه، امکانات،... اینها چیستند؟

چنین غوغایی، فرصتی برای درک نیازهای  
واقعی باقی نمی‌ماند و آنچه اتفاق می‌افتد،  
تماس سطحی‌ترین شناخته‌های انسان با  
ظاهری‌ترین بخش اشیاست. زیرا در چنین  
وضع، پارازیت‌های ناشی از خرافه‌های  
اشرافی در موضع مصرف‌کنندگان، همان  
آب گل‌آلوده‌ای را می‌سازد که در موضع  
«عرضه‌کنندگان» می‌خواهیم از آن ماهی  
صید کنیم. بله، در چنین سردرگمی است که

راند و داشتن، خواستن را، پس بدیهی است  
که در چنین مسابقه‌ای عقب ماندن به معنای  
دور بودن از کانون قدرت به شمار رود و  
بدیهی‌تر اینکه، در هیجان این مسابقه، آنچه  
ناپدید می‌شود نیازهای واقعی و به عبارت  
دیگر واقعیت نیازهاست. این نیز بدیهی است  
که همزمان با این مسابقه، مسابقه فریفتن نیز  
آغاز شده و رو به توسعه و تنوع و پیچیدگی  
می‌گذارد. زیرا در چنین گمگشتگی و در



این نکته تأکید شده که یاخته‌های غیرطبیعی در بیشتر سرطانهای آدمی به علت نقض کروموزمی به وجود آمده و رشد می‌کنند.

فصل ششم شاید یکی از جالبترین فصول این کتاب است که به بررسی تشخیص پیش از تولد و مشاهده ژنتیکی می‌پردازد. وجود این واقعت تلخ که تولد یک کودک ناهنجار یکی از بزرگترین ضربه‌های تکانه‌دهنده زندگی است، لزوم مشاوره ژنتیکی را در مورد امکان سالم ماندن فرزندان بعدی به طور جدی مطرح می‌سازد. همچنین گفته شده که به زودی با وارد کردن DNA طبیعی در DNA ناقص افراد مبتلا، درمان بیماریهای ژنتیکی ممکن خواهد شد.

فصل هفتم در باره ژنتیک جمعیت‌های آدمی است، زیست‌شناسی نژادهای آدمی، تعداد نژادها و اینکه اصلاً چه تعداد نژاد در گونه انسان وجود دارد و اهمیت فرهنگ در سازگاری انسانها از نکات بسیار مهمی است که در اینجا در مورد آنها بحث شده است. همچنین بر تفاوت‌های مولکولی پروتئینی که از راه ژنتیکی تعیین می‌شود و بر نحوه تغییرات موروثی در برنامه ژنتیکی یا جهشها تأکید می‌شود که در نهایت از رویدادهای موثر بر ملکولهای DNA نشات می‌گیرند.

فصل هشتم به برخی از جنبه‌های رفتار آدمی می‌پردازد که به اثرات متقابل ژنها و محیط بستگی دارد. تأثیر مشخص نقایص تک‌زنی بر رفتار و ژنتیک عقب‌ماندگی ذهنی، ژنتیک IQ یا بهره هوشی همیشه از مسائل مهم زندگی آدمی بوده‌اند که با پیشرفتهای امروزه دانش ژنتیک راه‌حل بسیاری از مسائل در این زمینه کشف شده است. در باره سه نوع انتخاب طبیعی که در حال تأثیر بر جمعیت جهانی هستند، از جمله انتخاب از راه باروری و تکامل انسان در آینده نظریات نوینی ارائه شده است.

درج مسائل چند در زیست‌شناسی و پاسخ به آنها آخرین صفحات کتاب را تشکیل می‌دهد. کتاب با این جمله پایان می‌پذیرد: تا زمانی که مردم تغییرپذیر باقی بمانند تکامل آنها ادامه خواهد یافت، باشد که مرزهای این تکامل با بالا رفتن دانش و آگاهی انسانها در تمامی زمینه‌ها همواره گسترش یابند.

از آنجا که دانش ژنتیک به وراثت خصوصیات جسمی و رفتاری مربوط می‌شود که گسترش فامیلی دارند، همواره مورد توجه فراوان دانشمندان بوده و پیشرفتهای فزاینده دانش ژنتیک سعی در شناسایی و معرفی روشهای نوین گسترده در دستکاری پروتئینها، ژنهای ساختمانی و تشخیص پیش از تولد دارد. کتاب حاضر با این هدف نوشته شده که صرفنظر از زمینه قبلی در دانش زیست‌شناسی برای هر خواننده علاقمند اصول ژنتیک را شرح دهد.

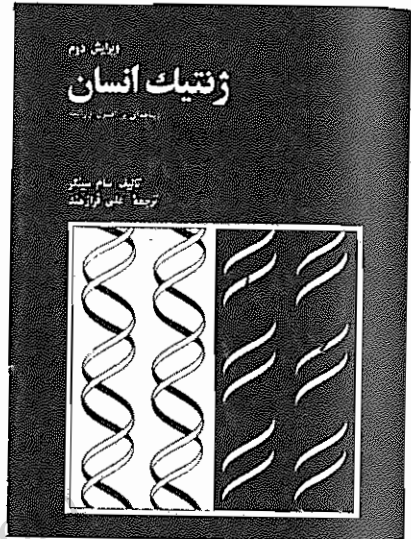
کتاب هشت فصل دارد. در فصل نخست چگونگی و کشف انتقال صفات متقابل از والدین به فرزندان توسط واحدهای مستقلی که امروزه آنها را ژن می‌خوانیم بررسی شده است، و نیز چگونگی انتقال صفات بارز و نهفته را که عامل انتقال بعضی از بیماریها هستند توسط ژنها و در ازدواجهای همخون بررسی کرده است. همچنین عامل این مسئله که چرا جمعیت آدمی از تعداد تقریباً مساوی افراد مذکر و مونث تشکیل شده را ارائه می‌دهد.

در فصل سوم با این حقیقت جالب روبه‌رو می‌شویم که ماده ژنتیکی، نه پروتئین بلکه DNA است و چگونگی وابستگی نقش پروتئینها به معماری دقیق سه‌بعدی آنها در مدل‌های مختلف شرح داده شده است. بهترین راه مقابله با خطاهای مادرزادی را جلوگیری از وقوع آنها ذکر کرده که به وسیله پیشگویی، با شناسایی حاملین از راه آزمونهای مختلف و شناسایی جنینهای مبتلا در مراحل اولیه نمو جنینی صورت می‌گیرد.

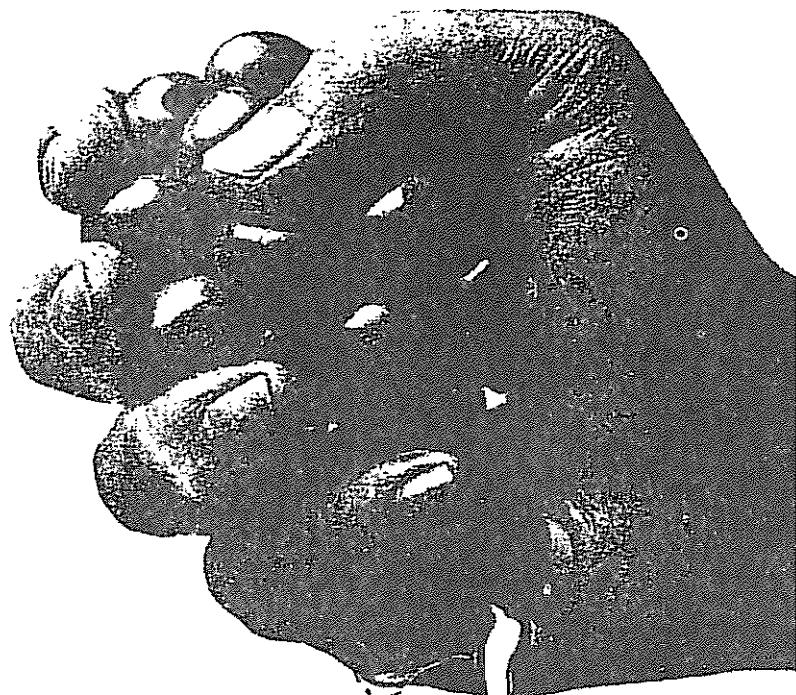
فصل چهارم کتاب اختصاص به تنظیم تجلی ژنی و اساس ژنتیکی برخی از انواع سرطانهای آدمی دارد، در این فصل رابطه مستقیم بین به وجود آمدن سرطان و ناهنجاریهای ژنتیکی شرح داده شده به طور مثال در مورد انکوژنها یا ژنهایی که با حضور یک پروتئین تنظیمی غیرطبیعی را به وجود می‌آورند و "پرددتوانکوژن" و نحوه فعالیت آنها که موجب بروز سرطان می‌شوند توضیح داده شده است.

فصل پنجم انواع مختلف DNA سازنده برنامه ژنتیکی آدمی را مورد بحث قرار داده است و راههای نقشه‌برداری کروموزمهای انسان را توصیف می‌کند و همچنین باز بر

## آشنایی با اصول ژنتیک



ژنتیک انسان دیباچه‌ای بر اصول وراثت  
تألیف سام سینگر  
دانشگاه کالیفرنیا چاپ دوم ۱۹۸۵  
ترجمه علی فرازمنند  
ناشر:  
موسسه نشر علمی و فرهنگی پژوهشگران  
تهران چاپ اول: زمستان ۱۳۶۹  
تیراژ ۳۰۰۰ جلد  
۱۹۸ صفحه بها: ۲۴۰ تومان



بالارفتن آمار مرگ و میر ناشی از بیماریهای قلبی و عروقی در سالهای اخیر، باعث گرایش مردم و محققین جهان به بررسی علت این امر شد. پس از سالها تحقیق و مطالعه، امروزه نقش روغنها و چربیها در ایجاد بیماریهای منجر به مرگ، انکارناپذیر است. عدم شناخت کافی باعث شده است که اغلب مردم با یکسره از مصرف روغنها چشمپوشی کرده و در اثر تحمل رژیمهای سخت غذایی دچار انواع بیماریهایی شوند که هنوز هم از علت آن آگاهی صحیحی ندارند و یا بی توجه به نتایج مصرف بی رویه روغن، به استقبال بیماریهای قلبی و عروقی ناشی از آن می روند. این همه ناشی از فقدان شناخت و اطلاعات کافی از نحوه انتخاب، خرید و نیز چگونگی مصرف روغنهاست.

این مقاله، ضمن اینکه شما را با نقش و نحوه فعالیت چربیها، انواع روغنها و تأثیر آنها روی بدن آشنا می کند نکاتی چند در مورد نحوه استفاده صحیح از آنها را نیز یادآور می شود.

روغنها و چربیها، از یک نظر منبع انرژی هستند و هر گرم آنها دارای نه کالری انرژی است. این مقدار انرژی بیش از دو برابر انرژی پروتئینها و کربوهیدراتها (قندی و نشاسته ای) است. از نظر دیگر، روغنها و چربیها، حلال تعدادی از ویتامینها نظیر K,D,E,A هستند.

روغنها و چربیها مواد اولیه یک سری مواد غذایی دیگر نیز هستند که شرایط تهیه آنها بستگی به کاربردشان دارد. به عنوان مثال، در انواع شیرینیجات، بیسکویت، مارگارین و... روغن مصرفی به صورت



فیروز ملد نوعی

# کاربرد و خواص انواع روغنها

\* روغن ماهی سبب کاهش چسبندگی خون می‌شود و این خود باعث روان شدن خون در رگها و کاهش لخته شدن آن می‌شود.

\* سالها مردم جهان به روشهای مختلف تبلیغاتی به سمتی سوق داده شدند که روغن جامد مصرف کنند و حالا نیز، سالها وقت لازم است تا مردم به سوی مصرف روغنهای مایع روی آورند.

جامد و در محصولات دیگر نظیر سوسیس و کالباس، انواع سس، کنسرو، روغن مصرفی و... مایع وجود دارد.

روغنها و چربیها ترکیبی از یک مولکول گلیسرین و سه مولکول اسید چرب هستند که دارای خواص فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی متفاوت و گاهی متضاد می‌باشند. بنابراین تفاوت در روغنها و چربیها ناشی از نوع و میزان اسیدهای چرب تشکیل دهنده آنهاست.

۱۲-۱۸ درصد وزن بدن مردان و ۱۸-۲۴ درصد وزن بدن زنان را چربی تشکیل می‌دهد که در بافت چربی و عضلات به منظور ایجاد انرژی و حرارت ذخیره شده‌اند. در بدن انسان حتی تا ۲۰ نوع اسید چرب دیده می‌شود، که نوع و میزان آنها در افراد بسته به رژیم غذایی آنها متفاوت است. برخی از اسیدهای چرب از طریق سایر منابع انرژی‌زا در بدن انسان ساخته می‌شود و تعدادی از آنها در بدن تبدیل به اسیدهای چرب دیگر می‌شوند. ولی برخی از اسیدهای چرب نه در بدن انسان ساخته می‌شوند و نه تبدیل می‌شوند. این اسیدهای چرب عبارتند از «اسید لینولیک ۱۸:۲» و «اسید لینولیک ۱۸:۳» که به آنها اسیدهای چرب غیراشباع ضروری می‌گویند. ناگفته نماند که تا این اواخر منظور از اسیدهای چرب ضروری فقط اسید لینولیک بوده است.

جذب چربی از طریق روده انجام می‌گیرد. برخی از اسیدهای چرب به سادگی جذب و به کبد حمل می‌شوند ولی جذب برخی دیگر از طریق مجاری لنفاوی به کبد صورت می‌گیرد. چربی از کبد به بافتها

توسط کلترویل به شکل لیپوپروتئین (ترکیب چربی و پروتئین) انجام می‌شود. انواع کلترویلی که از کبد به بافتها حمل می‌شوند عبارتند از VERY Low Density (V.L.D.L) Lipoprotein خیلی پایین و (L.D.L) Low Density Lipoprotein لیپوپروتئین با غلظت کم. نوع لیپوپروتئین که از بافت به کبد حمل می‌شود عبارت است از (H.D.L) High Density Lipoprotein. کلترویل H.D.L مطلوب و L.D.L و V.L.D.L نامطلوب هستند. در اوایل قرن بیستم وقتی تقاضا برای چربی به خصوص مارگارین افزایش یافت، محققین موفق شدند از ترکیب روغن با هیدژرن که در مجاورت فلز مناسبی انجام می‌شد، نقطه ذوب چربی را تا نقطه ذوب دلخواه افزایش دهند. اولین کارخانه تبدیل روغن مایع به جامد توسط عمل هیدرژناسیون در سال ۱۹۰۶ در انگلستان ساخته شد و در طول چند سال کارخانجات زیادی در کشورهای آلمان، انگلستان، آمریکا و هلند ساخته شدند که در کوتاه مدت موفق شدند چربی قابل قبولی جهت ساخت مارگارین تهیه کنند. در سالهای بین ۱۹۲۰-۱۹۴۰ تولیدکنندگان یاد گرفتند که تحت شرایط خاص از هیدرژناسیون جهت مصارف مختلف، روغنی تهیه کنند که در نقطه ذوب معینی خیلی سریع به صورت مذاب درآید و طعم کره به خود بگیرد، و نیز روغنی تهیه کنند که فاصله تغییرات از حالت جامد به مایع آن طولانی باشد تا در ساخت شیرینیهای مخصوص کاربرد پیدا کند.

همچنین مصرف بیش از حد اسیدهای چرب اشباع در برنامه غذایی روزانه و رابطه آن با بیماری قلبی و عروقی مورد بحث بود، که با توسعه تولید و مصرف روغنهای هیدرژنه شده، موضوع جدیدی تحت عنوان اثرات سوء اسیدهای چرب غیراشباع غیرطبیعی که در جریان هیدرژناسیون به وجود می‌آیند، از طرف محققین و پژوهشگران مطرح شد و مورد اعتراض شدید تولیدکنندگان قرار گرفت. از آن تاریخ بحث و انتقاد بین گروه‌های وابسته به بهداشت و سلامت انسان و وابسته به صنایع وجود دارد که به تعدادی از این نقطه نظرات

اشاره می‌شود.

در سال ۱۹۵۲ محققین اظهار داشتند که در کاهش کلترویل خون به جای مقدار چربی باید به نوع روغن، از نظر حیوانی یا نباتی بودن آن توجه کرد. سپس محققین دیگری نشان دادند که تغییرات میزان کلترویل در خون افرادی که دارای دو نوع تغذیه (روغن نارگیل و ذرت که هر دو نباتی‌اند) هستند اختلاف فاحشی نسبت به هم دارند. تقریباً در همان زمان نشان داده شد، در صورتی که چربی غیراشباع به رژیم بدون چربی اضافه شود، باعث کاهش کلترویل و اگر چربی اشباع اضافه شود، سبب افزایش میزان کلترویل خون می‌شود.

هیدرژناسیون نه فقط باعث از بین رفتن اسیدهای چرب ضروری می‌شود، بلکه سبب تشکیل چربی غیرطبیعی می‌شود که اثر این نوع چربیها با ایجاد لخته خون در عروق (تصلب شرایین) مرتبط است. محققین نیز به حمایت از تولیدکنندگان، نتایج تجربیات و بررسیهای خود در سال ۱۹۷۹ را طی مقالاتی ارائه کردند که رئوس اهم موارد به شرح زیر است:

هیدرژناسیون باعث افزایش نقطه ذوب و پلاستیسیته روغنهای پایه در تهیه روغنهای قنادی و مارگارین شده است. در ضمن طعم و بوی روغن بهبود می‌یابد. اسیدهای چرب غیراشباع در اثر ترکیب با اکسیژن اکسیده می‌شوند و این فرضیه وجود دارد که در موقع ورود این نوع چربی از بافت به گردش خون باعث تخریب غشای سلول می‌شود، ضمن اینکه دفع روغن اکسید شده از سیستم گردش خون نیز ساده نیست. امروزه نظر تعدادی از محققین بر این است که «اسید استئاریک» باعث افزایش ایجاد لخته در خون می‌شود و این دلیلی بر تصلب شرایین است. اگر اسید اولئیک جایگزین اسیدهای چرب اشباع شود، اثر کاهش دهنده‌ای روی کلترویل دارد. اثر کاهش دهنده کلترویل این اسید چرب کم است، بنابراین اگر مقدار آن در روغن بالا باشد اثر کاهش دهنده آن قابل توجه خواهد بود. میزان این اسید در روغن زیتون نزدیک به ۸۰ درصد است. به همین دلیل محققین بی‌شماری در دنیا بر آن



شده‌اند که با تغییرات ژنتیکی روغنهایی مشابه روغن زیتون تهیه کنند. به عنوان مثال در حال حاضر روغن آفتابگردانی با همین نسبت اسیداولئیک به بازار جهانی عرضه شده است که تولید و مصرف آن در حال گسترش و از نظر قیمت نیز، نزدیک به قیمت روغن زیتون است. اخیراً محققینی از بخش تغذیه انسان در دانشگاه کشاورزی کشور هلند یک بررسی روی ۳۴ زن با میانگین سن ۲۶ سال و ۲۵ مرد با میانگین سن ۲۵ سال انجام دادند. نتایج تحقیقات نشان داد که میانگین کلسترول - از نوع L.D.L - گروهی که اسید چرب غیرطبیعی مصرف کردند ۱۴ میلی‌گرم - در مقایسه با افرادی که اسید اولئیک مصرف کردند - افزایش پیدا کرد و این افزایش در افرادی که اسیدهای چرب اشباع مصرف کردند ۱۸ میلی‌گرم بود. میزان کلسترول HDL آنهايي که اسیدهای چرب اشباع مصرف کردند مشابه افرادی بود که اسید اولئیک مصرف کرده بودند، ولی گروهی که اسیدهای چرب غیرطبیعی در برنامه غذایی خود داشتند - در مقایسه با گروه مصرف‌کننده اسید اولئیک - هفت میلی‌گرم در هر صد سانتیمتر مکعب کاهش داشت. با توجه به اینکه اهمیت H.D.L. بیشتر است. نظر محققین بر این بوده است که اثر نامطلوب اسیدهای چرب غیرطبیعی حداقل برابر اسیدهای چرب اشباع است؛ زیرا این اسید چرب نه تنها باعث افزایش L.D.L می‌شود بلکه میزان H.D.L را نیز کاهش می‌دهد. در ضمن افزایش میزان تری‌گلیسرید خون در دو گروه مصرف‌کننده اسیدهای چرب غیرطبیعی و اشباع برابر بوده است. نتایج تحقیقات در اوت ۱۹۹۰ در مجله THE NEW ENGLAND JOURNAL OF MEDICINE به چاپ رسید و خلاصه آن در ماه اکتبر در مجله "INFORM" وابسته به انجمن شیمی‌دانان صنایع روغن آمریکا (A.O.C.S) به همراه نقطه‌نظرات تعدادی از محققین با تغییراتی به چاپ رسید و برداشت خواننده از نتایج تحقیقات این است که اثر اسیدهای چرب غیرطبیعی حدود نصف اسیدهای چرب اشباع است. نتایج مجموعه بررسیها در داخل و خارج کشور باعث شده تا

دست‌اندرکاران معتقد شوند که، سالها مردم جهان به روشهای مختلف تبلیغاتی به سمتی سوق داده شدند که روغن جامد را جایگزین روغنهای مایع کنند و حالا نیز سالها وقت لازم است تا مردم به سوی مصرف روغنهای مایع روی آورند. بنابراین امروزه تقریباً در تمام دنیا مصرف روغن جامد محدود به صنعت و صنف خاص شده و مصرف روغن خانوار به صورت مایع است.

#### نقش روغنهای ماهی در سلامت انسان

با گرایش مردم جهان به خصوص جوامع مرفه به سمت کاهش مصرف چربی و افزایش نسبت چربی غیراشباع به اشباع، از رشد سریع مرگ و میر ناشی از بیماری قلبی و عروق تا حدودی جلوگیری به عمل آمد. با این حال بالاترین رقم مرگ‌ومیر حتی در کشورهای جهان سوم متعلق به این بیماری بوده است. محققین در بررسی میزان مرگ‌ومیر ناشی از این بیماری در کشورهای مختلف متوجه شدند که بعضی از کشورها دارای کمترین مرگ و میر هستند و علت را ناشی از برنامه غذایی آنها می‌دانند؛ چرا که وقتی همین افراد به کشور دیگری سفر کردند، و برنامه غذایی منطقه را دنبال کردند بیش از افراد بومی منطقه دچار بیماری قلبی و عروقی شدند. دکتر ساینور (REG.SAYNOR) عضو آکادمی علوم نیویورک و رئیس آزمایشگاه بخش قلب بیمارستان شفیلد انگلستان مطالعه تجربی خود را پیرامون اثرات مفید روغن ماهی در پیشگیری از سکنه‌های قلبی در سال ۱۹۸۰ و تا پایان سال ۱۹۸۷ ادامه داد و قبل از آن مطالعات و تجربیات افراد مختلف را مورد بررسی قرار داد. او حاصل مطالعات و تجربیات را در کتابی به نام رژیم غذایی اسکیموها در سال ۱۹۹۰ منتشر کرد که به علت استقبال زیاد، در همان سال چندین بار تجدید چاپ شد. وی مطالعه اولیه خود را با بررسی تحقیقات دکتر سینکلیر (SINCLAIR) شروع می‌کند. دکتر سینکلیر در سال ۱۹۴۴ جهت بررسی مسائلی در نیروی هوایی کانادا از طریق دانشگاه آکسفورد به

آن کشور سفر کرد و در مدتی که در کانادا به سر می‌برد متوجه شد، اسکیموهایی که رژیم غذایی سنتی خود را دنبال می‌کنند به بیماری قلبی و عروقی کمتر دچار می‌شوند. غده تیروئید آنها از فعالیت زیاد مصون بوده و بیماریهایی نظیر دیابت، سنگ کیسه صفرا، آپاندیسیت، پوسیدگی دندان، زخم معده، سرطان و... در آنها کمتر دیده می‌شود. وی پس از بازگشت به انگلستان یک مطالعه علمی را شروع کرد و در سفر مجدد به کانادا ملاحظه کرد که اسکیموها با تغییر عادات در برنامه غذایی و انتخاب تغذیه به سبک غریبها وضعیت قلبی خود را از دست داده‌اند. در سال ۱۹۷۶ دو محقق دانمارکی از او دعوت کردند در سفری به یک منطقه از شمال غربی گرینلند که مردمش بیشتر عمر می‌کنند و در برنامه غذاییشان مصرف ماهی بیش از حد است، آنها را همراهی کند. برای محققین این سؤال مطرح بود که چگونه این اسکیموها که در شرایط نامطلوب زندگی کرده و غذای آنها پُرچربی است، بیشتر عمر می‌کنند؟! نتایج مطالعات و بررسیهای این گروه به شرح زیر است:

- زمان بند آمدن خون از طریق سوزن زدن به نوک انگشت در مردم انگلستان چهار و در اسکیموها هشت دقیقه است.

- میزان کلسترول خون اسکیموها تقریباً در حد کلسترول افراد کشورهای غربی است. ولی تفاوت در نوع آنهاست.

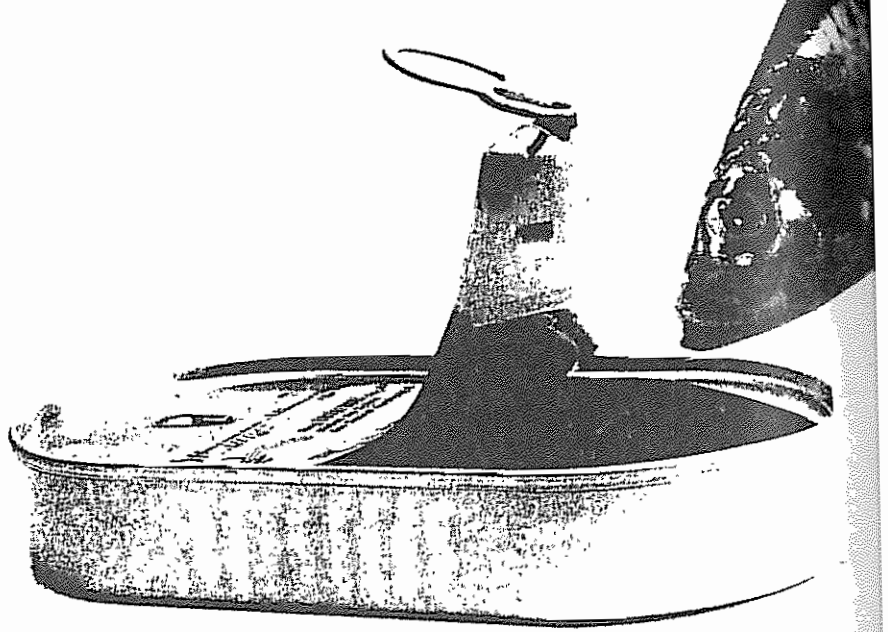
- با توجه به مصرف زیاد چربی، میزان تری‌گلیسرید<sup>۲</sup> خون آنها کمتر از افراد غربی است.

- نکته مهم این بود که تری‌گلیسرید خون اسکیموها به طور متوسط حدود یک چهارم تری‌گلیسرید مردم انگلستان است.

- در بررسی خون اسکیموها ملاحظه شد که کلسترول - از نوع H.D.L - آنها بالاست و در ضمن دو نوع اسید چرب<sup>۳</sup> نیز در خون آنها وجود دارد که در افراد غربی به ندرت دیده می‌شود. با تشخیص وجود این اسیدها در خون اسکیموها، این سؤال مطرح شد که این اسیدهای چرب چه نقشی در بدن انسان دارند؟ به دنبال آن، مقالات متعددی منتشر شد و نشان داده شد که این اسیدها نقش







\* برای محققین این سؤال مطرح بود که چطور اسکیموها که در شرایط نامطلوب زندگی کرده و غذای آنها پُرچربی است، بیشتر از غربیها عمر می‌کنند؟

- DHA که یکی از اسیدهای چرب ضروری موجود در روغن ماهی است، به عنوان یکی از اجزای اصلی فسفو لیپید غشای شبکیه چشم و اعصاب مورد تأیید قرار گرفت.

- غذای کودک به خصوص غذای کودکان نارس باید حاوی DHA باشد.

- مصرف اسید چرب امگا-۶ (اسید لینولیک) به همراه امگا-۳ (روغن ماهی یا اسید لینولیک) در طول زندگی، بر روی پیری و به خصوص مغز اثر مفید دارد.

- پیشنهاد شد میزان اسیدهای چرب ضروری مورد نیاز روزانه، پنج درصد لینولیک و یک درصد لینولیک از کل انرژی باشد. وجود اسیدهای چرب امگا-۳ (روغن ماهی یا اسید لینولیک) در برنامه غذایی می‌تواند بر روی بیماریهای قلبی، عروق و گونه‌هایی از سرطان اثر مفید داشته باشد.

- روغن ماهی باعث تمدد اعصاب شده. و از چسبندگی خون جلوگیری می‌کند.

- مصرف روغن ماهی به عنوان مکمل غذایی، ابتلا به بیماری تصلب شرایین را کاهش می‌دهد.

- مصرف روغن ماهی توسط بیماران دیابتی علاوه بر کاهش تری گلیسرید، میزان گلوکز خون را نیز کنترل می‌کند.

- در بیماران دیابتی از نوع شیرین<sup>۷</sup>، مصرف روغن ماهی در کاهش فشار خون و تأخیر یا جلوگیری از بیماریهای قلبی و عروقی مؤثر است.

- در آزمایش روی حیوانات، مصرف زیاد روغن ماهی از رشد و نمو سرطان سینه، روده بزرگ، لوزالمعده و پروستات جلوگیری به عمل آورده یا سرعت آن را کاهش می‌دهد.

"EPA" و "DHA"<sup>۵</sup> قابلیت ارتجاعی گلبول قرمز را افزایش می‌دهند. در بررسیهایی که در آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی روی بیمارانی که از ضعف بینایی رنج می‌بردند و یا از نظر مغزی وضعیت متعادلی نداشتند و یا دچار ناراحتیهای پوستی شده بودند انجام شد، این نتیجه به دست آمد که با افزایش اسیدهای چرب غیراشباع (اسید لینولیک) در برنامه غذایی آنها، ناراحتیها مرتفع شد. با مصرف روغن ماهی به همراه روغنهای اشباع شده، میزان کلسترول افزایش می‌یابد ولی با روغنهای غیر اشباع کلسترول کاهش پیدا می‌کند.

دکتر ساینور (SAYNOR) به جهت حفظ سلامت پیشنهاد می‌کند:

- هفته‌ای دوبار غذای ماهی مصرف شود.

- اسیدهای چرب اشباع کاهش و به جای آن اسیدهای چرب غیراشباع استفاده شود.

- در برنامه غذایی میزان فیبر خوراکی افزایش و مصرف شکر و نمک کاهش داده شود.

- اسکیموها روزانه ۱۴-۱۵ گرم از اسید چرب امگا - ۳ مصرف می‌کنند. مصرف پیشنهادی در شرایط عادی ۰/۸ تا یک گرم در روز است. مصرف زیاد این اسید توسط بیماران دیابتی باید کنترل شود. به نظر دکتر اشمیت (SCHMIDT) از کشور دانمارک در سال ۱۹۸۹ مصرف این اسید چرب برای بیماران دیابتی چهار گرم در روز است. نتایج حاصل از دو مین کنفرانس بین‌المللی در مورد اثرات اسیدهای چرب غیراشباع امگا-۳ موجود در روغنهای دریایی در ماه مارس ۱۹۹۰ در واشنگتن به شرح زیر است:

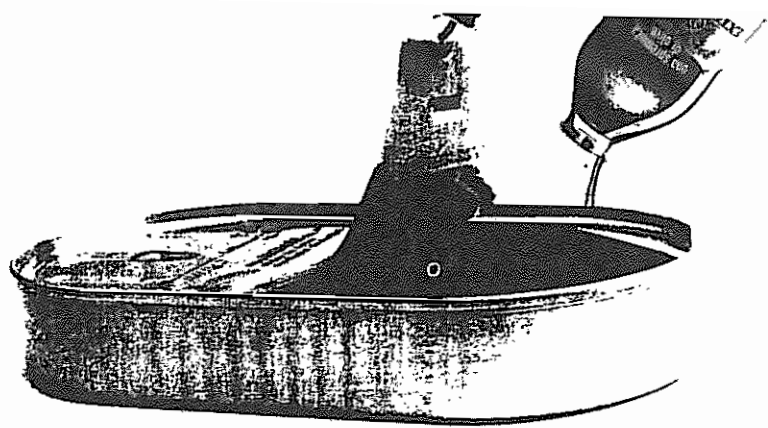
مهمی را در بدن ایفا می‌کنند. تحقیقات و مطالعاتی که در کشورهای مختلف دنیا انجام گرفت، نشان داد که:

- در اثر مصرف ماهی یا روغن ماهی کلسترول H.D.L افزایش ولی میزان کل کلسترول کاهش پیدا می‌کند.

- علاوه بر کاهش تری گلیسرید، یکی از خطرناکترین نوع کلسترول یعنی V.L.D.L در اثر مصرف ماهی کاهش پیدا می‌کند.

- نتایج تحقیقات روی حیوانات نشان داد که غذای با کلسترول بالا سبب رسوب چربی در شریان می‌شود. در حیواناتی که به همراه غذا، روغن ماهی مصرف می‌کردند این اثر دیده نشد.

در مطالعه‌ای که در ژاپن در دو دهکده انجام شد - که اهالی یکی از آنها ماهیگیری و دیگری کشاورزی می‌کردند - ملاحظه شد که در افرادی که ماهی زیاد می‌خوردند نسبت ضخیم شدن شریانها کمتر است. همچنین در مطالعه‌ای که در استرالیا بر روی افراد سالم و دیابتی انجام گرفت، ملاحظه شد افرادی که غذای آنها فاقد ماهی بود، دارای شریانهای سفت‌تری نسبت به افراد دیگری که ماهی مصرف می‌کردند بودند. این تأثیر در افراد سالم بیشتر قابل توجه بود. افزایش میزان فیبرینوژن (FIBRINOGEN) که یک ماده پروتئینی است در خون، باعث افزایش لخته شدن خون می‌شود. استعمال دخانیات سبب از زیاد میزان فیبرینوژن و مصرف ماهی موجب کاهش آن می‌شود. در ضمن روغن ماهی سبب کاهش چسبندگی خون می‌شود و این خود باعث روان شدن خون در رگها و کاهش لخته شدن آن می‌شود. اسیدهای چرب اشباع قابلیت ارتجاعی گلبول قرمز را کاهش می‌دهند، ولی مصرف اسیدهای چرب



مؤسسات مختلف دنیا با توجه به اثرات دارویی روغن ماهی و روغن جگر ماهی آنها را به صورت کپسول و یا سایر بسته‌بندیها به بازار عرضه می‌کنند. روغن جگر ماهی غنی از ویتامین A و D است.

### پروستاگلانندینها

پروستاگلانندینها در تمام اندام بدن تولید شده و بدون شک در بافتها و محللهایی که در آن تولید شده‌اند عمل می‌کنند و هورمونهای موضعی نامیده شده‌اند. اسیدهای چرب ضروری پیشساز پروستاگلانندینها هستند. امروزه اهمیت پروستاگلانندینها در علم پزشکی به حدی رسیده است که به حق می‌توان گفت این قرن، قرن پروستاگلانندینهاست.

وجود اسیدهای چرب امگا - ۳ در سایر منابع

با توجه به خاصیت اسیدهای چرب امگا-۳ در جهان، محققین فعالیت خود را در جهت تشخیص وجود اسیدهای چرب امگا-۳ در سایر منابع شروع کردند. در کشور یونان از طریق اضافه کردن گیاه «خرفه» (PURSLANE) در خوراک طیور، متوجه شدند که میزان اسیدهای چرب امگا-۳ در تخم مرغ افزایش یافته به طوری که زرده تخم مرغ دارای ۳۰۰ میلی گرم اسید چرب امگا-۳ است و این مقدار ده برابر تخم مرغ معمولی است. ۳۰۰ میلی گرم اسید چرب امگا-۳ تقریباً برابر اسید چرب امگا-۳ موجود در یک کپسول یک گرمی روغن ماهی است. این تخم مرغها فاقد بو و طعم ماهی هستند. نوع و نسبت اسیدهای چرب تشکیل دهنده چربی خرفه نشانگر مفید بودن آن برای انسان، حیوان و غذای ماهی است. از این رو مردم کشورهای مختلف با شناخت خواص غذایی و دارویی این گیاه، مصرف

آن را در برنامه غذایی روزانه خود به صورت مستقیم و یا در سالاد و... شروع کرده‌اند. گیاه و تخم خرفه را افراد کهنسال کشورمان به خوبی می‌شناسند و از خواص آن آگاهی دارند. این گیاه در اکثر نقاط کشور به خصوص مناطق شمالی آن می‌روید. این گیاه را می‌توان کشت کرد، اما نوع خودروی آن نیز وجود دارد. این گیاه در خوزستان به نام «پرین» کشت می‌شود و به جای سبزی خوردن و یا به همراه سایر سبزیهای خوردنی مصرف می‌شود. افرادی که اخیراً از خوزستان به اصفهان کوچ کرده‌اند این گیاه را در آن منطقه نیز کشت کرده‌اند. اساتید محترم کشور در کتابهایی نظیر گیاهان دارویی، گنجینه اسرار گیاهان و... به خواص مختلف این گیاه، نظیر تسکین دهنده اعصاب و تصفیه کننده یا رقیق کننده خون اشاره کرده‌اند.

استفان کانین (STEPHAN CUNNANE) دانشیار علوم تغذیه دانشگاه تورنتو که سالها روی متابولیسم اسیدهای چرب به خصوص روغن «بزرک» روی انسان و حیوان مطالعه کرده است، می‌گوید: «اسید آلفالینولیک در بزرگی آسیب شده، در اثر طبخ با عسلت وجود آنتی اکسیدان طبیعی صدمه نمی‌بیند». وی اعتقاد دارد که برای جایگزینی روغن ماهی به خصوص برای افرادی که به دلایلی نمی‌توانند ماهی بخورند و یا به آن علاقه ندارند نیاز به یک منبع دیگری از اسیدهای چرب امگا-۳ وجود دارد. کانین بر این اعتقاد است که فیبر بزرک کمک به کاهش کلسترول خون کرده، جذب گلوکز را آهسته می‌کند و با مصرف آن، سرم و پلاکت خون دارای اسید چرب EPA بالاتری می‌شود. ناگفته نماند مصرف خام بزرک ممکن است گاهی ایجاد نفخ در معده کند. در کشورمان، در بعضی مناطق، آن را به همراه سایر تقلات به کار می‌برند.

### نتایج

- با توجه به نقش اسیدهای چرب

ضروری تشکیل دهنده اکثر روغنهای نباتی به عنوان پیشساز پروستاگلانندینها بدن، نمی‌توان مصرف چربی را از برنا غذایی حذف کرد.

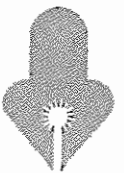
- کمبود اسیدهای چرب ضروری برنامه غذایی باعث بیماریهای مختلفی نظیر بیماریهای پوستی، قلبی و عروقی، کلیوی، التهابی، توقف رشد جسمی و مغزی، انور سرطانهای خاص، پیری زودرس، زخم می‌شود.

- به منظور افزایش کاربرد روغنها، صنایع مختلف، آن را هیدروژنه کرده و صورت نیمه جامد در می‌آورند. روغنها هیدروژنه شده در مقابل اکسیداسیون دارا مقاومت بالاتری هستند ولی با عمده هیدروژناسیون نه تنها اسیدهای چرب ضروری از بین می‌روند بلکه با تشکیل اسیدها؛ چرب غیرطبیعی - که لازمه عمده هیدروژناسیون است - در اثر مصرف، میزا کلسترول نامطلوب L.D.L افزایش و مقدا کلسترول مطلوب یعنی H.D.L کاهش می‌یابد. لذا مصرف روغن هیدروژنه در دنیا محدود به صنف و صنعت شده است.

- اسیدهای چرب اشباع طبیعی نیز در مقابل اکسیداسیون دارای مقاومت بالا بوده ضمن غیر ضروری بودن، مصرف زیاد آن باعث افزایش میزان کلسترول از نوع D.L می‌شود.

- اسیدهای چرب ضروری خاصیت دارویی دارند ولی در مقابل اکسیداسیون مقاوم نبوده و به سادگی اکسیده می‌شوند روغن اکسیده در موقع آزاد شدن از بافت چربی با غشای سلول دچار فعل و انفعال داخلی شده و باعث تخریب غشا می‌شود مصرف زیاد روغن اکسیده باعث توقف رشا و خونریزی معده و روده می‌شود.

- برای دستیابی به یک محصول مطلوب لازم است که مواد اولیه مناسب انتخاب شوند. یعنی به جای خرید روغن خام و کنجاله، دانه خریداری و امکاناتی در کشور فراهم شود که روغنکشی در داخل کشورمان



اسید لینولنیک به علت خاصیت برگشت‌پذیری رنگ و طعم و درجهٔ فسادپذیری آن - که دو برابر اسید لینولیک است - دقت بیشتری لازم است.

**یادداشتها:**

- ۱ - حالت کششی و چسبندگی
- ۲ - نوعی اسید چرب اشباع
- ۳ - نوع خاصی از چربی خون
- ۴ - ELCOSAPENTAENOIC ACID (EPA),  
DOCOSAHEXAENOIC (DHA)
- ۵ - اسید چرب موجود در روغن ماهی
- ۶ - چربی موجود در شبکه چشم
- ۷ - وابسته به انسولین

غلظت و تغییر بوی آن است.

- اسیدلینولیک به عنوان یک اسید چرب ضروری باعث کاهش میزان کلسترول از نوع نامطلوب L.D.L و مطلوب H.D.L می‌شود. ولی اسیدهای چرب غیراشباع از خانوادهٔ اسید لینولنیک باعث افزایش کلسترول مطلوب H.D.L می‌شود. در ضمن میزان تری گلیسیرید خون را به مقدار قابل توجهی کاهش می‌دهند. از طرف دیگر مصرف اسید لینولیک بدون حضور اسیدلینولنیک احتمالاً باعث بیماریهای مختلفی از جمله نوعی سرطان می‌شود. بنابراین لازم است که در برنامهٔ غذایی، اسیدلینولنیک به موازات اسید لینولیک منظور شود. در نگهداری و مصرف

انجام شود. مصرف‌کننده نیز روغن را دور از نور و حرارت نگهداری کرده و سعی کند که در صورت امکان از سرخ‌کردن مواد غذایی احتراز کند. ظرف محتوی روغن بدون مواد غذایی نباشد، چون رطوبت موجود در مواد غذایی از افزایش درجه حرارت جلوگیری به عمل می‌آورد و با کاهش رطوبت درجه حرارت روغن بالا می‌رود، بنابراین بهتر است که میزان سرخ‌کردن مواد غذایی کاهش داده شود. روغن مصرفی فقط برای یکبار استفاده و از مصرف مجدد آن خودداری شود، چرا که ذرات مواد غذایی باقیمانده در روغن باعث تسریع در فساد آن می‌شود. از علایم فساد روغن، تغییر رنگ، افزایش

# فروش



**فروش دامن، بلوز و پوش در سایزهای ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲ و ۴۴ در رنگها و مدل‌های مختلف با طراحی درجه یک و پارچه خارجی گلدان و ساده، نخ، کرپ و ابریشمی**

\* به مدت یک هفته از ۱ الی ۱۵ خرداد  
باسدازان، بوستان ۲ (شبهه اخوان) - شماره ۱۱



**آموزشگاه آرایش آرا - مو**  
با اخذ دیپلم بین‌المللی هنر جو می‌پذیرد  
فشرده - عادی - مدل رایگان

تقاطع انقلاب و فلسطین  
روبروی دانشگاه آزاد ۶۴۰۱۴۸۹

# از یادگیری برای عشق، تا عشق به یادگیری

شیوه‌های حرکت او درآمیزد. معلم هم متقابلاً نیاز دارد که با کودک و وظایف و تکالیف او یکی شود.

در چنین صورتی شاگرد و معلم در یک فرآیند سهم می‌شوند، فرآیند اولیه‌ای که در آن شخص کار می‌کند تا احترام و محبت دیگری را جلب کند.

برای بسیاری از افراد این مرحله نخستین هرگز تمام نمی‌شود. چنین افرادی چه معلم باشند و چه شاگرد، باید بدانند که از قدم اول فراتر نرفته‌اند، و کل فرآیند زمانی حقیقتاً مثبت و پربار می‌شود که با شاخصهای بعدی تکمیل شود.

معلم باید روند کار را به نحوی پیش ببرد تا عبارت «کار برای عشق» برعکس شود و به «عشق برای کار» مبدل شود، یعنی کودک را یاری دهد تا تلاش و تمایل کودک تغییر جهت دهد و عشق برای کار، انگیزه یادگیری او شود.

به نظر ما اگر همکاری میان روانشناسی تحلیلی و امر آموزش که اکنون در عرصه سلامت‌سازی روان در کار است، با تحقیقات بیشتری در حیطه آموزشی توأم شود، می‌تواند پاسخ این سؤال را که چگونه باید آرام‌آرام نگرش روانی و استعداد و توان کودک را از مرحله «کار برای عشق» به مرحله «عشق برای کار»، هدایت کرد بدهد.

نظریه‌پردازان فن آموزش و روانشناسان در باره سرشت فراگیری به تحقیق پرداخته‌اند. روانشناسی علمی الگوها و تجربیات و آزمایشهای باارزش زیادی در اختیار این فن قرار داده است. در مقاله‌ای، نوشته گره‌هارت و ماری‌پیرز، به سه وجه یادگیری که توسط نظریه‌پردازان مبحث فراگیری مورد توجه قرار گرفته است، اشاره می‌شود. وجه اول ناظر بر کار و فراگیری بر مبنای «تکرار» بدون محدودیت است. البته این شکل از یادگیری همواره از جانب

خردسال نشان‌دهنده شیوه «کارکردن» اوست. به نسبت توانایی و استعداد کودک در محبت و کار، آموزگار باید در پی ابداع روشهای تازه در امر آموزش کودک باشد. این روشهای تازه از میان الگوهای دارای تعریف مشخص و مشروح، انتخاب می‌شوند و سال به سال، کلاس به کلاس و در سطوح مختلف سنی کودک تکرار می‌شوند.

این روشها، علی‌رغم تکرار، می‌توانند همچنان متنوع باقی بمانند. تنوع آنها با وضعیت رشد و پیشرفت کودک، و نیز توانایی آموزگار در ارائه این روشها، ارتباط مستقیم دارد. در حقیقت باید به خاطر داشته باشیم که میزان استعداد و توان آموختن را همانند توان فراگیری، میزان تمایل فرد به: «دوست‌داشتن و کارکردن»، تعیین می‌کنند.

شاگرد و معلم در همان اولین برخورد شروع سال تحصیلی یکدیگر را ارزیابی می‌کنند و می‌کوشند با هم رابطه برقرار کنند. کیفیت این رابطه می‌تواند ابزار لازم برای کسب یک تجربه رضایتبخش متقابل را در اختیار قرار دهد. این رابطه در گسترده‌ترین مفهوم کلمه بر اساس محبت پایه‌ریزی می‌شود و چنانچه بی‌جواب و بدون پاداش بماند، مخالفتها و اعتراضها و حتی اشکالی از ابراز خشم را نیز، دربر می‌گیرد.

کودک به دلیل نیاز به پذیرفته شدن، شناسایی و تشویق شدن، و به عنوان شاگرد خوب متمایز شدن است که تمایل به کار پیدا می‌کند.

در این مرحله، معمولاً کار بر اساس علاقه صورت می‌گیرد. البته معلم هم نیازمند است که از جانب کودک پذیرفته شود، با این حال این معلم است که باید راه را برای ایجاد رابطه‌ای بر اساس احترام و محبت، هموار کند. کیفیت این رابطه شرایط و نحوه کار را تعیین می‌کند. سپس کودک می‌تواند با معلمش یکی شود. با هدفها، نیازها، و

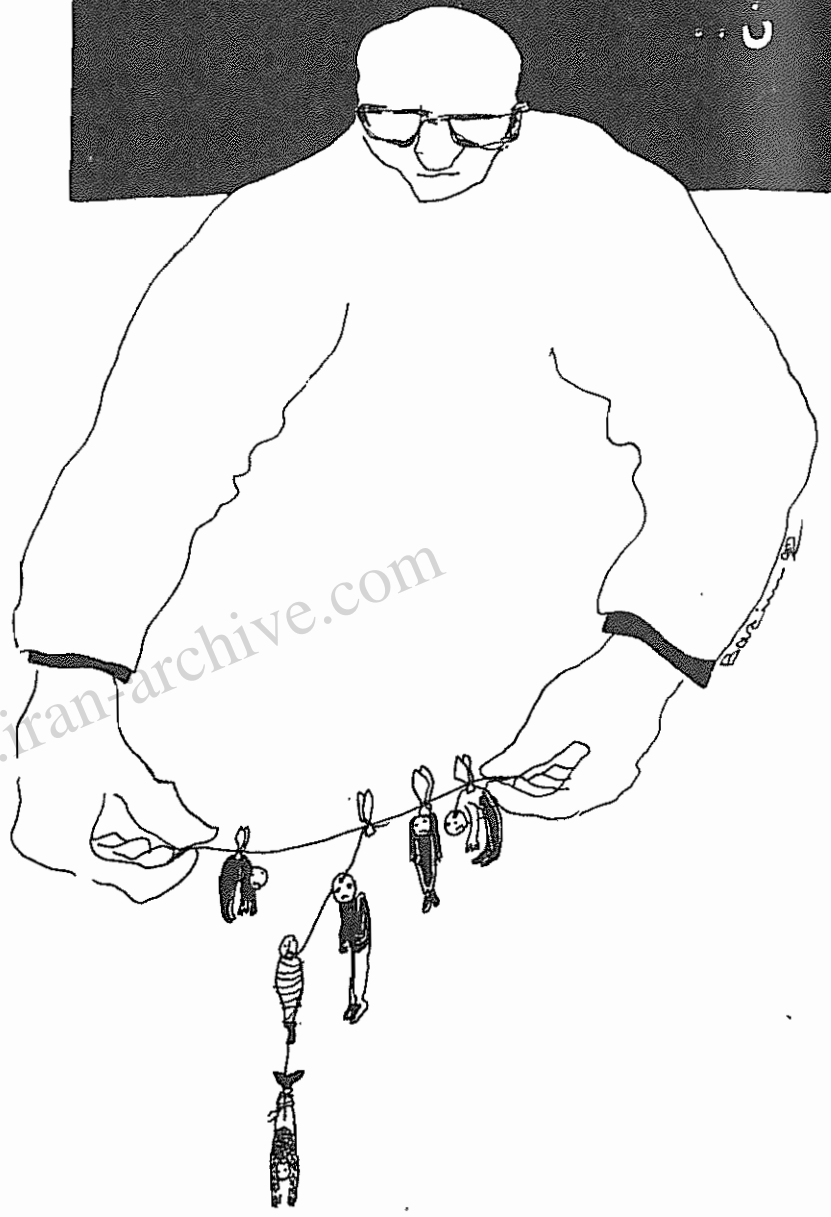
پیشرفتهای اخیر در رشته روانشناسی تحلیلی باعث شده است که کارشناسان فن، امکان به وجود آمدن نوعی ارتباط جدید میان امر آموزش و روانشناسی تحلیلی، را در ذهن بپرورانند. حرفه آموزگاری از طریق این ارتباط جدید علاوه بر دستیابی به اصول سلامت روان، اطلاعات و ادراکات تخصصی در تشخیص و روان‌درمانی بیماریها و مشکلات روانی کودکان، می‌تواند در پیشبرد روند آموزش و یادگیری، مجهز به بینشهای تحلیلی شود.

همکاری میان رشته‌های روانشناسی تحلیلی و آموزش، در حال توسعه است. در صورت تحقق این همکاری، ناگزیر باید تعریف ساده‌ای را که زمانی فروید راجع به سرشت روان سالم ارائه کرده بود بپذیریم: «میزان سلامت روان بستگی به میزان استعداد برای دوست‌داشتن و کارکردن، دارد.» کودک در سنین پنج یا شش سالگی رسماً در سیستم مدرسه جای داده می‌شود. آموزگاران در این کودکان حالاتی را مشاهده می‌کنند که نتیجه روند رشد او در شرایط هر خانواده خاص است. این حالات بر اساس استعداد او در «دوست‌داشتن و کارکردن»، که تعیین‌کننده وضعیت پیشرفت و رشد ذهنی و عاطفی او نیز هست، ارزیابی می‌شود. موفقیت آموزگار در امر تدریس به میزان زیادی بستگی به استعداد کودک در «دوست‌داشتن و کارکردن» دارد.

البته موضوع صحبت ما میزان استعداد مناسب با سن کودک است. لازم است پیوسته در نظر داشته باشیم که استعداد یا عدم استعداد کودک برای محبت و کار، در هر مرحله از رشد او، معنای دیگری پیدا می‌کند.

آنچه کودک همراه خود از مهد کودک یا کودکستان می‌آورد، تنها استعداد بازی است. فراموش نکنیم که بازی یک کودک

رودلف اکستاین  
ترجمه زهره زاهدی



«شیوه کار و تمرین مداوم» باز گذاشته است. سومین نظریه در این زمینه، الگوی مبتنی بر «ابتکار و خلاقیت» است. متأسفانه نظریه‌هایی که تاکنون ارائه شده‌اند، هیچیک نتوانسته‌اند این سه ابزار مختلف یادگیری را در یک سیستم ادغام کنند. از این جهت در حال حاضر روانشناسی تحلیلی باید دانش و تجربیات لازم را برای مطالعه روندی که طی آن کودک از مرحله «کار برای عشق» به مرحله «عشق به کار» هدایت شود، در اختیار رشته آموزش قرار دهد. در چنین روندی هر یک از سه ابزار فراگیری باید جای خاص خود را داشته باشند، هرچند طی مراحل مختلفی که کودک خود را به تدریج می‌شناسد و می‌یابد، اهمیت متفاوت خواهند داشت.

چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، کودک در اولین مرحله از روند فراگیری با انگیزه دریافت عشق کار می‌کند. در این مرحله قسمت اعظم یادگیری از طریق «تکرار» حاصل می‌شود. در روند این تکرار، شاگرد و معلم به تدریج با هم یکی می‌شوند. با رشد این یگانگی، فراگیری بر اساس «رابطه میان معلم و شاگرد» نقش برجسته‌تری می‌یابد. مجموعه این یگانگی، شیوه کار و تفکر معلم، علائق، کنجکاویها، و نگرش او نسبت به دانش و مهارت، می‌تواند راه را به سوی مرحله سوم فراگیری بگشاید، یعنی مرحله‌ای که در آن تشویق و تنبیه، و محبت یا عتاب معلم دیگر انگیزه اولیه شاگرد برای آموختن نخواهد بود. این عوامل می‌توانند چراغ راه کودک باشند تا کار را نه به خاطر دریافت محبت، بلکه به خاطر خود کار دوست بدارد و به دلیل شوق به پیشرفت، کشف، دریافت و جاذبه دانش و مهارت بیاموزد. در این مسیر انگیزه‌های درونی به تدریج جایگزین محرکهای بیرونی می‌شوند و کودکی که از خارج رهبری می‌شد، اکنون از درون هدایت

دومین شکل یادگیری روشی است که بر اساس رابطه میان معلم و شاگرد ارزیابی می‌شود. محبت و نفرت، یعنی جنبه‌های مثبت و منفی این رابطه، می‌تواند با ظرافت و آگاهی در خدمت آموزش قرار گیرد. البته نظریه‌پردازان روانشناسی تحلیلی برای این فرآیند، بیش از جنبه «تکرار» اهمیت قایل شده‌اند. با این حال نظریه‌ها و یافته‌های به دست‌آمده در این رشته راه را برای مطالعه و تحقیق روی شرایط فرآیند «تکرار» مانند:

کارشناسان آموزشی پیشرفته، کم بها داده شده است، زیرا آنها در مسئله آموزش برای عوامل بصیرت، کنجکاوی، و کشف و دریافت، اعتبار و تقدم بیشتری قایلند. اما حتی در سیستمی که فراگیری کودک بر اساس معیارهای فوق ارزیابی شود، باز هم ضروری است عامل تکرار را دخالت داده و اطمینان حاصل کنیم که برخی از مهارتها و فراگیریهای کودک تحت تاثیر این عامل، به دست آید.

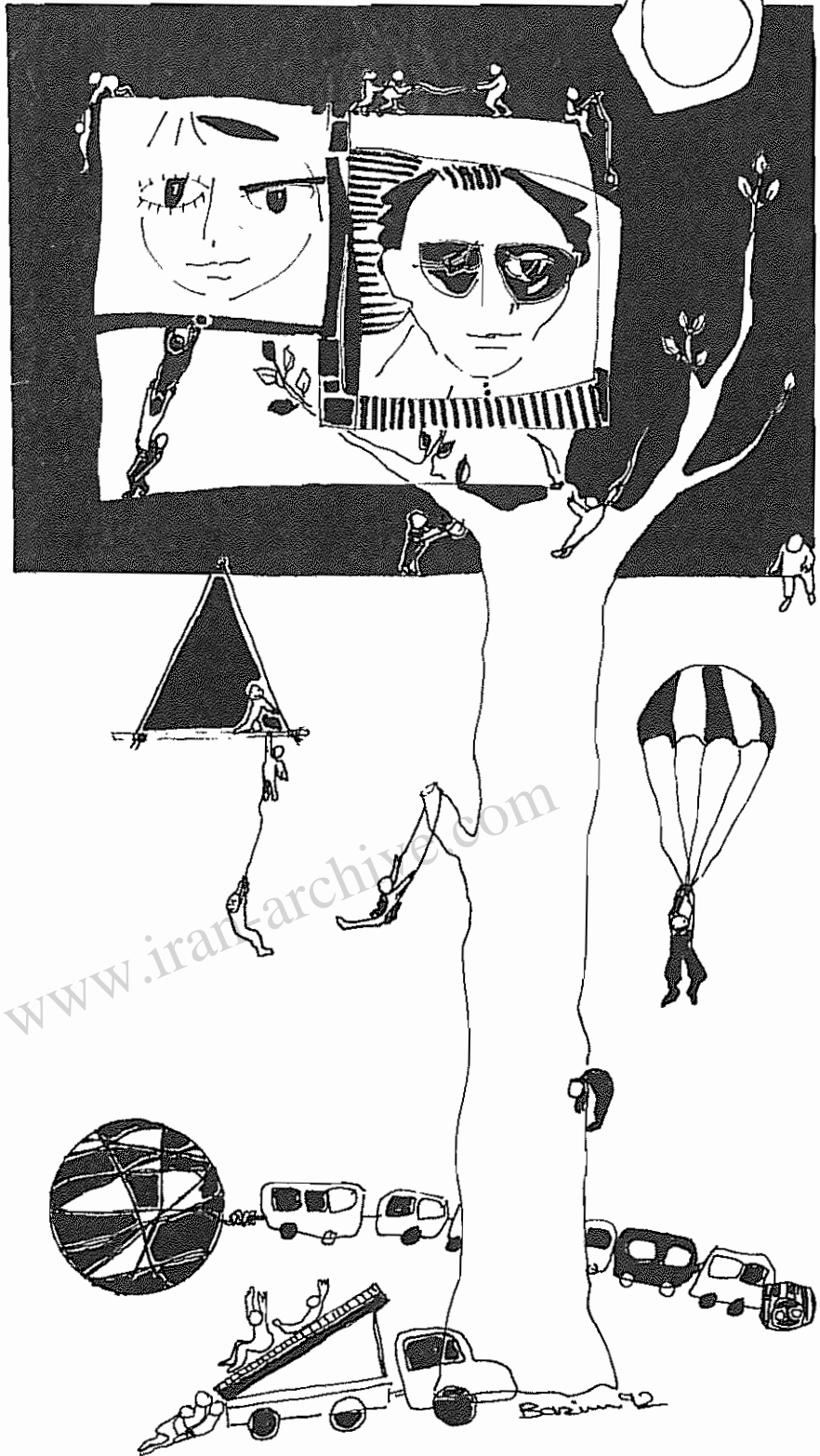




لازم به تأکید مجدد است که این سه وجه مختلف فراگیری منحصر به فرد نیستند، بلکه به عنوان اشکال برجسته این فن، مطرحند در پیشبرد هر فرآیند، هر سه این وجه دست‌اندرکارند. معلم خوب کسی است که توانایی ادغام این سه وجه را در آموزش داشته باشد و آنها را مطابق با درک خود از چگونگی وضعیت کودک یا گروه کودکان در لحظه حاضر، به کار گیرد. چنین معلمی مقید به استفاده از یک شیوه خاص در آموزش نخواهد بود و بر حسب نیازهای کودک شیوه خود را تغییر خواهد داد. در واقع بهترین معلم باید استعدادی بلوغ یافته برای ابراز محبت نسبت به شاگرد را دار باشد. اگر این استعداد خام و بلوغ نیافته باشد، تنها می‌تواند نیاز شخصی خود او را برای محبوب‌بودن و تشویق‌شدن از جانب شاگرد، برآورده سازد. در چنین حالتی فرآیند کلی آموزش از طریق او نه تنها ثمربخش نخواهد بود، بلکه به ارائه روندی عقیم و نارس خواهد انجامید.

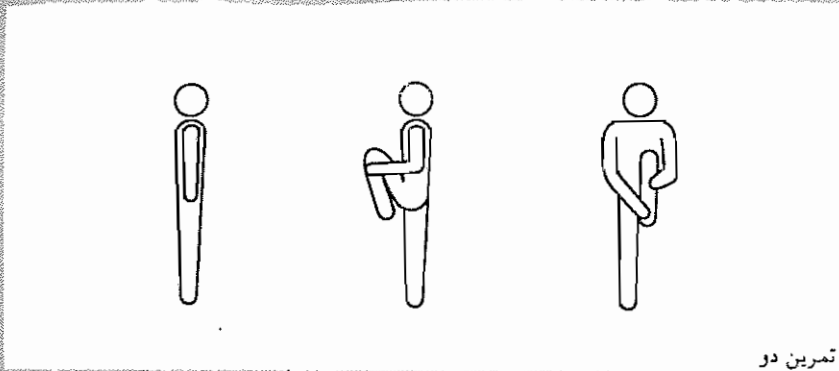
در این راه، کار جمعی آموزگاران و تحلیلگران الزامی است. آنها می‌توانند به کمک یکدیگر دریابند که چطور می‌توان به کودک یاری داد نیروهای درونی خود را آزاد کند و با گذشتن از این سه مرحله به کاربرد کامل یادگیری دست یابد.

متأسفانه کار و یادگیری اغلب توأم با تنبیه و تکرار و تهدید است و لذا شاگرد برای اجتناب از عوامل یادشده، به طور طبیعی از لذت کسب دانش هم چشم‌پوشی می‌کند و از تمایل به ارضای کنجکاویهای سالم و طبیعی همانند تحسین دانش و مهارت، و گشودن دنیاهاى تازه، صرف‌نظر می‌کند. علت وجودی این وضعیت را باید در سیستمهای آموزشی جستجو کرد. در این سیستمها گرفتن نمره بالا، رقابت برای احراز مقام اول، تلاش برای راه‌یافتن به مدارس درجه یک، انگیزه یادگیری قرار داده می‌شوند. انگیزه برای دستیابی به چنین هدفهایی، تنها در مرحله اول فرآیند یادگیری می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرند، نه در کل فرآیند. زیرا در صورت تکمیل فرآیند و گذر از هر سه مرحله می‌توان به لذتهای بزرگتری از قبیل کشف دنیای رو به توسعه، میل به مساعدت و همکاری و شادی دستیابی به دانسته‌های جدید، دسترسی پیدا کرد. برای خود معلم نیز پاداش بزرگتری وجود خواهد داشت: مشاهده باروری قدم‌به‌قدم شاگرد، همچنان که از «یادگیری به خاطر عشق» به «عشق به یادگیری» می‌رسد.

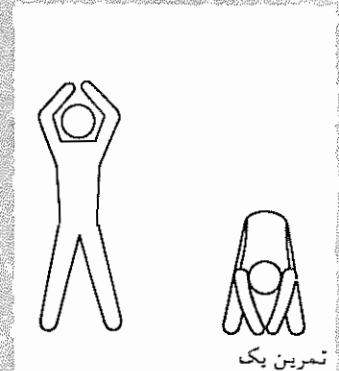


گرفتن از درون، و علاقه واقعی و حقیقی به کار و یادگیری را یافته است، در صورت تعویض معلم شاید همه این استعدادها را از دست بدهد و ناگزیر شود همه چیز را از نو شروع کند. در چنین حالتی امکان دارد نتایج به دست‌آمده موقتاً از دست برود، اما سلامت و خودپویی این فرآیند همچنان باقی خواهد ماند.

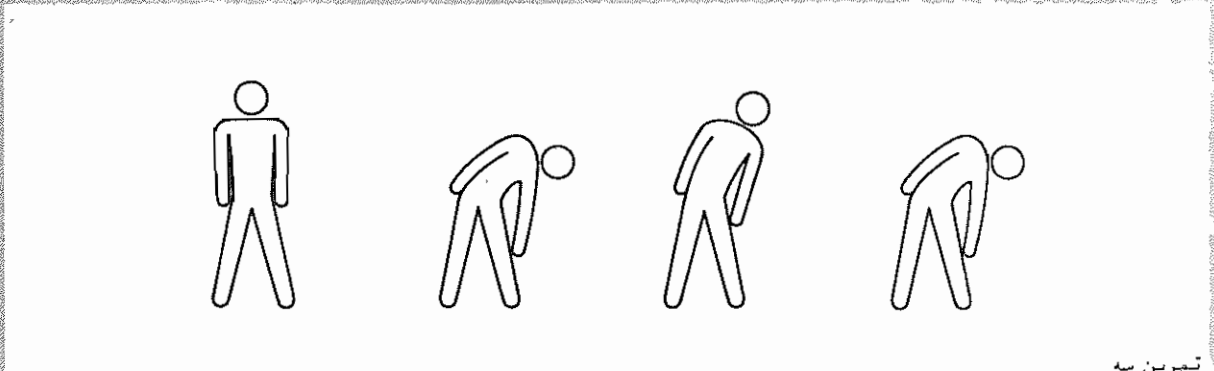
می‌شود. اگر فراگیری بر این اساس انجام پذیرد، خواهیم دید که طرق یادگیری عمیقاً بر وجوه شخصیت تأثیر خواهد گذاشت. واضح است که هر تغییری در شرایط کلی مدرسه، تعویض معلم یا موضوعات درسی باعث ایجاد تغییر جهت در اساس و جوهر روند فراگیری خواهد شد. کودکی که به کمک یک معلم خاصی استعداد هدایت



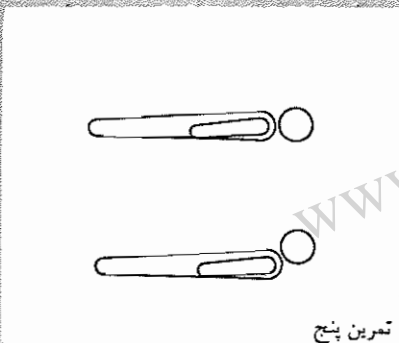
تمرین دو



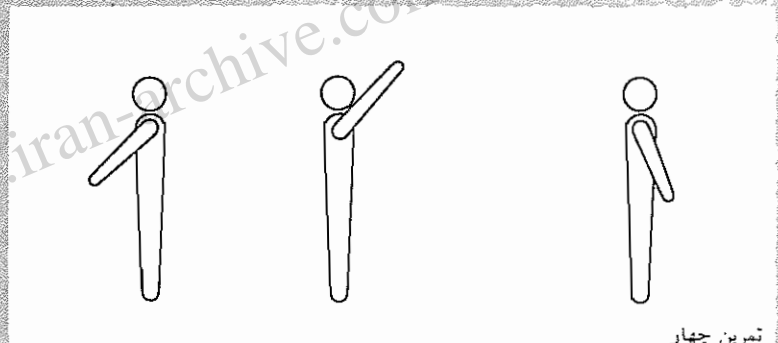
تمرین یک



تمرین سه



تمرین پنج



تمرین چهار

## تمرینهای مربوط به جدول شماره یک

### تمرین ۱

لمس زمین با انگشتهای دست:  
شروع: صاف و مستقیم بایستید و پاهای خود را در حدود ۳۰ سانتیمتر از هم باز کنید. دستها را به نحوی بالای سر خود بگیرید که بازوها در دو طرف سر قرار بگیرند، سپس آنها را به میان پاهای خود بیاورید، به طوری که انگشتهایتان زمین را لمس کند. سپس دوباره به حالت اولیه بازگردید.

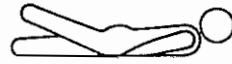
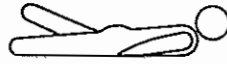
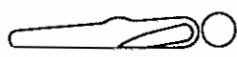
شمارش: هر بار که این عمل را کامل انجام دهید و سپس به حالت اولیه شروع

## یک، دو، سه

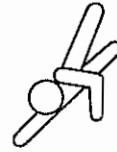
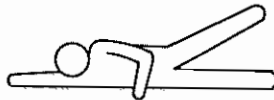
### ترجمه ژینوس قائمی

شما، تنها لاغر شدن نیست، بلکه هدف آن دستیابی شما به یک اندام مناسب است که البته به استخوان بندی، سن، وراثت، شرایط جغرافیایی و تغذیه شما مربوط می شود. به خاطر بیاورید که طرح بر اساس شروع آسان و پیشرفت تدریجی تنظیم شده است.

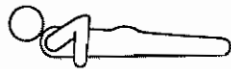
در چند مقاله پیش با طرح ورزشی ایکس.بی.ایکس آشنا شدید و چهار جدول مربوط به برنامه و زمان انجام تمرینها در اختیار شما قرار داده شد. در اینجا شما را با نحوه انجام آنها آشنا می کنیم. توجه داشته باشید که توصیه طرح به



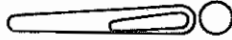
تمرین شش



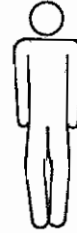
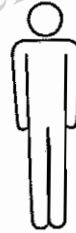
تمرین هفت



تمرین هشت



تمرین نه



تمرین ده

تا جایی که امکان دارد بر روی پای چپ، به طرف پایین بلغزانید. سپس به حالت اولیه خود برگشته و این بار به طرف راست خم شوید و تمرین را در این جهت انجام دهید. با عوض کردن متناوب جهت (راست و چپ) به تمرین ادامه دهید.

شمارش: هر بار خم شدن به راست و چپ، در مجموع یک مرتبه محسوب می‌شود.

#### تمرین ۴، دایره زدن:

شروع: مستقیم و راست بایستید و پاها را به اندازه ۳۰ سانتیمتر از هم باز کنید.

پای راست تکرار کنید و با جابه‌جا کردن پاها (راست و چپ) تمرین را ادامه دهید.

شمارش: هر بار که تمرین را با پای چپ و راست انجام دهید، در مجموع یک مرتبه محسوب می‌شود.

#### تمرین ۳، خم شدن از پهلو:

شروع: صاف و مستقیم بایستید و پاها را به اندازه ۳۰ سانتیمتر باز بگذارید. دستها را در دو طرف بدن قرار دهید. پشت خود را کاملاً صاف نگاهدارید. حال، بالاتنه خود را به طرف چپ خم کنید. دست چپ خود را

حرکت بازگردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

#### تمرین ۲، بلند کردن زانو:

شروع: صاف و مستقیم بایستید، دستها را در اطراف بدن و پاها را در کنار هم بدون فاصله قرار دهید. زانوی پای راست خود را تا جایی که امکان دارد بالا بیاورید، آن را با دو دست خود محکم بگیرید و بدن را روی یک پا (چپ) نگه دارید. ساق پای خود را به طرف بدن خود بکشید. توجه داشته باشید که در تمام مدت تمرین، پشت خود را خم نکنید و کاملاً صاف بایستید. سپس پای خود را به زمین بگذارید. حال این تمرین را با



دستها را در دو طرف بدن نگه دارید. با دست چپ خود یک دایره بزرگ بسازید. یک چهارم از کل وقت تمرین خود را به طرف جلو دایره بزنید و یک چهارم آن را به طرف عقب. این تمرین را با دست راست خود نیز تکرار کنید.

شمارش: هر دایره کامل یک مرتبه محسوب می‌شود.

### تمرین ۵،

#### پرخاستن ناتمام

شروع: به پشت دراز بکشید، ساق پای خود را مستقیم و صاف در امتداد بدن و در کنار هم نگه دارید. دستها را در دو طرف بدن و در امتداد آن، بر روی زمین قرار دهید. آن‌گاه، سر و شانه‌های خود را از روی زمین بلند کرده و با بالا کشیدن سر خود - تا جایی که امکان دارد - سعی کنید پنجه

بتوانید با کف دستها جلوی رانهای خود را بفشارید. آن‌گاه، سر و شانه‌های خود را تا جایی که امکان دارد از سطح زمین بلند کرده و به عقب بکشید. همزمان با این کار، پای چپ خود را تا جایی که امکان دارد از زمین بلند کنید. سپس دوباره به سطح زمین و به حالت اولیه بازگردید. آن‌گاه دوباره این تمرین را با پای راست انجام دهید. با عوض کردن متناوب پای چپ و راست، تمرین را ادامه دهید.

شمارش: هر بار که سینه و یکی از پاهای خود را بلند کنید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

### تمرین ۷،

#### بلندکردن پا از پهلو:

شروع: به پهلو دراز بکشید. پاها را مستقیم، صاف و در امتداد بدن روی هم

### تمرین ۸،

#### شنا:

شروع: بر روی شکم دراز بکشید. پاها را در کنار هم صاف، مستقیم و در امتداد بدن قرار دهید. کف دستها را کاملاً زیر شانه‌ها قرار دهید. (همان طور که در تصویر مشاهده می‌کنید) بدن خود را از روی زمین و به هر طریقی که برایتان راحت‌تر است، بلند کنید. اما توجه داشته باشید که زانوها و کف دستهایتان روی زمین باقی بماند. آن‌گاه بدون آنکه کف دستها و زانوهای خود را جا به جا کنید، روی پنجه پای خود بنشینید. سپس دوباره به وضعیت و حالت اولیه بازگردید.

شمارش: هر بار که بعد از انجام کامل تمرین به حالت اولیه شروع آن بازگردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

### تمرین ۹،

#### بالا بردن پاها:

شروع: به پشت دراز بکشید و پاها را در کنار هم، مستقیم و صاف بگذارید. دستها را در امتداد بدن و در دو طرف آن به گونه‌ای قرار دهید که کف دستهایتان روی زمین قرار بگیرند. پای راست خود را تا حدی که امکان دارد بالا ببرید، تا جایی که در امتداد عمود بر سطح زمین قرار بگیرد. آن‌گاه آن را پایین بیاورید و دوباره روی سطح زمین قرار دهید. سپس، تمرین را با پای راست انجام دهید.

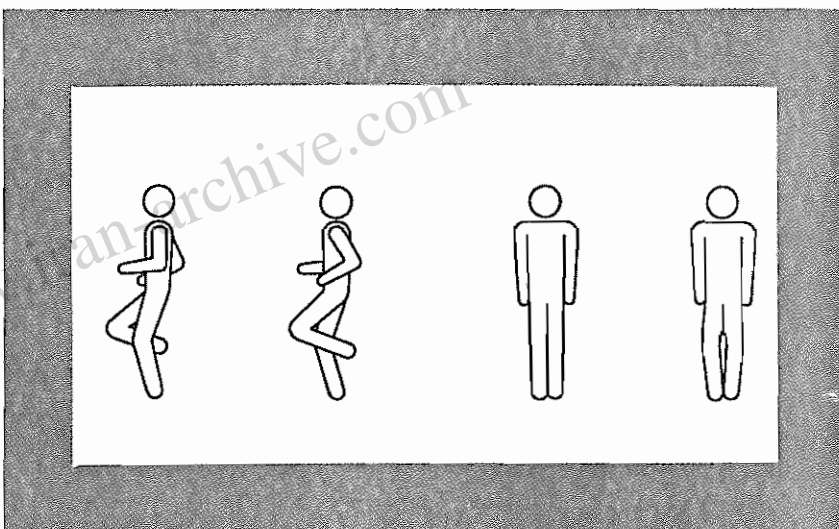
شمارش: بالا بردن پای راست و چپ در مجموع، یک مرتبه محسوب می‌شود.

### تمرین ۱۰،

#### دویدن و جهش:

شروع: راست و مستقیم بایستید، پاها را در کنار هم قرار دهید و دستها را در امتداد بدن در دو طرف آن بیاندازید. با پای چپ شروع کنید به دویدن و پاهای خود را حداقل ۱۰ سانتیمتر از سطح زمین بلند کنید.

شمارش: هر بار که پای چپ خود را از سطح زمین بلند می‌کنید، یک مرتبه محسوب می‌شود. بعد از ۵۰ شماره درجا دویدن، شروع کنید به جهش به این صورت که: پاها را در کنار هم قرار دهید و به اندازه ۱۰ سانتیمتر از سطح زمین به بالا بپرید. توجه داشته باشید، هر بار که یک پرش کامل انجام دادید، یک مرتبه محسوب می‌شود. ادامه دارد



پای خود را مشاهده کنید. آن‌گاه سر خود را بر روی زمین بگذارید و به حالت اولیه برگردید.

شمارش: هر بار که سر خود را بالا بیاورید و پنجه پای خود را مشاهده کنید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

### تمرین ۶،

#### خم کردن بالاتنه و ساقها:

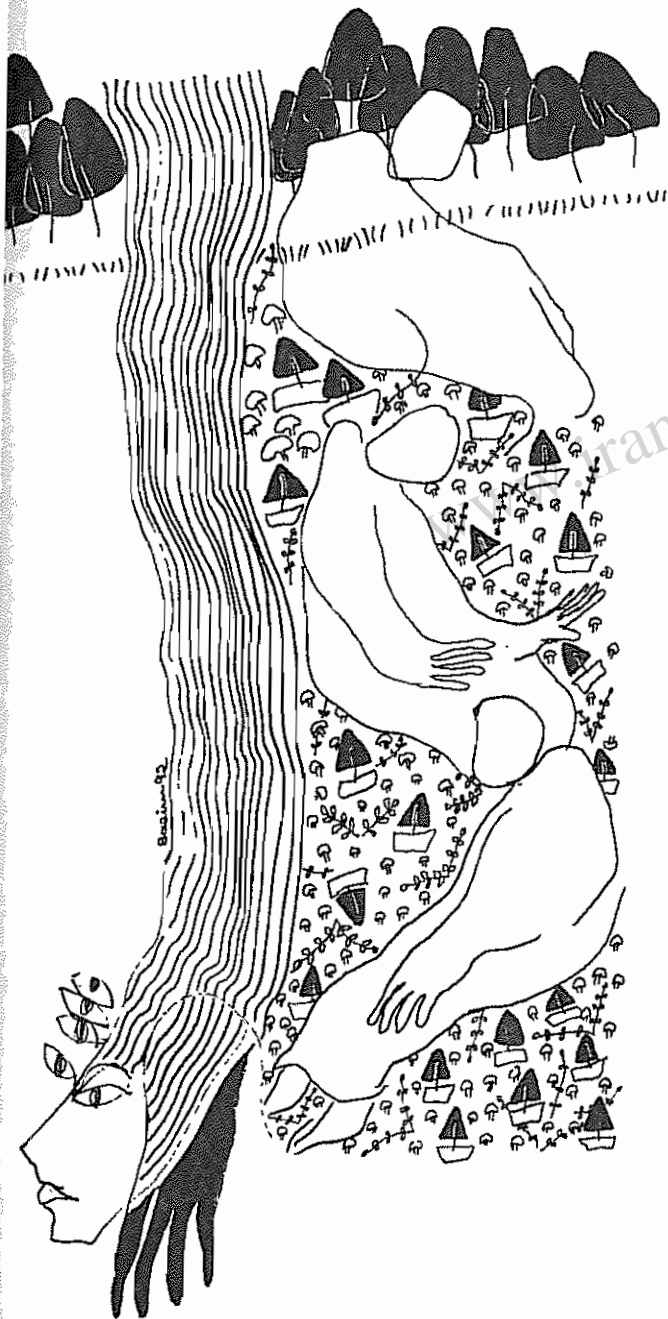
شروع: بر روی شکم بخوابید و سر خود را در امتداد بدن قرار دهید تا اندامتان کاملاً در یک خط مستقیم قرار بگیرد. دستهایتان را زیر رانهای خود قرار دهید، به طوری که

بگذارید. دستی را که در زیر بدن است، روی زمین و در امتداد بدن، بالای سر خود دراز کنید و سر خود را روی آن بگذارید. از دست دیگر به عنوان اهرمی برای حفظ تعادل بدن استفاده کنید. پایی را که در بالا قرار گرفته به اندازه ۴۵ تا ۶۰ سانتیمتر به طرف بالا ببرید. آن‌گاه دوباره به حالت اولیه بازگردید.

شمارش: هر بار که پای خود را بالا می‌برید، یک مرتبه محسوب می‌شود. نیمی از کل تمرین خود را با پای چپ انجام دهید. سپس به طرف دیگر بدن بغلتید و نیم دیگر تمرینها را با پای راست انجام دهید.



# کاغذ دیواری زرد



به ندرت اتفاق می‌افتد آدمهایی ساده و معمولی مثل من و جان بتوانند تعطیلات تابستان را در خانه‌های بزرگ قدیمی بگذرانند.

یک عمارت مستعمراتی، یک ملک موروثی، اگر از من پرسید، می‌گویم یک خانه جن‌زده، و رسیدن به اوج یک خوشبختی خیالی، ولی این یکی دیگر توقع زیادی داشتن از سرنوشت است. با این حال باید بگویم چیز غریبی در اینجا وجود دارد. اگر نه، چرا به این ارزانی اجاره‌اش دادند؟ و چرا این همه وقت، بی‌مستأجر مانده بود؟

جان به من می‌خندد، البته آدم از شوهرش چنین توقعی هم دارد. جان فوق‌العاده مادی است. هیچ اعتقادی به سرنوشت و ماوراءالطبیعه ندارد. هر چیزی را که نشود حس کرد یا تصور کرد، مسخره می‌کند.

جان پزشک است، و شاید (البته من این را به هیچ موجود جاننداری نمی‌گویم، ولی این کاغذ جان ندارد و گفتن این حرف راحت‌تر می‌کند) همین باعث می‌شود من زودتر خوب بشوم.

راستش را بخواهید، باور نمی‌کند من مریضم.

چه می‌توانم بکنم؟

وقتی یک پزشک معروف، شوهر خود آدم، به همه دوستان و آشنایان اطمینان می‌دهد که جای نگرانی نیست و فقط کمی افسردگی عصبی - کمی حالت هستریک - در آدم وجود دارد، چه می‌شود کرد؟

برادرم هم پزشک است، یک پزشک معروف؛ او هم همین نظر را دارد.

بنابراین فسفات یا فسفیت، که نمی‌دانم کدامش درست است، با آب معدنی می‌خورم، سفر می‌کنم، به هواخوری می‌روم، تریمش می‌کنم، و مطلقاً اجازه ندارم پیش از خوب شدن کار کنم.

من با آنها مخالفم.

فکر می‌کنم کار دلخواه، هیجان و تغییر برایم خوب است.

اما آدم چه می‌تواند بکند؟

مدتی برخلاف میل آنها چیز نوشتم، اما واقعاً خسته‌ام کرد. یا باید مخفیانه می‌نوشتم، یا به شدت مخالفت می‌کردند.

گاهی در عالم خیال فکر می‌کنم، در وضعی که هستم، اگر با مخالفت کمتری روبرو بودم و به جایش همفکری و انگیزه بیشتری داشتم...

اما جان می‌گوید بدترین چیز برای من این است که به وضعم فکر کنم. و راست می‌گوید، هر وقت به وضعم فکر می‌کنم، احساس بدی به من دست می‌دهد.

پس، از این موضوع می‌گذرم و درباره‌ی خانه حرف می‌زنم.

قشنگترین جاهاست. یک خانه تک که از جاده کاملاً دور است و سه کیلومتر از دهکده فاصله دارد. مرا به یاد خانه‌های انگلیسی می‌اندازد که آدم در کتابها می‌خواند، چون پرچین و حصار و دروازه

کلون‌دار و تعداد زیادی کلبه‌های کوچک جدا از هم، برای سکونت باغبان و مستخدمهای دیگر دارد.

یک باغچه پر از سبزیهای خوشمزه دارد. هیچ وقت چنین باغچه‌ای ندیده بودم، بزرگ و سایه‌دار، پر از شیارهای کرت‌دار، آلاچیقهای پوشیده از درخت‌انگور، نیمکتهای زیرش.

اینجا گلخانه هم داشت، اما حالا به کلی خراب شده. به عقیده من، مشکل قانونی داشته‌اند، اختلافی بین ورثه. به هر حال این محل سالها خالی بوده. این چیزها تصوراتم را در باره مرموز بودن خانه خراب می‌کند، ولی من اهمیت نمی‌دهم - در این خانه حالت غریبی وجود دارد - می‌توانم احساسش کنم.

حتی یک شب احساسم را به جان گفتم، اما او گفت چیزی که احساس می‌کنم، وجود جریان هواست و پنجره را بست. بعضی وقتها در مقابل جان به شدت از کوره در می‌روم. هرگز تا به حال آنقدر حساس نبودم. فکر می‌کنم دلیلش مشکل عصبی است. اما جان می‌گوید دلیلش این است که خودم را درست کنترل نمی‌کنم.

به همین خاطر، با زحمت زیاد سعی می‌کنم خودم را، حداقل جلوی او، کنترل کنم. و این خیلی خسته‌ام می‌کند. اصلاً از اطاقمان خوشم نمی‌آید. آن اطاقی را می‌خواستم که طبقه پایین است و پنجره‌اش رو به ایوان پر از گل سرخ باز می‌شود، با آن پرده‌های قشنگ چیت قدیمی، اما جان گوشش بدهکار نیست. گفت که اطاق فقط یک پنجره دارد و زیر آن برای دو تخت جا نیست، و نزدیکش اطاق دیگری هم نیست که او بردارد. خیلی دقیق و علاقه‌مند است، ممکن نیست اجازه بدهد بدون گرفتن دستورات لازم از جایم تکان بخورم.

برای هر ساعت از روزم برنامه دارم، او کاملاً از من مراقبت می‌کند، برای همین است که فکر می‌کنم آن طور که باید، از او قدردانی نمی‌کنم.

گفت فقط به خاطر من اینجا آمدیم. آمدیم چون باید استراحت کامل داشته باشم و تا می‌توانم هوای تمیز تنفس کنم.

گفت: «عزیزم، مقدار فعالیت بدنی تو بستگی به قوه و بنیهات دارد و مقدار غذایت هم بستگی به اشتهایت دارد. اما هر قدر دلت بخواهد، می‌توانی در هوای آزاد تنفس کنی.» این شد که اطاق مهد کودک در طبقه بالا را انتخاب کردیم.

اتاق بزرگی است، هواگیر، با پنجره‌هایی که به هر طرف باز می‌شود با نور و هوای فراوان. به عقیده من اول مهدکودک بوده، بعد سالن بازی شده، و بعد هم سالن ژیمناستیک. چون پنجره‌ها را به خاطر بچه‌های کوچکتر میله کشیده‌اند، و حلقه و وسایلی مثل آن هم در نیوارها کار گذاشته‌اند.

رنگ دیوار و کاغذدیواریها طوری است که انگار پسر بچه‌های مدرسه رو از آن استفاده کرده‌اند. تکه‌های بزرگی از کاغذدیواری را بالای سر تخت‌خواب تا آنجا که دست می‌رسد و در طرف دیگر اطاق، نزدیک زمین چاک داده‌اند. در عمرم کاغذدیواری به این زشتی ندیده‌ام.

از آن طرحهای موجدار بی‌نظم و ترتیبی که طراح را انگار که یک مجرم، محکوم می‌کند. آن قدر کمرنگ است که چشم در دنبال کردن نقشها به خطا می‌رود. آن قدر تکراری است که آدم را از کوره درمی‌برد و اگر انحنای ناقص و نامشخص طرح را در یک فاصله کوتاه دنبال کنی، یکدفعه با زاویه‌های باز و زشتی در یک

شیب انتحاری سقوط می‌کنند. خودشان را در تضادهای غریبی به نابودی می‌کشند.

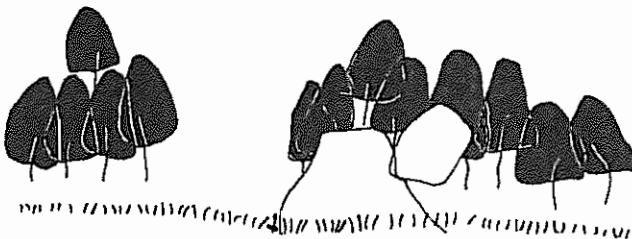
رنگش نفرت‌انگیز است، آدم را به طغیان وامی‌دارد. یک جور زرد چرک و شله‌ور که در نور کمرنگ آفتاب به طرز عجیبی بی‌رنگ می‌شود.

بعضی جاها رنگش نارنجی روشن، اما ترسناکی است. در جاهای دیگر گوگردی رنگ و رورفته است.

شک ندارم بچه‌ها از آن متنفر بودند. اگر خودم هم قرار بود مدت زیادی اینجا بمانم، از آن متنفر می‌شدم.

جان دارد می‌آید. باید جمع کنم. نفرت دارم از این که من یک کلمه بنویسم.

دو هفته است که ما اینجا هستیم و از همان روز اول تا به حال میلی به نوشتن نداشتم. ولی الان، این بالا، در این مهد کودک



نفرت‌انگیز، کنار پنجره نشسته‌ام و با اینکه رمقی ندارم، هیچ چیز نمی‌تواند مانع نوشتنم بشود، هر قدر دلم بخواهد.

جان صبح تا شب بیرون است، حتی بعضی شبها هم که مریض بدحال داشته باشد، بیرون می‌ماند.

چه خوب که من مریض بدحال نیستم.

اما این ناراحتیهای عصبی بدجوری آدم را افسرده می‌کند.

جان واقعاً نمی‌داند چه رنجی می‌کنم.

فقط می‌داند دلیلی برای رنج کشیدن وجود ندارد و همین راضیش می‌کند.

البته مسئله، فقط ناراحتی اعصاب است. اما تأثیرش روی من همین قدر بس که دیگر نمی‌توانم به کارهای روزانه‌ام برسم.

قصدم این بود که به جان کمک کنم، باعث آسایش و راحتیش باشم و حالا فقط یک بار اضافی هستم!

هیچکس نمی‌داند برای انجام کارهای کوچکی که من می‌کنم، چه تلاش بزرگی لازم است. لباس پوشیدن، سرگرم شدن، چیزی خواستن.

شانس آوردیم که مری با بچه خوب است، بچه به این نازنینی! و با این حال نمی‌توانم با او باشم. عصبیم می‌کند.

خیال می‌کنم جان هیچ وقت در عمرش عصبی نشده است. به من می‌خندد. به این کاغذدیواری زرد هم همین طور.

اول می‌خواست اطاق را تعمیر کند، اما بعد گفت همین طور که هست برای من بهتر است. گفت برای یک مریض عصبی هیچ چیز

می‌کنم.

بعضی وقتها فکر می‌کنم اگر حالم آن‌قدر خوب بود که می‌توانستم بنویسم، این کار باعث می‌شد فشار افکارم را تخلیه کنم و آرام بگیرم، اما هر وقت سعی می‌کنم، خسته می‌شوم.

از اینکه هیچکس راجع به کارم اظهارنظری یا کمکی نمی‌کند، دلسرد می‌شوم. جان می‌گویم. وقتی حسابی خوب شدم از پسرعمو هنری و جولیا دعوت می‌کنیم بیایند و مدتی پیش ما بمانند، اما می‌گویم دعوت از آن آدمهای شلوغ پیش از خوب شدنم، مثل آن می‌ماند که موشک زیر بالشم آتش کند.

کاش زودتر خوب می‌شدم.

اما نباید به آن فکر کنم. کاغذ دیواری جوری به من زل زده که انگار می‌داند چه اثر بدی رویم می‌گذارد.

آنجایی که کاغذ کنده شده و مثل یک گردن شکسته آویزان مانده، دو نقطه شبیه به هم وجود دارد. انگار دو چشم بی‌بازی شکل، وارونه به آدم نگاه می‌کند. بی‌ربطی و یکنواختی طرح کاغذ واقعاً عصبیم می‌کند. خطها به بالا و پایین و چپ و راست می‌خزند و آن چشمها بدون اینکه مژه بزنند، همه جا هستند. یک جا هست که دو تکه کاغذ با هم جور نیستند. آنجا دو چشم در تمام طول خط بالا و پایین می‌روند در حالی که دایم یکی بالاتر از دیگری است.

هیچ وقت در یک چیز بی‌جان این همه تأثیر ندیده بودم و همه‌مان می‌دانیم چقدر گویاست. عادت کرده بودم مثل یک بچه، بیدار دراز بکشم و بیشتر از آنچه که بچه‌ها در یک مغازه اسباب‌فروشی می‌بینند، در این دیوار خالی و اثاثیه ساده، سرگرمی و وحشت ببینم.

یاده می‌آید گره‌های میزتوالت بزرگ و کهنه‌مان مثل چشمهایی بودند که با مهربانی چشمک می‌زدند و یک صندلی بود که همیشه مثل یک دوست قوی به نظرم می‌آمد. احساس می‌کردم که اگر اثاثیه اطاق بیشتر از این مرا بترسانند می‌توانم بهم روی آن صندلی و در آمان باشم.

اثاثیه این اطاق هرچه باشد، ناهماهنگ نیست، چون ناچار شدیم همه آنها را از طبقه پایین بیاوریم. شک ندارم وقتی که از این اطاق به جای سالن بازی استفاده می‌کردند، مجبور شده‌اند همه اثاثیه را بیرون ببرند. خرابکاری بچه‌ها در این اطاق بی‌نظیر است.

همان‌طور که قبلاً گفتم، کاغذ دیواری گله به گله پاره شده، اما سفت و سخت به دیوار چسبیده، کاغذ دیواری مثل نفرت مقاوم است.

می‌رسیم به کف اطاق که خراش خورده و کنده شده و تراشه‌تراشه شده.

گچه‌های پای دیوار جابه‌جا کنده شده، و این تختخواب بزرگ و سنگین که تنها اثاثیه اطاق بود، انگار از جنگ برگشته.

ولی من به هیچکدام از این چیزها اهمیت نمی‌دهم، فقط کاغذ دیواری.

خواهر جان دارد می‌آید. چه دختر نازنینی است، چه قدر هم به من اهمیت می‌دهد!

نباید مرا در حال نوشتن ببیند.

او یک کدبانوی کامل و علاقه‌مند به کار است. هیچ کاری را بیشتر از خانه‌داری دوست ندارد. مطمئنم که به نظر او نوشتن مرا مریض کرده است.

اما وقتی بیرون بروم، می‌توانم بنویسم، وقتی از پنجره ببینمش که از خانه دور شده.

یکی از پنجره‌ها مسلط به جاده است، جاده قشنگ سایه‌دار و



بدرتر از این نیست که به چنین خیالاتی میدان بدهد.

گفتم بعد از عوض کردن کاغذ دیواری نوبت تختخواب سنگین می‌رسد، بعد هم میله‌های پنجره‌ها و بعد هم در نرده‌های بالای پله‌ها، و همین‌طور ادامه خواهد داشت. گفتم: «تو می‌دانی که اینجا برایت خوب بوده و در حقیقت، عزیزم لزومی نمی‌بینم خانه‌ای را که فقط برای سه ماه اجاره کرده‌ام، نو کنم.»

گفتم: «پس اجازه بده بروم طبقه پایین. طبقه پایین اطاقهای به آن قشنگی دارد.» بعد مرا بلند کرد و «اردک کوچولوی نازنین» صدایم کرد و گفتم اگر بخواهم حاضر است به زیرزمین برود و علی‌رغم شرایط اجاره‌نامه، آنجا را بدهد برایم سفید کند.

راجع به تختخواب و میله پنجره‌ها و چیزهای دیگر، حق با اوست.

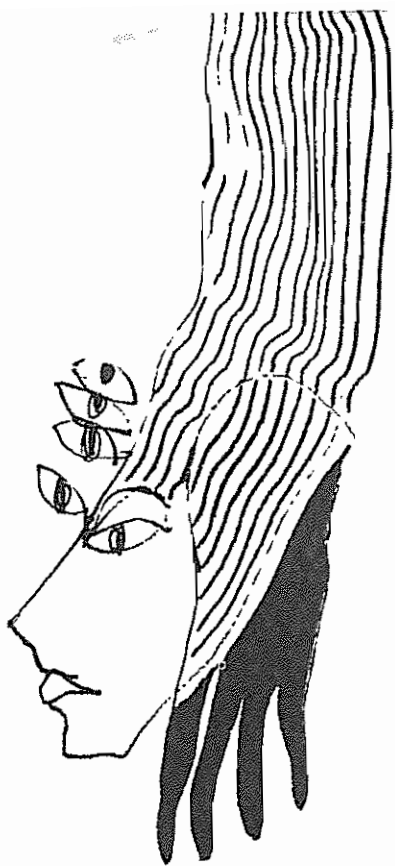
این اطاق راحت و هواگیر است و هر کسی آرزویش را دارد. من هم دیگر آن قدر احمق نخواهم بود که به خاطر هوی و هوس خودم او را ناراحت کنم.

من واقعاً دارم شیفته این اطاق بزرگ می‌شوم، همه‌چیزش، به جز آن کاغذ دیواری وحشتناک.

از یکی از پنجره‌ها می‌توانم باغ را ببینم. آن آلاچیقهای سایه‌دار و مرموز، گل‌های خودرویی از مدافتاده، و بوته‌ها و درخت‌های درهم پیچیده.

از پنجره دیگری، چشم‌انداز زیبایی دارم به ساحل و یک اسکله کوچک شخصی که متعلق به همین ملک است. جاده باریک و سایه‌دار قشنگی از در خانه به آنجا کشیده شده. همیشه در عالم خیال مردمی را می‌بینم که در این جاده‌ها و آلاچیقها قدم می‌زنند، اما جان به من هشدار داده است که اصلاً به خیالهایم میدان ندهم. می‌گوید با عادت داستان‌پردازی و قوه تخیلی که من دارم، ضعف عصبی باعث می‌شود دستخوش خیالهای هیجان‌انگیز بشوم. بنابراین باید به کمک اراده و حسن نیت جلوی این تمایلم را بگیرم. من هم سعی خودم را





بادگیر. یکی هم رو به دهکده باز می‌شود. چشم انداز آن هم قشنگ است، پر از درختهای بزرگ نارون سرخ و علفزارهای مخملی. این کاغذدیواری طرحهای فرعی هم دارد که سایه‌روشنشان فرق می‌کند، به شکل خاصی آدم را آزار می‌دهند، چون فقط در نور معینی دیده می‌شوند، در غیر این صورت واضح نیستند. اما جاهایی که طرحها واضح هستند، می‌توانم اندام بی‌شکلی را بینم که به طرز غریبی آدم را پریشان می‌کند. می‌بینم که دزدکی پشت آن طرحهای ابلهانه که توی ذوق می‌زند، در حرکت است. خواهر جان دارد از پله‌ها بالا می‌آید!

خوب، چهارم ژوئیه هم گذشت. همه رفتند و من خیلی خسته‌ام. جان فکر کرد، شاید آمدن چند نفر مهمان برایم خوب باشد. برای همین مادر و نیل و بچه‌ها آمدند و یک هفته پیش ما ماندند. البته من هیچ کاری نکردم. این روزها چینی به همه کارها می‌رسد.

ولی من هم همان قدر خسته شدم. جان می‌گوید اگر زودتر خوب نشوم، پاییز مرا پیش ویر می‌چل می‌فرستد.

ولی من اصلاً دلم نمی‌خواهد آنجا بروم. دوستی داشتم که مریض او بود، می‌گفت درست مثل جان و برادرم است، تازه از آنها هم بدتر.

از این گذشته، رفتن پیش او تعهد می‌آورد.

احساس می‌کنم هیچ چیز ارزشش را ندارد تا پشت دستم را بگیرم کسی کتک بزند. من هم که بدجووری بداخلاق و اهل دعوا شده‌ام.

بی‌خود و بی‌جهت گریه می‌کنم، و بیشتر وقتها گریه می‌کنم. البته وقتی جان یا کس دیگری اینجاست گریه نمی‌کنم، فقط وقتی تنها هستم.

و این روزها اغلب تنها هستم. جان اکثراً به خاطر مریضهای بدحالتش شهر می‌ماند، و چنی خوب است، هر وقت بخوام تنها می‌گذارد.

کمی در باغ یا آن جاده قشنگ قدم می‌زنم، در ایوان، زیر سایه گل سرخها می‌نشینم و مدت زیادی اینجا دراز می‌کشم. با وجود کاغذ دیواری دارم کم‌کم عاشق این اطاق می‌شوم، شاید به خاطر خود کاغذ دیواری، در مغزم جا گرفته است.

اینجا، روی این تخت بزرگ غیرمنقول، که فکر می‌کنم به زمین می‌خس کرده باشند، دراز می‌کشم و ساعتها این طرح را دنبال می‌کنم. مطمئن باشید به اندازه ورزش کردن فایده دارد. از پایین شروع می‌کنم، از آن گوشه‌ای که دست نخورده و برای هزارمین بار تصمیم می‌گیرم طرح بی‌معنی را دنبال کنم تا بالاخره نتیجه‌ای بگیرم. من از طراحی چیز زیادی نمی‌دانم، اما می‌دانم که این طرح بر اساس هیچکدام از اصول نور و سایه، تناوب، تکرار، تقارن، یا هر چیز دیگری که تا حالا شنیدم، کشیده نشده. البته تکرار شده، اما فقط در عرض کاغذ نه جور دیگری.

اگر خوب نگاهش کنید هر تخته عرضی هم منحصر به فرد است. انحنای بادکرده و تزئینات گل‌دار، باسمة مبتذل سبک رومی، انگار کسی مبتلا به جنون الککل آن را کشیده باشد تلوتلوخوران بالا و پایین می‌رود و در میان ستونهای هذیان حبس می‌شود.

اما، از طرف دیگر به طور مورب در تناوب هستند، و طرحهای پخش و پلا با موجهای کج و شیب‌داری از زمینه خارج می‌شوند،

مثل دسته بزرگی خزه دریایی که توی گل و لای غلت بخورند. شکل کلی طرحها افقی است، یا حداقل این طور به نظر می‌رسد. و من خودم را خسته می‌کنم تا ترتیب سمت‌گیری طرحها را تشخیص بدهم.

برای حاشیه تزئینی، از خطوط افقی عرض کاغذ استفاده شده و این خودش بیشتر آدم را سردرگم می‌کند.

یک طرف اطاق هست که به کلی دست نخورده است. وقتی نورهای متقاطع بی‌رنگ می‌شوند و آفتاب کم‌رنگ عصر مستقیماً به آن می‌تابد، می‌توانم بالاخره اصل نور و سایه را کم و بیش تصور کنم. تناقضهای تمام‌شدنی خطوط ظاهراً بر محور یک نقطه مشترک شکل می‌گیرند و در اطراف شیب تندى با همان گيجی و گنگی کل طرح، ازدحام می‌کنند.

دنبال کردن این خطها خسته‌ام می‌کند. بعدش دلم می‌خواهد چرتی بزنم.

نمی‌دانم چرا باید این چیزها را بنویسم.

نمی‌خواهم بنویسم.

احساس می‌کنم نمی‌توانم.

و می‌دانم به نظر جان بی‌معنی است، اما باید آنچه را احساس می‌کنم و از ذهنم می‌گذرد یک جورى بیان کنم. رها می‌شوم!

اما تلاش برای این کار بیشتر از احساس رهاشدنی است که عایدم می‌شود.

این روزها اغلب خسته و بی‌حالم و بیشتر از همیشه دراز می‌کشم.

جان می‌گوید نباید رmqم را از دست بدهم و ادا دارم کرده روغن‌ماهی و یک‌عالمه آب‌معدنی و دوا و مخمر آبجو و گوشت‌های مخصوص بخورم.

جان نازنین من! با دل و جان دوستم دارد و متفکر است از اینکه ببیند من مریضم. دیروز سعی کردم صدقانه و منطقی با او حرف بزنم





راه می‌رود. اصلاً از آن خوشم نمی‌آید. کم‌کم به این فکر می‌افتد کاش جان مرا از اینجا ببرد. حرف‌زدن با جان، در بارهٔ خودم، کار خیلی سختی است، او خیلی عاقل است و چون مرا خیلی دوست دارد. اما دیشب سعی خودم را کردم. مهتاب بود. نور ماه مثل نور خورشید همه جا می‌تابید. گاهی از دیدن نور ماه نفرت دارم، آهسته می‌خزد و همیشه یکی از پنجره‌ها وارد می‌شود.

جان خوابیده بود و دلم نمی‌خواست بیدارش کنم، بی‌حرکت نور مهتاب را روی کاغذ دیواری موجدار تماشا کرده، اینکه احساس غریبی به من دست داد. پیکر بی‌رمقی که پشت کاغذ بود، کاغذ را تکان داد، انگ می‌خواست بیرون بیاید.

آرام از جایم بلند شدم و رفتم تا به کاغذ دست بزنم و مطمئن شوم که کاغذ واقعاً تکان خورده است. وقتی برگشتم جان بیدار بود گفت: «چی شده دختر کوچولو؟ این‌طور راه نیفت، سر می‌خوری.»

فکر کردم برای حرف‌زدن فرصت خوبی است. به او گفتم این در حقیقت حالم بهتر نمی‌شود و دلم می‌خواهد مرا از اینجا ببرد. گفتم: «چرا عزیزم؟ قرارداد اجارهٔ ما سه هفتهٔ دیگر تمام می‌شود و دلیلی نمی‌بینم پیش از آن، از اینجا برویم.» «تعمیرات خا خودمان تمام نشده و به هیچ وجه برایم ممکن نیست حالا از این بروم. البته اگر تو در خطر بودی حتماً این کار را می‌کردم، و باید می‌کردم، ولی تو واقعاً حالت بهتر شده عزیزم، چه این را بفهمی چه نفهمی. من پزشکم، عزیزم، و این را می‌فهمم. تو چاقتر شدی رنگ‌ورویت جا آمده، اشتهایت هم بهتر شده. من واقعاً خیالم ا بابت تو راحت‌تر شده.»

گفتم: «اصلاً چاقتر نشدم، نه آن‌طور که تو می‌گویی. اشتهایم ه شاید بهتر شده باشد ولی فقط شبها که تو هستی. روزها که نیستی خیلی بدتر است.»

از سر لطف خندید و گفت: «خداوند قلب کوچولوی او را حفظ کند. هر وقت دلش بخواد مریض می‌شود! ولی حالا بیا از نور این مهتاب استفاده کنیم و بخوابیم و صبح در این باره صحبت کنیم.»

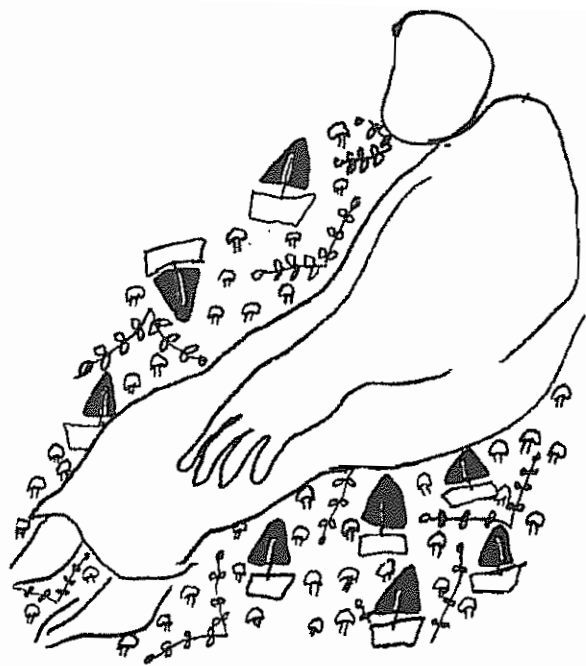
با دلتنگی پرسیدم: «صبح جایی نمی‌روی؟»

«چرا نروم؟ عزیزم مگر می‌توانم نروم؟ فقط سه هفته مانده، بعدش تا چنی خانه را مرتب کند، چند روز با هم به مسافرت می‌رویم. عزیزم تو واقعاً حالت بهتر شده.»

گفتم: «شاید وضع جسمیم بهتر شده باشد» اما فوراً حرفم را قطع کردم. راست نشسته بود و با چنان بدخلقی و سرزنشی نگاهم می‌کرد که دیگر یک کلمه هم نتوانستم حرف بزنم.

گفتم: «عزیز من، از تو تقاضا می‌کنم به خاطر من، به خاطر بچه‌مان، و به خاطر خودت، هرگز اجازه نده یک لحظه هم که شده، این فکر به مغزت خطور کند. برای حال تو هیچ چیز خطرناکتر از این نیست. این یک خیال پوچ و بی‌معنی است. به عنوان یک پزشک به حرفم اعتماد نداری که می‌گویم حالت بهتر است؟»

به این ترتیب دیگر در این باره چیزی نگفتم. و به زودی هر دو خوابیدیم. اول فکر کرد من خوابیدم، اما نخوابیده بودم. ساعتها دراز کشیدم و سعی کردم بفهمم پشت و روی کاغذ با هم تکان خورد، یا جداجدا تکان خورد!



و بگویم چقدر دلم می‌خواهد اجازه بدهد به دیدن پسرعمو هنری و جولیا بروم.

اما گفتم قادر به این کار نیستم، و اگر هم بروم. نخواهم توانست ماندن در آنجا را تحمل کنم. و من نتوانستم در موضع مناسبی قرار بگیرم چون پیش از تمام شدن حرفهایم، زدم زیر گریه.

کم‌کم فکر کردن مستقیم به هر چیزی، دارد برایم مشکل می‌شود. گمان می‌کنم علتش همین ضعف عصبی باشد.

و جان نازنین، مرا بغل کرد و از پله‌ها بالا برد و روی تخت خوابانید و آن قدر پهلویم نشست و کتاب خواند تا سرم سنگین شد و خوابم برد.

گفتم که عزیز و دلبنده هستم، و همه چیز او هستم و باید به خاطر او مواظب خودم باشم تا حالم خوب شود.

می‌گویند هیچکس به جز خودم نمی‌تواند در بیرون آمدن از این حال، مؤثر باشد. باید به کمک اراده خودم را کنترل کنم و اجازه ندهم هیچ خیال احمقانه‌ای مرا به خودش مشغول کند.

یک دلخوشی دارم. اینکه بچه حالش خوب است و مجبور نیست در این مهدکودک با این کاغذ دیواری وحشتناک زندگی کند.

اگر ما از این اطاق استفاده نمی‌کردیم، آن بچه بیچاره باید استفاده می‌کرد. چه شانس آورد که خلاص شد. اگر همهٔ دنیا را هم به من می‌دادند حاضر نبودم بچه‌ام، آن موجود کوچک و تأثیرپذیر، در چنین اطاقی زندگی کند.

تا به حال به این موضوع فکر نکرده بودم، اما شانس آوردم که جان مرا اینجا نگه داشت. می‌دانید تحمل ایسجا برای من خیلی آسانتر است تا برای یک بچه.

البته، دیگر هیچوقت حرفش را با آنها نمی‌زنم، اما همچنان مشغول تماشا هستم.

در این کاغذ چیزی هست که هیچکس جز من نفهمیده و نخواهد فهمید.

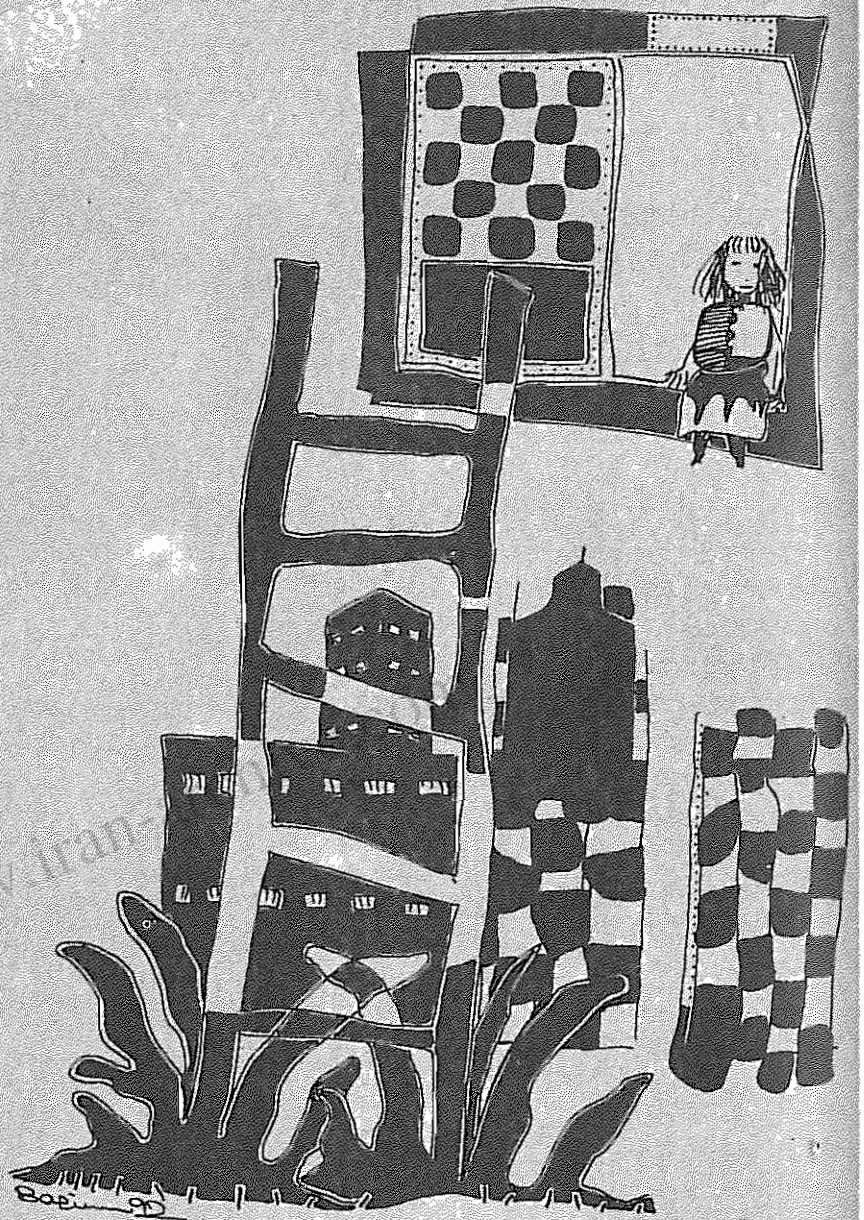
پشت آن طرح بیرونی، شکل‌های مبهم روز به روز واضحتر می‌شوند.

همیشه همان یک شکل است، منتها خیلی بزرگ.

مثل هیئت زنی است که دولا شده و پشت کاغذ چهار دست و پا



فرض مسئله بود!  
خواستیم دست نیلوفر  
به پنجره نرسد...  
پرستو هم  
زیر شیروانی  
آشیانه نکرده بود  
چه تفریح کودکانه‌ای  
بالارفتن از آسانسوری  
که ظرفیت انتظار را نداشت...  
در جستجوی سر بلندیا  
همه سر بزیری درخت را  
زیر پا گذاشتیم  
قلمرو کیوتر را  
زیرورو کردیم  
و دستهامان  
پرواز را نشانه گرفت...  
سر بلندیا  
اقا  
از ما کرجیدند...  
... و برای نگفتن از آسمان  
بهبانه آوردیم  
- به بهانه ریزش مدام نور -  
و چترها پناهمان دادند...  
در جستجوی سر بلندیا  
نگاهمان را بلند کردند  
و کلاهمان  
درگیر بوته‌های هندوانه شد...  
... و در ادامه سر بلندیا  
در ماه  
بیاده شدیم  
پای کوبیدیم  
و گشاهامان  
به عارض معشوق  
تهدت بست...  
و عکس فضانوردان را  
بزرگ کرده‌ایم  
در جستجوی سر بلندیا  
یک چهارپایه پیدا شد  
عروسکی  
بشت پنجره روئید  
...  
و سرافتکده از نیافتن سر بلندیا  
...  
آی نیلوفرها  
سر بلندیا را  
ندیده‌اید؟



طراح مد  
آستین را بالا برد  
بلندپروازی را  
دامن زد  
و ادامه سر بزیری را  
قیچی کرد...  
در جستجوی سر بلندیا  
به آسمانخراش خیره شدیم  
و حدس زدیم پله‌هایش را  
و ارتفاع...

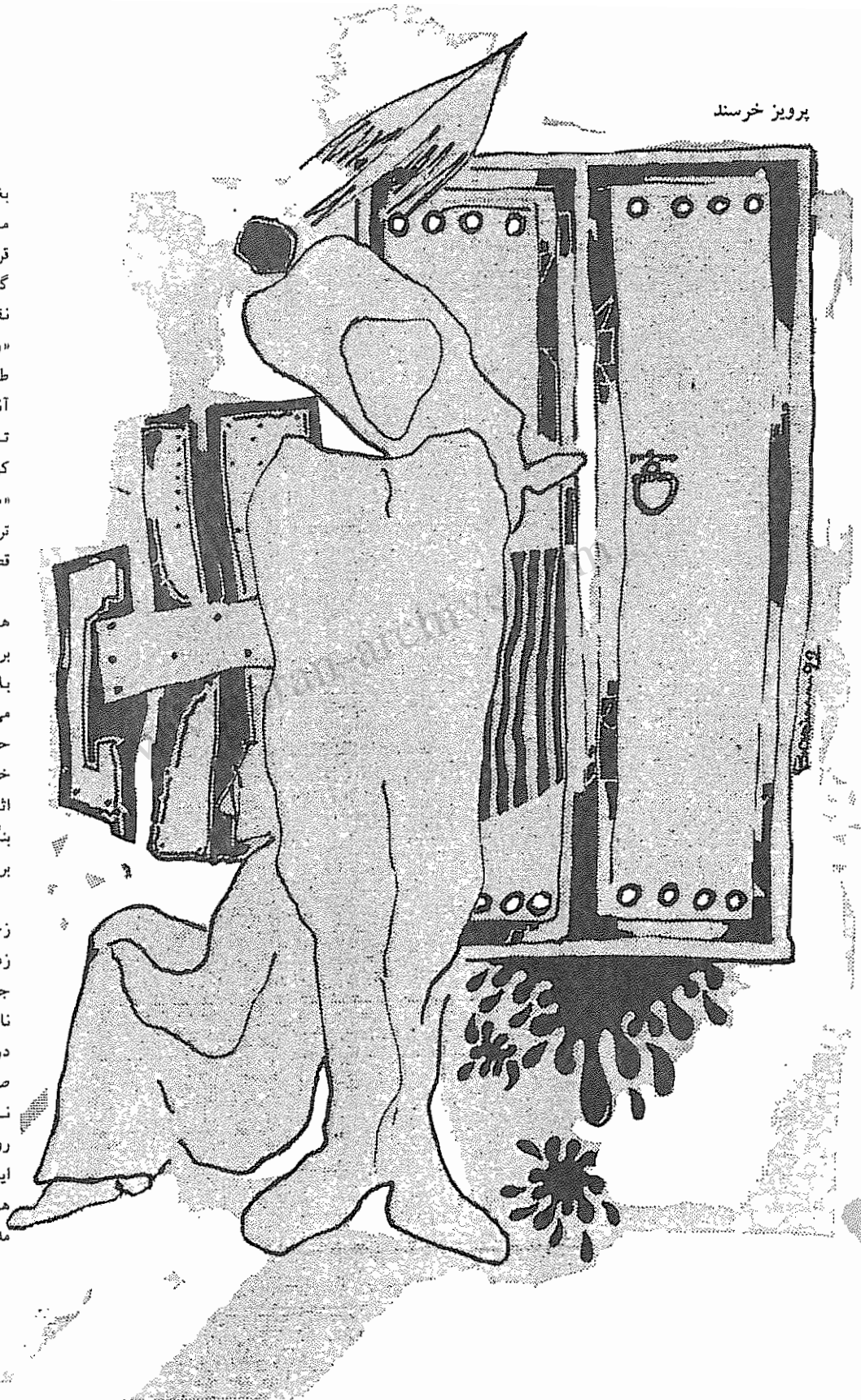
سوزان نمالی

## قلم و کیوتر



به دلیل حاکمیت حب  
 بغضا و وفور بدگویی  
 مدیحه سرایی و مجیزگویی و  
 قرض دادن و به انتظار نان بزرگتر  
 گرمتری نشستن، در بسیاری از نقد  
 نقدواره‌ها، خوشحالم که خا  
 «روانی‌پور» را نه می‌شناسم و  
 طرحی از او در ذهن دارم. پ  
 آنچه به عنوان نقد، یا بهتر بگو  
 تحلیل و مثلاً تفسیر بر دو قه  
 کوتاه آغازین کتاب، یعنی «کنیز و»  
 «شب بلند» می‌آید، تنها بازتاب د  
 تراشده و صیقل‌دهنده‌ای است؛  
 قصه او بر جانم ریخته است. هم  
 اگر نویسنده کنیز و دشمن م  
 هم باشد، باز تفاوتی نمی‌کند و  
 برداشت من نمی‌تواند تأثیری داش  
 باشد. چرا که بارها گفتم و ب  
 می‌گویم که حساب مؤثر و اثر، د  
 حساب جداگانه است. اگر از فلا  
 خوشمان نمی‌آید، دلیلی ندارد ک  
 اثر خویش را هم با نگاه نفره  
 بنگریم و نفرتی را که از او داریم  
 بر سر اثرش بگویم.

دو قصه کنیز و شب بلند،  
 زخم کهنه و چرکین وجودم نیست  
 زده‌اند و همراه با دردی که د  
 جانم ریخته‌اند، امکان گریستن  
 نالیدنم بخشیده‌اند و با بیدارکرد  
 درد کهنه سالیان، روح و ذهنم  
 صیقل زده‌اند و به جایی راه  
 نموده‌اند که بتوانم با خود  
 روراست و صادق باشم. پس ب  
 اینکه نویسنده را نمی‌شناسم، -  
 همچنان که به هنگام خواندن کتاب  
 مدام تحسینش می‌کرده‌ام - سپاس



می‌گویم که با قصه‌هایش امکانم داده است که خواب خود و همجنسانم را بشکنم و در اوج حماسه‌سراییهای جنسی مردان - در دنیای مردسالار - از مادران و خواهران و دختران و زنان دنیایم دفاع کنم.

لازم به یادآوری است که در این تحلیل‌واره کوشیده‌ام آن‌قدر از متن استفاده کنم که با نوشته‌های متصل‌کننده بتوانم پیامی را که گرفته‌ام و برداشت و دریافتی را که داشته‌ام، به خواننده منتقل کنم. بنا را بر این گذاشته‌ام که خواننده نه قصه‌ها را خوانده است و نه کتاب را در اختیار دارد. پس وظیفه خود دانسته‌ام به گونه‌ای بنویسم که خواننده، قصه‌ها را در پیش رو داشته باشد و با نوشته‌هایم - که بسیار هم اندک است - فقط حرکت را آغاز کند.

با تقدواره یا تحلیل‌گونه‌ام کوشیده‌ام که هیچ فکر و عقیده خاصی را به خواننده تحمیل نکنم. فقط وجودش را از اشتیاق جستن و یافتن و خواندن بیانم و به سوی کتابخوانی و به جستجوی کتاب بفرستم، که معتمد در اینجا و در این زمان و در این حوزه فرهنگی که زندگی می‌کنیم، این بزرگترین و مهمترین وظیفه منتقد و تحلیلگر معتمد و مسئول و دوستدار راستین مردم و زمانه و فرهنگ خویش است.

\*\*\*

«کنیز» مرده بود

و اگر «گلپر»...

«کنیز» مرده بود. مریم از مدرسه که به خیابان رسید، مرده‌های دم عرق‌فروشی «توکلی» را دید که چادر زنی را که پایش از جوی کنار خیابان بالا آمده بود، می‌کشیدند و از خنده ریه می‌رفتند. عرق‌فروشی کنار خیابانی بود که چند صد متر آن طرفتر از مدرسه مریم می‌گذشت. زنگ مدرسه که زده می‌شد، بچه‌ها به خیابان می‌ریختند. زنده‌های آبادیهای نزدیک هر کدام با زنبیل پر از بازار می‌آمدند و به عرق‌فروشی که می‌رسیدند، تف می‌انداختند و راهشان را کج می‌کردند. روبه‌روی عرق‌فروشی میدان خاکی بزرگی بود که هر روز غروب، مردها در گوشه و کنارش دور هم جمع می‌شدند، سر بطریها را با کف دست می‌پرانندند و با پاکتی پسته خستگی روزانه را از تن دور می‌کردند.

مریم حس کرد که پاهایش برای جلورفتن جانی ندارد. انگار چیزی در دلش رمیده بود. دستی به پهنای دست تمام آدمهای میدان گلویش را می‌نشرد. چشمانش می‌سوخت. دلشوره‌ای غریب آزارش می‌داد. جمعیت هر لحظه زیادتر می‌شد. مردی با صدای بلند کل می‌زد. دیگری بشکن‌زنان قنبل می‌چناند. چند تایی زن آن دورتر ایستاده بودند و زیرپوزی می‌خندیدند. حمالهای بازار انگار جن خبردارشان کرده باشد، با جلهای خاکی بدرنگ، سروکله‌شان

پیدا شده بود. نیش همه باز بود و چشمهایشان برق می‌زد. گرمای آفتاب تن را می‌سوزاند. صدای موجهای دریا که به ساحل می‌خوردند، از دوردست می‌آمد.

می‌بینید که کتاب با قصه قوی، دردناک، انسانی و ویرانگر، «کنیز» که نام کل کتاب است، آغاز می‌شود و کنیز نه قصه که شلاق است. نه دست زنانه نویسنده، که دست بزرگ و سنگین و پنه‌بسته زمانه است که بر گونه‌های یخزده و سیاه‌شده‌ات نواخته می‌شود. و «تو»ی خواننده پیش از آنکه بفهمی چه اتفاقی افتاده است، می‌خوانی: «کنیز مرده بود» و قبل از آنکه بتوانی بدین سبلی سنگین خواب‌شکن مرگ اعتراض کنی، با مرهمی از مهر و عشق و عصمت و پاکتی، با نامی که نماد مادری و معصومیت و بکارت است، آرام می‌گیری و درمی‌مانی که اشکهایی که بر گونه‌های سرخ و سیاه‌شده از سبلی و سرمای می‌لغزد و فرو می‌ریزد، اشک درد است یا مهربانی و همدردی، یا نشانه‌ای از دردی عجیب و ناشناخته.

اولین جمله قصه، هم بر هر چه که هست، نقطه پایان می‌گذارد و هم آغاز تمامی دردها و دلمهای چرکین دنیایی است که تو را خواسته و نخواسته در آن به صخره عظیم و کوهار «بودن» زنجیر کرده‌اند. نویسنده با جمله خبری «کنیز مرده بود» مثل اینکه می‌خواهد بگوید، برخلاف تصور خلیها، این نه پایان که آغاز ماجراست. مسأله

مهم، مرگ کنیز نیست. که به قول ارنست همینگوی: «همه داستانها اگر ادامه یابند، به مرگ ختم خواهند شد، اگر نویسنده‌ای این حقیقت را کتمان کند، نویسنده‌ای راستین نیست.»

«روانی‌پور» نه تنها کتمان نمی‌کند که حتی حرف جناب همینگوی را - به سبک ما شرقیان - تصحیح می‌کند و می‌گوید: به قول خود شما غربیان، با آن امواج پایان‌ناپذیری که با جادو و جادوگران سینما، به شرف سرازیر کردید و این دروغ و خیانت را چنان اصلیت و رسمیت دادید که وقتی قهرمانان فیلم به هم می‌رسند و خانه و زندگی نو می‌ساختند و تولد خانواده‌ای جدید را اعلام می‌کردند، - مثل تمام قصه‌های مادر بزرگ، همه به آرزوهایشان می‌رسند و کسی، حتی به مرگ طبیعی و به دلیل پیری هم نمی‌مرد - می‌گفتید این فیلم و قصه‌ای خوش‌پایان و باصطلاح خودتان خوش‌فرجام (Happyend) است و طبیعی بود که در چنین فیلم و قصه‌هایی، همه، داستان «وصل» است و انکار «فصل». سخن از جاودانگی و دوام قدم باهم‌بودن و ماندن و رسیدن به نیکبختی و نیکبخت‌ماندن است. دنیایی که با گرسنگی و بیماری و مرگ بیگانه است یا دیرشدن یکی، دو، سه ساعت غذا را گرسنگی می‌پندارد و اگر خیلی بخواهد با گرسنگان احساس همدردی کند، از وعده‌ای خوردن

# کنیز، نه قصه که شلاق است!





خودداری می‌کند و خیال می‌کند که عمق گرسنگی و حال گرسنگان را دریافته است.

در قصه‌های عامیانه، در فیلمهای خوش‌فرجام، در داستانهایی سرگرم‌کننده، در باهم‌نشینیها و شب‌زنده‌داریهای جمعی، مرگ حضور ندارد یا در حقیقت حاضر است، اما همه می‌کوشند بر وجود تکثیرشونده او که در هر صدا و نگاه و حرکت و زاویه‌ای خود می‌نماید و هشدار می‌دهد، چشم ببندند و نبینند. اما با ندیدن و انکار کردن، هیچ چیز عوض نمی‌شود و شتر مرگ بر در هر خانه‌ای می‌نشیند و اگر چنان که هست، محسوس و ملموس و هول‌انگیز نمی‌نماید به این دلیل ساده است که چنان پراکنده و دور هجوم می‌آورد و جان آدمیان را درو می‌کند که هر کسی چنان می‌پندارد که تنها دیگرانند که می‌میرند.

در قصه‌های خوش‌فرجام مادرزنگها که قهرمان قصه با دب و جن و پری و با هر خطر احتمالی - و حتی در زندگی واقعی، نامحتمل و بسیار کوچکتر و ضعیفتر از آنکه و آنچه در قصه‌های مادرزنگ تعریف می‌شود - رویاروی قرار می‌گیرد و تا مرز مرگ و نابودی می‌رود، اما در نهایت به پیروزی می‌رسد و از خطر می‌رهد، به این دلیل بشری است که انسان گرچه لقمه ناگزیر مرگ و گور است، اما وظیفه او زندگی است و مبارزه با نیروهای اهریمنی مرگ و گرسنگی و بیماری.

قصه‌های خوش‌فرجام مادرزنگها - برخلاف فیلمهای باصطلاح Happy end هالیوودی - قصدشان فریب ما نیست، بلکه می‌خواهند غولها و دیوها و جادوگران افسانه‌ای را نیز در برابر قدرت بالقوه آدمی درهم بشکنند و با پیروزکردن انسان، زندگی و مبارزه و گذشتن از جنگل و دره و دشت و راههای پرخطر و مخاطره را، هم هشدار دهند و هم دل پیکارمان بخشند. اما سینما، داعیه تصویر زندگی را دارد. به عنوان هنر هفتم و

به اعتقادی، آمیزه تمامی هنرها، سینما قصه‌گوی بچه‌ها نیست و با صرف آن همه مخارج - و همه هم از آخرین قطره‌های مزد مزدوری و کار و رنج ما - نمی‌تواند و نباید قصه‌های خواب و فراموشی بسازد. رسالت هنر، خواب و رام کردن انسان نیست، بل شکستن و آشفتن خواب است.

در مجموعه «کنیزو»، منیرو روانی‌پور، قصه‌نویس خوبی است. زنی است که با قدرت و قاطعیت نه تنها خواب‌شکن موفق مردم روزگار خویش است، بل به دفاع از مظلومیت زنان و دختران زمانه خود برخاسته است. قصه خوب کنیزو با جمله ساده «کنیزو مرده بود» آغاز می‌شود و با چنین آغازی هشدارمان می‌دهد که نه تنها نباید منتظر شنیدن قصه‌ای خوش‌فرجام باشیم، که آغازی خوش نیز وجود ندارد. «کنیزو مرده بود»، جسد کنیزو در میدانگاه ده همه را به محاکمه می‌کشد و مریم کوچک، با کیف و کتاب مدرسه‌اش، با قلب کوچک پاکش، با ذهن و تخیل نیرومند و بیگانه با پیشداوریهای سنتی و قانون‌شده بزرگانی که از میدان تا خانه و از خانه تا میدان، همه جا را پر کرده‌اند و با آن نگاه معصوم و برعاطفه‌اش که تنها انسان را می‌بیند، به آداب و رسوم و باورهای بی‌رحمانه سنتی اعتقادی ندارد. او به همین دلیل هم تنهایی و بی‌پناهی انسان را می‌تواند ببیند و هم بی‌رحمی دنیای سرشار از نفرت و خشونت اطرافش را.

«کنیزو مرده بود»، عرق‌فروشی و مردان مستی که زن بی‌پناه مرده را در میان گرفته‌اند، زمان وقوع قصه را باز می‌گویند. حوادث قصه، درواقع تصویری از دهه چهل و پنجاه را در برابر نگاه و ذهنمان می‌گستراند.

قصه با جمله «کنیزو مرده بود» حرف آخر را در آغاز می‌زند و با اولین جمله می‌گوید که در دنیایی چنین خالی از رحم و عاطفه، نه تنها

نمی‌توان قصه‌ای خوش‌فرجام پرداخت که هر چه هست، درد است و فقر و بی‌پناهی و تنهایی و ظلم است و ستم مضاعفی که بر زن می‌رود. قصه با جمله «کنیزو مرده بود» شروع می‌شود و با نام «مریم» - که نامی سرشار از نجات و پاکی و سلامت اخلاق است - ادامه می‌یابد.

«کنیزو» مرده است و مریم که از مدرسه بازگشته و راهی خانه است، سفارش مادر را در ذهن دارد که: «از مدرسه که مرخص شدی، یراس بیا خونه. ورپریده کلاه سرمون رفته، اینجا جای خوبی نیست.»

\*

«هوزه... چه درازه، بکش... بکش ای ور.»

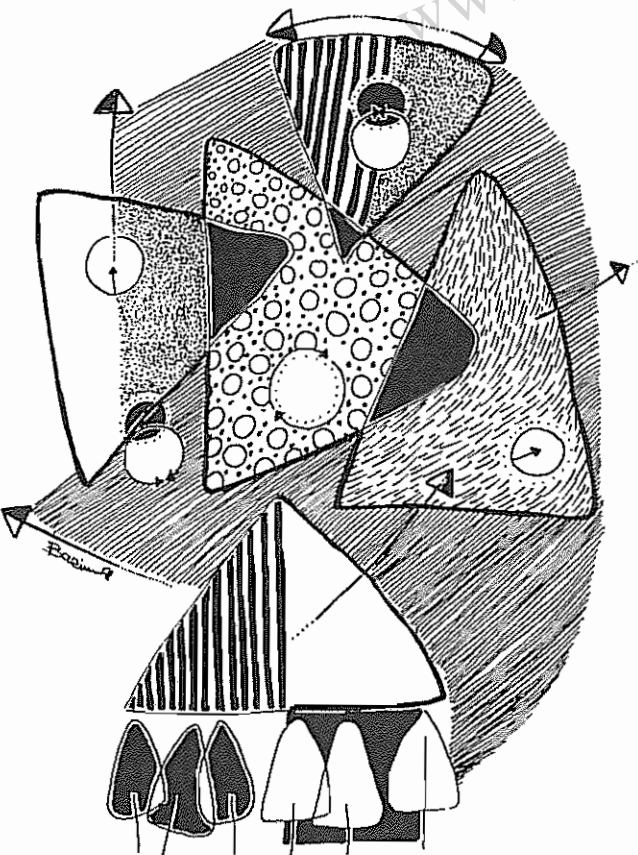
کنیزو با پیراهن پر از گل و لجن روی زمین کشیده می‌شد. بوی لجن تمام میدان را پر کرده بود. شاخه‌ای از خار به موهایش چسبیده بود.

کنیزو بالا بلند با دو تا چشم میشی و پوست شکلاتی از کوچه می‌گذشت. بوی خوشش همه جا

می‌پیچید. مردهای شهر انگار که رد بویش را گرفته باشند از کوچه رد می‌شدند و مادر فریادش تمام روز بلند بود. دم در می‌ایستاد، جارو به دست:

«چه همه از کوچه رد می‌شین؟ چی می‌خواین اینجا؟» مادر فریاد زنان یقه پدر را می‌گرفت: «کدوم نامردی اینجا رو به تو قالب کرده؟ بگو، بگو تا جدو آبادشو بدم دس زنش.»

آبادی با مادر بزرگ و آهویش و بزهایی که از گشنگی دنده‌هاشان درآمده بود، تنها مانده بود. آنها به شهر آمده بودند تا دیگر بزها را در دیگ برنجی بار نکنند، تا آردها را نخورند و شکمشان ناگهان ورم نکند و مادر با تیشه به جان آنها و به جان خودش نیافتد و از صدای موجهای دریا و شبهای تاریک و بی‌برق آبادی نهراسند. به شهر آمده بودند بی‌آنکه بدانند همسایه‌شان چه کسانی هستند و تنها کربلایی باقر - همسایه روبه‌رو که از شیشه‌های بی‌امان مادر عاجز شده بود - پابه‌پای او به شهربانی و کلانتری کشیده می‌شد. شهر مثل آبادی نبود



که آدم از لای میله‌های پنجره دستش را زیر پشته‌های موج دریا بگیرد و یا کنار آهوی مادر بزرگ بنشیند و کف دستش را که هنوز بوی خط کش مدرسه را می‌داد، به او نشان دهد. دریای شهر دور بود و صدای موج‌های دریا آدم را غصه‌دار می‌کرد. صدای بزها نبود و صدای شروع مادر بزرگ که می‌خواند. آدم توی شهر دق می‌کرد.

- تو پنجره نشستی که چه؟ مگه نمی‌فهمی اینجا شهره، روسرشون خراب بشه، مگه نمی‌بینی سلیطه رد می‌شه؟

بی‌اعتنا به مادر به میله‌ها چسبیده بود. دو تا چشم معصوم و آشنا از دور می‌آمد. انگار آهوی مادر بزرگ بود که غمگین و گله‌مند با قطره اشکی که همیشه تو چشمانش غلت می‌خورد و نمی‌افتاد، می‌آمد که آنها را نگاه کند، که ببیند مادر با چه خنده‌ای اثاث را پشت وانت می‌گذارد، که مادر بزرگ چطور با قد خمیده ایستاده است و به پهنای صورتش گریه می‌کند. آهو ایستاده بود و نگاه می‌کرد. چشمان سرمه‌کشیده‌اش همه آبادی را گرفته بود و بزها دور از مادر ایستاده بودند و به چمدا نه‌های لباس با حسرت نگاه می‌کردند. موج‌های دریا کف‌آلود به طرف آسمان کشیده می‌شد. آهو نگاه می‌کرد، مظلوم و آشنا، و او نمی‌دید که پدر پشت رل نشسته است، که بار و بندیلشان را بار کرده‌اند، که مادر از مادر بزرگ خدا حافظی کرده است و حالا دارد داد می‌کشد. «آهوی، چرا ماتت برده، هنوز نیامده سر به هوا شدی؟

باز هم که توی کوچه رفتی؟ داهاتی اینجا شهره، شهر، جفزه که نیس، نمی‌خواهی آدم بشی؟»  
تو کوچو که می‌رفتی، که تنگ بود و خفه با گیلهایی که به پا می‌چسبید و مثل خاک آبادی نبود که نرم باشد تا او بتواند جای پاهای خودش را نگاه کند، تا بتواند

با انگشت، شکل شاخ شکسته پازن را بکشد و شکل آهوی مادر بزرگ را می‌رفت تا دوباره او را ببیند که بلندبالا بود و سبزه با دو تا چشم سرمه‌کشیده آشنا.

- سلام

- سلام عینی

پنجره هارا می‌پایید و دستی به سر مریم می‌کشید. گاهی خم می‌شد، او را می‌بوسید و به سینه می‌فرد.

- ای شکلاتو از کجا آوردی؟

- اون... اون زنه... بهم داد.

- کدوم زنه؟

- همون که مٹ آ... که از

کوچه رد می‌شه.

- بی‌پدر از سلیطه‌ها چیز می‌گیری؟

مادر به جان او افتاده بود و تش را با جارو سیاه کرده بود.

- ما تو دهمون آهو داریم.

- چه خوب... اسمش چیه؟

او آهو، اسم نداره، اما خیلی خوبه، مثل شماس... یعنی... چشمهاش.

مریم آهوی مادر بزرگ را دوست می‌داشت. آهو زیر سایه دیواری می‌نشست و با چشمان غم‌گرفته جهان را می‌پایید.

- می‌گم... اسم شما چیه؟

- اسمم... کنیزه... کنیز.

- پس اسمت آهو نیست؟

از کوچو که رد می‌شد، بوی عطرش در خانه می‌پیچید و او را به طرف پنجره می‌کشاند.

- چی می‌گی با خودت؟

- صلوات می‌فرستم.

- برای چی؟

- برای بو...

- استغفرالله، مگه هر بوی خوشی صلوات داره دختر، بوی گل محمدی که نیست، بوی سلیطه‌اس. پاشو، پاشو برو درستو بخون.

مریم کوچک و معصوم، در کناره میدان ایستاده است. آهوی را می‌بیند که مرده است و غرق در گل و لجن، از سوی به سوی کشیده

می‌شود. همه جسد را مسخره می‌کنند. همه تحقیرش می‌کنند، اما وقتی یکی متهم می‌شود که روزی یا شبی در پی‌اش بوده است، درمی‌یابیم که همه بوده‌اند. تمام شهر در ویرانی «کنیزو»، در نابودی «آهو»، در شکستن آن دو بلور شگفتی که جفتیش را در چشمخانه‌های آهو کار گذاشته بودند و جفتیش را در چشمان کنیزو... دست داشته‌اند.

مریم در کناره میدان ایستاده است و به آهوی مرده‌اش می‌نگرد. به آهویی که در تن بی‌جان کنیزو در حال بو گرفتن است و آهویی که در جفزه شاید...

مریم آهوی شهریش را دوست می‌دارد. نمی‌داند چرا؟ ولی می‌فهمد که اگر کنیزو پول می‌داشت، اگر مردی می‌توانست کثافات وجود خودش را هم ببیند، کنیزو را از آن مرداب نجات می‌داد.

- کنیز بیا پول رو برای تو آوردم.

پولها را می‌شمرد.

- خوب... ای پننج... ای شش... ای که همش خورده‌اس... از کجا آوردی؟

- قلمکو شکوندم. تو دینگه از کسی پول نگیر، هر ماه پولامو جمع می‌کنم می‌دم به تو.

- باشه، باشه عینی.

مریم جز شکستن قلمک چه می‌تواند بکند؟ او دلش برای آن دو چشم معصوم آهو که در پس پلکهای کنیزو برق می‌زند، می‌سوزد، اما چه می‌تواند بکند؟ همه می‌گویند که کنیزو سلیطه است، بد است، بدکاره است، اما هیچکس نمی‌گوید چرا.

همه آنهاپی که بدی را ذره ذره در جسم و روح کنیزو تزریق کرده‌اند و هنوز مریم مدرسه را به پایان نبرده، چشمان آهو را در چشمان زن به دو تیله شکسته و مات بدل کرده‌اند، حاضر نیستند اعتراف کنند که زن روسپی وجود ندارد. هیچ زنی نمی‌شوند و انحرافاتش را مثل پروزیهای ناپلئون برای همجنسانش

تعریف کند. این مرادن روسپی‌اند که به روسپی‌بودنشان فخر می‌کنند و جنایاتشان را مثل زئرالهای جنگهای استعماری با آب و تاب تعریف می‌کنند. بیچاره کنیزو، بیچاره آهو. این مرده است و آن شاید در دیگی، در کار پخته‌شدن، یا بر سر سفره‌ای در حال خورده‌شدن باشد و چشمها در چشمخانه‌ها مرده‌اند. طفلکی مریم که با پولهای قلکش می‌خواهد انسان را نجات دهد! زن را برهاند و فریاد بکشد که با هیچکس روسپی نیست یا مردانند که روسپی و روسی سازند.

«سنگی به پای مریم خورد. نگاه کرد. سپورگاری را می‌کشید و می‌رفت. جمعیت مثل گلّه گوسفند دنبال گاری می‌رفتند. کفش پاشنه‌بلند کنیزو به دیواره گاری می‌خورد و توتق صدا می‌داد. بچه‌ها سنگ می‌پرانندند. گاری دور می‌شد. صدای دریا می‌آمد و مرغهای دریایی که جیغ می‌کشیدند. صدای تق و تق کفش کنیزو از انتهای خیابان می‌آمد و صدای او که التماس می‌کرد: «جوون فقط دو تومن، فقط دو تومن»

\*\*\*

«... یک هفته بود که بعد از خروسخوان صدای گلپر در جفزه نمی‌پیچید. صدای صاف و بلندی که بچه‌ها را از خانه‌هاشان بیرون می‌کشید و مرغان دریایی را در خورا جمع می‌کرد. آفتاب در نیامده بود که بچه‌ها لخت مادرزاد کنار دریا، ردیف به قضای حاجت می‌نشستند و بعد دریا با آب خنک و مهربانش آنها را در دل خود جا می‌داد. دستهای گلپر هوا را می‌شکافت، آب را می‌برید و می‌رفت. ماهیگیرانی که در دوردست لنگر انداخته بودند، با صدای گلپر توراها را جمع می‌کردند و راهی جفزه می‌شدند... مرغان دریایی به آنها نوک نمی‌زدند، دورویشان پرواز می‌کردند، روی شان‌های لختشان می‌نشستند و یا با نوک سرخ و

کوتاه خود موهای طلایی گلپر را که روی آب پخش شده بود و با موجهای دریا بالا و پایین می‌رفت، به بازی می‌گرفتند.

یک هفته بود که گلپر کسی را صدا نمی‌زد و حالا فریادهای جگر خراشش خواب را از چشم آبادی پراکنده بود.

مریم می‌لرزید، دهانش خشک شده بود و وحشت‌زده به حبابه و فانوس نیمه‌کش نگاه می‌کرد.

- چرا نشستی؟ بگیر بخواب...  
- آب...

حرف توی گلویش شکست. صدای خواب‌آلود پدر را شنید.

- پاشو بهش آب بده، اینا هم گندشو درآوردن.

مادر غرولندکنان بلند شد، کاسه را پر آب کرد و به طرف مریم آمد...

- مادر... تاریکه...  
- بگیر... آبو بخور و بخواب.

- فتیله رو بالا بکش، خیلی تاریکه.

باد، پوره‌کشان خودش را به در کوید. شعله کمرنگ فانوس تکان خورد. مریم دودستی به مادر چسبید.

- شنیدی؟ صداش می‌آد.  
- باده مادر، باده.

نه فرار کرده، برو، برو درو باز کن.

- مریمی، باده، گلپر حالا تو خونه...

یکبار دیگر باد هجوم آورد. انگار کسی با موهای ژولیده و دستهای خونی پشت در التماس می‌کرد.

- فانوسو بپر اون گوشه، خاموش می‌شه.

صدای پدر بود که نشسته بود و سیگارش را روشن می‌کرد.

- بابا بگو درو واکنه، پشت دره بابا.

- کسی نیست، باده.  
- نه، نه، جیغ می‌کشه، داره جیغ می‌کشه.

- این غنا هشتا درياس، جیغ هم جیغ مرغای دریاییه، از طوفان ترسیدن. بگیر بخواب، داره صبح می‌شه.

«شب بلند» دومین قصه مجموعه «کتیزو» است، اما وقتی با دلی گرفته و چشمهایی خیس و بیزار از مرد بودن و دلگیر از زن بودن به شب بلند می‌رسی، گویی همان مریم کوچولوی دبستانی است که فلکش را می‌شکست و پولهایش را به «کتیزو» می‌داد تا دنیا را عوض کند.

اما در این قصه، به جای کتیزو «گلپر» را داریم که نه یک زن معطر شهری که دختر بچه آزاد روستایی است. دختری است همبازی مریم -

گیریم که چندسالی، شاید کوچکتر یا بزرگتر از او - و مریم گویی هنوز به شهر نرفته است و با کتیزو آشنا نشده است. دلت می‌خواهد صدایش کنی و از آهوی مادر بزرگش بپرسی و

بینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

- هیچکی نیست؟  
- نه، باده و صدای دریا. «بچه برو» هم تو کوچها می‌گرده، دنبال بچه‌هایی بو می‌کشه که هنوز بیدارن.

اگه بفهمه می‌آد می‌بردت. زورش هم زیاده، هیچکی نمی‌تونه جلوش

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

- هیچکی نیست؟  
- نه، باده و صدای دریا. «بچه برو» هم تو کوچها می‌گرده، دنبال بچه‌هایی بو می‌کشه که هنوز بیدارن.

اگه بفهمه می‌آد می‌بردت. زورش هم زیاده، هیچکی نمی‌تونه جلوش

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

- هیچکی نیست؟  
- نه، باده و صدای دریا. «بچه برو» هم تو کوچها می‌گرده، دنبال بچه‌هایی بو می‌کشه که هنوز بیدارن.

اگه بفهمه می‌آد می‌بردت. زورش هم زیاده، هیچکی نمی‌تونه جلوش

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

وایسه...

چطور «بچه برو» صدای گلپر را نمی‌شنود؟ بچه برو که آنقدر بلند است که سرش به ستاره‌ها می‌خورد و انگشتانش مثل قلابهای ماهیگیری است و شبها توی جفره می‌گردد،

پشت پنجره می‌ایستد و دستهایش را عین قلاب داخل خانه‌ها می‌کند و بچه‌هایی را که هنوز بیدارند با خودش می‌برد. خدایا «بچه برو» را بفرست، خدایا «بچه برو» صدای گلپر را بشناسد، بفهمد که او همان گلپر است، همان گلپری که بچه است، که هنوز بزرگ نشده، که توی دستش هیچ النگویی نیست، که

لپهایش را سرخ نکرده‌اند... «اشک روی گونه‌های مریم

نشست... نه، «بچه برو» حتماً گلپر را نمی‌شناسد، و هرچقدر هم بو بکشد، بی‌فایده‌س... این صدای گلپر نیست، صدای خراش دار زنی

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

- هیچکی نیست؟  
- نه، باده و صدای دریا. «بچه برو» هم تو کوچها می‌گرده، دنبال بچه‌هایی بو می‌کشه که هنوز بیدارن.

اگه بفهمه می‌آد می‌بردت. زورش هم زیاده، هیچکی نمی‌تونه جلوش

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

- هیچکی نیست؟  
- نه، باده و صدای دریا. «بچه برو» هم تو کوچها می‌گرده، دنبال بچه‌هایی بو می‌کشه که هنوز بیدارن.

اگه بفهمه می‌آد می‌بردت. زورش هم زیاده، هیچکی نمی‌تونه جلوش

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.

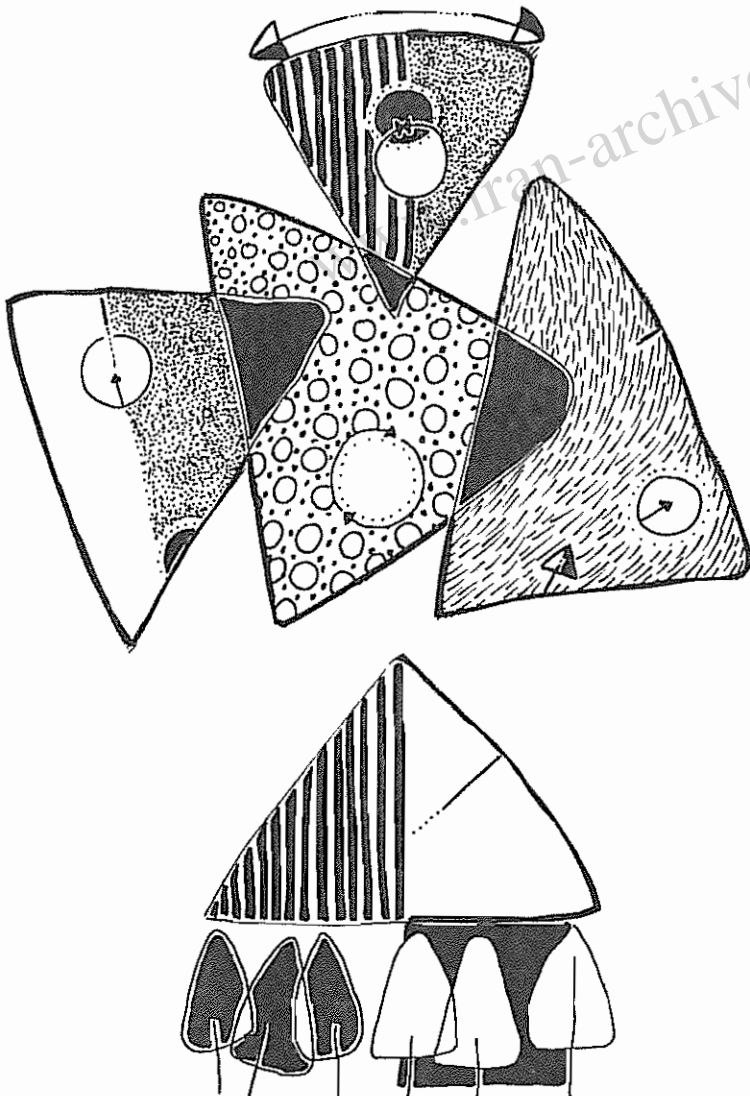
- مادر فانوسو بیار نزدیک، می‌ترسم، از اژدها می‌ترسم.

- پناه بر خدا، اژدها کجا بود؟! - اژدهای عموا بر اهییم.

صدای خنده پدر را شنید، مادر فانوس را آورد و بالای سرش گذاشت.

- دیدگ بگیر بخواب. حالا همه خوابین، هیچکس ام هم پشت در نیست.

ببینی زنده است یا او هم با کتیزو... چه حرفها که می‌زنی! هنوز مریم کتیزو را ندیده است. شاید آهو هم هنوز به خانه مادر بزرگ نیامده است و شایدهای دیگر.



است که انگار دست و پایش را ااره می‌کند. صدای فریادهای زنی است که انگار اژدها به جانش افتاده است، صدای گلپر گم شده است، رفته است جایی دور، دور، لابلای ستاره نشسته است و گریه می‌کند. یک هفته است که گلپر صدایش را گم کرده است... اولین روزی که گلپر کسی را صدا نزد، بچه‌های آبادی پشت کپر جمع شدند. ردیف پیشهای خشک و عبوس راه نگاهشان را می‌بست.

این چگونه شبی است که مریم نمی‌تواند بخوابد؟ چه اتفاقی افتاده است که مریم کوچک آرزو می‌کند که «بچه برو» - لولویی که برای ترساندن و خواباندن بچه‌ها ساخته‌اند، اما اینجا شکل نجات‌دهنده می‌یابد - گلپر بیدار را پیدا کند، با بوی او به سراغش برود و از چنگ عموابراهیم واژدها، نجاتش بدهد؟

عموابراهیم و اژدها در ذهن بچه‌ها چه معنایی دارند؟

قصه می‌گوید عموابراهیم موتور سیکلت با «کپ‌کپی» بی‌بی دارد که اجناس مورد نیاز مردم را می‌خرد و بار کپ‌کپی می‌کند و به آبادی می‌آورد و می‌فروشد. و با هر تکانی که به خود می‌دهد، اژدهای خالکوبی‌شده روی بدنش به حرکت درمی‌آید و بچه‌ها را می‌ترساند. با ترسی که بچه‌ها و مریم و گلپر از اژدها دارند، می‌توانی رشد ذهنی و جسمی و روحیشان را دریابی و یا اگر می‌خواهی در زیر بارانی بنشیني که - به قول اخوان - گویی ابرهای همه عالم‌اند که در وجودت جمع شده‌اند و می‌بارند و یکسره به اشکت بدل می‌کنند.

- «بامشتم نمیشه، با سنگ بزنیم.

- صداش کنیم، تو، تو مریم صداش کن.

- انگار خونه نیس.

- شاید ناخوشه.

- با سنگ بزنی، جوری که نه‌ش

فهمه.

با سنگ به جان در افتاده بودند. تا وقتی که صدای خش‌وخش راه‌رفتن گلپر آمده بود و دستهای کوچک و ئپلش در را باز کرده بود.

- هی گلپر، دریا... مرغا تو خور جمع شدن.

گلپر ایستاده بود، جوری که انگار خودش را گرفته باشد. توی دستش النگو بود و مینار سفید گلداری سرش.

- راستش من دیگه بزرگ شدم، با شماها بازی نمی‌کنم.

- بزرگ شدی؟ چه جوری؟

- ننه می‌گه باید به خونه و زندگی برسم.

- مگه خودش ناخوشه؟

- نه به خونه و زندگی او، به خونه و زندگی خودم.

- خونه و زندگی خودت؟

- ها! عموابراهیم می‌خواد برای خودم و خودش خونه و زندگی بسازه.

- عمو ابراهیم؟

- ها! اینم النگویی که خریدم.

مینارم خریده، تازه کپش هم می‌خواد بخره. برای ننه هم می‌خره تا پاهاش تاول نزنه.

دهان بچه‌ها از حیرت مثل دهان ماهی باز مانده بود. یکی یکی به النگوها دست می‌زدند. رنگ زرد النگوها چشمتان را می‌زد.

- چقدر قشنگه، منیارت گلم داره.

- گلپر بده به کمی النگوها رو تو دستم کنم.

- در نمی‌آد با صابون هی باید بمالی، هی بمالی، دیگه در نمی‌آد.

- کی برات خریده؟

- دیشب، دایه هم بود. تازه غیر از اینا سیصد تومن هم روش باید بده.

- رو چی؟

- رو... رو... نمی‌دونم، ننه می‌دونه.

- عروسک چی گلپر؟ عروسکم

برات آورده؟

- نه، می‌گه یه عروسک برام می‌سازه.

- چه جوری؟

- نمی‌دونم، گفته صبر که کنم، برام می‌سازه، عروسکی که حرف می‌زنه.

- اووهی، خوش به حالت.

- غصه نداره، می‌گم برای شما هم بسازه. اما ننه نباید بفهمه، چون که آدم وقتی بزرگ می‌شه، باید به خونه و زندگیش برسه. دیگه بازی نمی‌کنه... حالا ننه می‌آدش، پسین

بیاین که میره نون بپزه... پسین تنگ. کسی در را می‌کوبید، تنش را به زمین می‌مالید. موهای پریشان

را به خاک می‌کشید و مشت‌های خاک را از لای در به داخل اتاق می‌ریخت، شعله کمرنگ فانوس پیچ و تاب می‌خورد. مریم دستانش را در دو طرف فانوس گرفت. فانوس کوچک و کم‌نور بود.

- بزرگ‌شدن چه سخته، الهی هیچکس بزرگ نشه، الهی عموابراهیم بمیره، بمیره تا گلپر دوباره بیاد دریا.

تا پسین شود، بی گلپر کنار دریا نشسته بودند. مرغان دریایی در خور غم گرفته و منتظر، رو پولکهای تیره‌ای دریا تکان می‌خوردند، انگار بی گلپر دریا براشان غریبه بود.

دریا، گلپر بود و گلپر دریا، دریا بزرگ بود و گلپر کوچک. دریا عاشق بود و گلپر جوهر عشق. اما مردی که «کپ کپی» داشت، مردی که پول داشت، مردی که تمام آبادی بدهکارش بودند، مردی که با خالکوبی اژدها از خود دبی ساخته بود، یا اژدهای درونش را به روی سینه آورده بود. از پاهای برهنه ننه، از آرزوهای بی‌پاسخ‌مانده گلپر، از خواستهای کودکانه دختر کوچک دریا، استفاده کرده بود و روز روشن و در برابر چشم همه آمده بود و دختر دریا را - که قدش تا به زانویش هم نمی‌رسید - برداشته بود و داشت می‌برد، که «بچه برو» که

«مرگ» مرگ رهاونده، که دریا شبانه به نجات گلپر آمده بود و دخترش را برداشته بود و برده بود و آنچه که به جا گذاشته بود، نه گلپر که جسم مرده‌ای بود که فقط می‌توانست آدمهای ذلیل و بیچاره را فریب دهد.

«از خواب پرید. دستش به فانوس خورد و آن را وارو کرد. فانوس پت‌پتی کرد و خاموش شد. پدر و مادر وحشت‌زده به طرف در دویدند. صدای ضجه‌ای می‌آمد که صدای گلپر نبود. مریم سراسیمه بیرون دوید. صبح غبارگرفته زردی بود. همه به طرف خانه گلپر می‌دویدند. به کپر رسیدند. ننه پیراهن سفید و خونی گلپر را بو می‌کرد و ضجه می‌کشید. دو تا مرد چیزی را که توی چادرش پپیچیده شده بود، بیرون می‌بردند. گیسهای طلایی گلپر از چادرش آویزان بود. پایین چادرش خونی بود. زنها گریه می‌کردند و می‌رقصیدند و دایه بالهای مینارش را توی هوا می‌چرخاند و می‌خواند: ای اوویلا که عروس مختکی رفت.»

... و راستی را که اگر، «بچه برو» اگر مرگ، اگر دریا، اگر چیزها و کسانی که نماد و نمونه مهر و ترحم و عشق‌اند، به یاری گلپر نیامده بودند و در آن شب هول، معصومیت و روح زلال او را نمی‌رهاوندند، چه اتفاقی می‌افتاد؟

با ماندن گلپر، با دوام ازدواجی چنین زشت و نامناسب، آیا کنیزی دیگری متولد نمی‌شد؟ زنده باد دریا و مهر گسترده و خروشانش. زنده باد رهایی. زنده باد «بچه برو» زنده باد...

... مریم حالا به چه دارد فکر می‌کند. آیا قصه‌های دیگر کمکی می‌کنند؟ پس بخوانیم:

یادداشتها:

۱ - ایستگاه قابلهای ما بگری

۲ - صدای دریا

۳ - مختکی: گهواره‌ای - یعنی عروسی که بسیار کوچک و کم سن و سال است.





زهره قاینی

# صورتها و صورتکها

تصاویر ارتباط برقرار کند؛ اما ایجاد همین ارتباط و برانگیخته شدن سئوالهای متعدد از جانب بینندگان خود نشانگر موفقیت این نمایشگاه است. شاید هنرمند درخت واقعیت را واداشته تا شاخه‌های تازه‌ای برویاند...

در پای آخرین تابلسوی نمایشگاه، سوزش زخمی را بر قلبت و یا جاننت احساس می‌کنی، اما «لبخند امید» را نیز با خود به ارمغان می‌بری.

دیگران که اطراف هنرمند را خالی می‌کنند، به سویش می‌روم تا برای چند پرسش خود پاسخهایی بیابم:

- خانم امیرابراهیمی لطفاً کمی در باره زندگی و کارتان برای ما بگویید:

- من از کودکی به نقاشی علاقه داشتم و علی‌رغم آنکه در آن زمان کلاسهای خصوصی نقاشی چندان رایج نبود، در سن دوازده، سیزده سالگی به تشویق پدر و مادرم برای مدت چند ماه نزد خانم بهجت صدر که از هنرمندان پیش‌تاز و برجسته و استادی مهربان و مشوق بود، به آموختن نقاشی پرداختم. خانم صدر اولین کسی بود که به من درست نگاه کردن به اشیا و طبیعت را آموخت، و از این نظر من همیشه خود را مدیون ایشان می‌دانم. با وجود علاقه زیاد به نقاشی و کار

تسکین می‌بخشند، آن زمان که در پیچ و تاب نمایش تصاویر، تصویر زنی را می‌بینی که با چشمانی غمناک و آرزومند آشیانه پرنده‌ای را در دست دارد، به امید آنکه روزی آن «پرنده سفید» به آشیانه بازگردد.

«صورتها و صورتکها» که انعکاسی از زندگی‌اند، پوشی است فعال؛ که راه می‌جوید. درمقابل دریای بی‌پایان درد و رنج می‌ایستی اما در افق، روح زندگی را نیز می‌یابی؛ آنگاه که خیر بر شر هجوم می‌آورد و یا ماسک جاودانگی به تباهی پوزخند می‌زند.

دیدن تابلوها را که به پایان می‌رسانی، فضای نمایشگاه را باز می‌یابی که هرکس به زبانی با نقاشیها در گفت‌وگوست، و در گوشه‌ای به دور از حضور «صورتها و صورتکها» بحث و جدل همیشگی در جریان است که امروزه نقاش باید چگونه اندیشه و احساس خود را بیان کند؟ واقعگرا باشد یا نوگرا؟ مخاطب نقاش کیست؟ آیا توانسته است با مخاطبین خود ارتباط برقرار کند؟ آیا بازگوکردن این همه درد و رنج ضرورت دارد؟ و دهها سوال دیگر... صداها درهم می‌پیچید و به تدریج که دور می‌شوی گنگ و مبهم می‌شوند. بی‌شک هرکس از بازتاب احساسات درونی هنرمند، برداشت خاصی داشته است و به گونه‌ای متفاوت توانسته است با

کنار تو بوده‌اند، با تو زیسته‌اند، با تو به جدال برخاسته بودند.

تصویرها ساده و بی‌آلایش به زندگی وفادارند. به تعبیر سبکهای هنری، واقعگرا هستند و مبتنی بر ستهای انساندوستی. اگر چه انعکاسی از درد و رنج و زشتیهای دوران ماست، اگرچه بی‌رحمانه پرده‌ها را می‌درند و تو را در بازگوکردن آنچه هستی و آنچه می‌بینی به زانو درمی‌آورند، اما اگر بر این باور باشیم که زیبایی هر آفرینش هنری در آن است که متضمن مقصودی آگاهانه و اجرایی زبردستانه است، تصویرها زیابند.

نقاش کوشیده است تا با استفاده از شکل، بافت و ماسکایی که در نوع خود بدیع و تازه‌اند، عواطف و احساسات، آرزوها و اندیشه‌های خود را به گونه‌ای هنرمندانه بیان کند. او در عین حال که دلواپس واقعیت است، ترحم نمی‌شناسد، نگاهش به ذات «صورتها» رسوخ می‌کند. همه «تقابها» را کنار می‌زند و واقعیت را هرچه باشد، زیبا یا زشت به نمایش می‌گذارد. ریتم موجود در اثر با ریتم عاطفی ناشی از انگیزش خلاق هنرمند ترکیب می‌شود، گاه بیننده را دقایقی چند بر جای می‌خکوب می‌کند و به اندیشه وامی‌دارد، گاه به هیجان می‌آورد تا آنجا که نگران آن نیست که اشکها چگونه بی‌محابا راز درونی او را برملا سازند... و گاه

ثمیلا امیر ابراهیمی حاصل بیش از بیست سال کار خود را، در آفرینش هنری چهره‌ها، در مجموعه‌ای از ۶۰ تابلوی رنگ و روغن در نگارخانه سبز به نمایش گذاشت. هر دوره از کار، شهر و نشان خاص درک حسی هنرمند از زمانه خویش را بر خود داشتند.

«مروری بر صورتها و صورتکها» نمایشگاهی غافلگیرانه بود. ناگهان به فضایی راه می‌یابی که در انتظار آن نبود. به دنیای دیگری پا می‌گذاری، که نه تنها با تو بیگانه نیست، بلکه آشنا تر و عریان تر از دنیایی است که چند لحظه پیش در آن سیر کردی. جدال با خویشتن از همان ابتدا، از اولین تابلو، آغاز می‌شود. کسی تو را می‌خواند تا با او همگام شوی، همچون او نقاب از چهره خویش برداری و غم خویشتن را با رنجهای او در هم آمیزی، بسا تو از اندیشه‌هایش سخن می‌گویی. عریان و بی‌پیرایه، و در برابر این همه صداقت چاره‌ای جز تسلیم شدن نمی‌بینی. به ناچار ماسک خویش را برمی‌داری، دستهای گرم و آشنایش را می‌گیری و با او پیش می‌روی. بی‌تاب و مضطرب. پشت ماسکها چه خواهی دید؟ بیگانه نیستند! آشنایند، همچون وجود خویش، همچون هزاران هزار که دیده‌ای، در





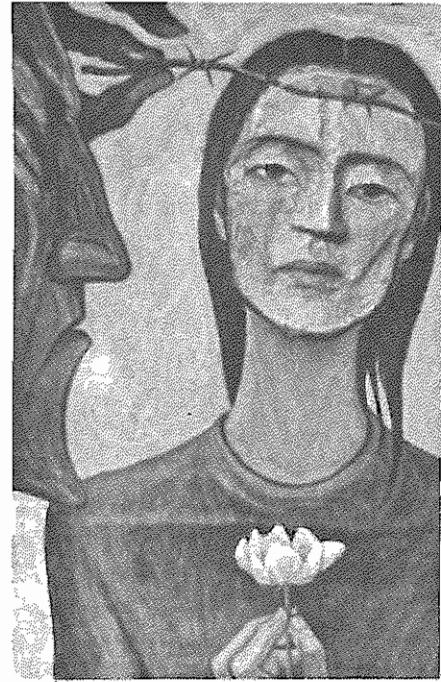
نیست و هنوز همه جهان در یک عصر قرار ندارند. آیا ما که در این طرف جهان نشسته‌ایم، اگر صرفاً حرف آن طرفیها را تکرار و تقلید کنیم، به همین سادگی هم عصر آنها می‌شویم؟ متأسفانه، گاهی اوقات هنرجویان تازه به دوران رسیده ما هم به دنبال استادان کهنه‌کار خود، بدون داشتن مهارت و دانش فنی، بدون شناختن جوهر و فلسفه مکاتب و نظریه‌های نوگرایی غربی و حتی بدون همخوانی شخصی و درونی خود با آن، کار خود را فدای این نظریه یا آن نظریه هنری می‌کنند. این یک تجربه عمومی است که غالباً هر سبک و شیوه و نظریه جدید که از کشورهای پیشرفته به جهان سوم وارد می‌شود، شکل کاریکاتوری مسخ‌شده و بی‌قواره و نامناسب با شرایط محلی را به خود می‌گیرد و در مورد مردم با تعصب و زیاده‌روی طرفداران یک شیوه و مد تازه، نتیجه کار را باز هم وخیم‌تر می‌کند. در این بحث، منظورم از شرایط محلی، شرایط ویژه نقاشی در ایران است. تاریخ نقاشی ایران به نسبت تاریخ نقاشی غرب بسیار مختصر و محدود است. مینیاتور ایرانی، با آن زیبایی و عظمت‌اش، با آن نگاه و نگرش خاص‌اش به جهان و هستی، عالیترین دوره‌های خود را پشت سر گذارده است. نقاشی آکادمیک اروپایی که توسط کمال‌الملک و شاگردانش وارد ایران شد، هنوز

معاصر غرب، نظریه‌های مدافع هنر بدون موضوع و حتی فراتر از آن، هنر بدون هنرمند است. در این گرایش، نه تنها آنچه هنرمند مطرح می‌کند، اهمیت ندارد، بلکه گاه ضرورت وجودی خود هنرمند نیز از بین می‌رود و هنر، تعریف کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. بر اساس این گرایش، هر نوع تنظیم تصادفی و روزمره اشیاء، در فضای داخلی یا خارجی می‌تواند به یک ترکیب‌بندی هنری تعبیر شود، و پا هر نوع اثرگذاری اعم از خط، نقاشی، تیغ کشیدن و حکاکی و ایجاد «بافت»ها و یا «تکه چسبانی»های کاغذی و غیره بر روی در و دیوارهای شهر ممکن است در قلمرو تعریف نقاشی معاصر بگنجد، بی‌آنکه هنرمند خاصی آن را آفریده باشد یا آنکه معنی و منظور از این آفرینش وجود داشته باشد، و یا آنکه اصولاً به راستی چیزی آفریده شده باشد. در اینجا، دو نکته وجود دارد. این گرایش هنری در غرب، یک تاریخ مفصل، متنوع و با عظمت هنری را پشت سر گذاشته تا امروز به اینجا رسیده است. دوم اینکه، این تنها گرایش هنری در غرب نیست و گرایشهای دیگری هم وجود دارند که از گذشته کماکان به زندگی خود ادامه داده‌اند و با گوییهایی که تازه به تازه شکل می‌گیرند و تحول می‌یابند. در عین حال شاید ضرورتی نباشد که بگوییم غرب تمام جهان



در رشته هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شدم. در پاییز سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشتم و از آن پس به کار نقاشی و گاه تدریس طراحی و چاپ مشغولم. - با توجه به آنکه کارهایتان موضوع‌دار و واقع‌گرا هستند، آیا به نظر شما نقاشی موضوعی می‌تواند در عرصه هنر معاصر مطرح باشد؟  
- واقعیت این است که در هنر

مداوم در طول دوره تحصیل، پس از به پایان‌رساندن دوران دبیرستان، به دلایل گوناگون وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم. پس از اتمام دوره دانشگاهی به فرانسه رفتم و به مدت یک سال به کار حکاکی روی فلز و چاپ دستی پرداختم. سپس به ایران بازگشتم. در سال ۵۴، با هدف آشنایی بیشتر با فن نقاشی به آمریکا رفتم و از یکی از دانشکده‌های هنر



کاملاً از ناتورالیسم به درنیا آمده بود که گرفتار هجوم نوگرایی بی‌پشتوانه و غالباً مقلدانه شد. در فضای عمومی سالیهای اول انقلاب، دوره کوتاهی، گرایشهای واقع‌گرایانه باز هم به شکل مد روز درآمد و واقع‌گرایی اجتماعی که حتی در اروپا و آمریکا هم دستاوردهای هنری عالی از خود باقی گذارد، در اینجا همچون کودک نارسایی پیش از تولد از بین رفت. تمام اینها، شرایط ویژه محلی ما را تعیین می‌کنند؛ و اگر امروز بنا به گفته برخی منتقدان شاهد بحرانی در زمینه نقاشی هستیم، معلول همین آشفتگی، مدبرستیها و بی‌ریشگیهاست.

به نظر من امروز برای هنرمندان، هیچ تجربه‌ای مفیدتر از آزادی در آفرینش نیست. ما باید بتوانیم در همه زمینه‌ها کار کنیم و کار ببینیم. سبکهای مختلف بر حسب انتخاب مشخص و مستقل هنرمند باید به تکامل برسند. نقاشی ایرانی خودمان، یعنی مینیاتور سنتی و نو، و نقاشی معروف به قهوه‌خانه‌ای، هنوز جای کار بسیار دارند. هنرمندان کلاسیک، طبیعت‌گرا، واقع‌گرا، نوگرا با

همزیستی و رقابت سالم میان خود امکان پیشرفت و تکامل می‌یابند. هنر موضوع‌دار و بی‌موضوع، هنر فیگوراتیو و آبستره، چنانچه با قدرت و اصالت اجرا شوند، همگی لازم، مفید و زیبا هستند و در این تنوع و گوناگونی است که سطح کلی فرهنگ جامعه می‌تواند ارتقا پیدا کند. محدود و مطلق کردن هنر به یک سبک و نظریه معین، آزادی خلاقیت را از بین می‌برد و این به معنای نفی تمام هنر است. گرایش به حذف، در جامعه هنری منجر به سانسور و خودسانسوری هنرمندان، متحدالشکل شدن و در نتیجه شخصیت‌زدایی از هنر و کم‌مایگی و فقر فرهنگی می‌شود.

– به نظر شما مردم چگونه می‌توانند با یک اثر هنری ارتباط برقرار کنند؟ وظیفه هنرمند در این زمینه چیست؟

– به نظر من هنرمند، هنگام خلق اثرش از تمام قدرت ذهنی، دانش فنی و امکانات بیانی خود استفاده می‌کند و سپس با ارائه کار خود، نوبت به بیننده یا خواننده اثر می‌رسد که با تفکر و تخیل خود اثر را بفهمد و با آن ارتباط برقرار کند. در واقع ایجاد ارتباط با یک اثر هنری، خود یک عمل خلاق است. بعضی از مردم در باره کار هنری کم‌فکر می‌کنند و به احساس خود اعتماد کافی ندارند. فکر می‌کنند قادر به درک همه آنچه هنرمند می‌خواهد بگوید نیستند. حال آنکه این تصور نابخجاست. بیننده خوب با تمرین زیاد، خواندن، دیدن، گوش دادن آثار هنری، ذهن و چشم و گوش خود را ورزیده می‌کند و سپس یک اثر هنری را با عقل و احساس خود درک و تفسیر می‌کند. ممکن است این تفسیر همان تفسیر هنرمند نباشد و مخاطب نتواند به منظور واقعی هنرمند پی ببرد. اما چه مانعی دارد! چه کسی می‌تواند ادعا کند که تمام ذهن و روح نزدیکترین کسانش را می‌شناسد یا حتی به گنه وجود خود پی برده

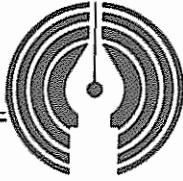
است. بنابراین همیشه مقداری رمز و راز، نکته‌ها و نکته‌ها بین هنرمند و مخاطب او باقی می‌ماند، بی‌آنکه ذره‌ای از این ضرورت کاسته شود که، مخاطبین آثار هنری باید به اندازه خود هنرمند از فکر و احساس خود مدد گیرند تا حقیقتی را کشف کنند. تنها از این طریق است که بین هنرمند و مخاطب او رابطه‌ای ایجاد می‌شود که منجر به درک هنری می‌شود.

– شما به عنوان یک نقاش زن، فعالیت دختران و زنان کشورمان را در عرصه هنر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

– شرایط اجتماعی سالیهای اخیر، دختران و زنان را پیش از گذشته به میدان هنر کشانده است. هجوم زنان به سمت انواع رشته‌های هنری اعم از کارهای دستی و هنرهای مستظرفه خانگی، هنرهای تجسمی و ادبیات، نشانه نیاز درونی آنها به شناخت و به‌کارگرفتن نیروهای ذهنی و عملی‌شان است. زنان که به‌طور طبیعی با یکی از اساسیترین و ملموسترین جلوه‌های آفرینش یعنی باروری، زایش و تربیت فرزند سروکار دارند، در اکثر موارد شاید درست به همین دلیل از بستر فعالیت‌های عملی و اجتماعی دور می‌شوند. من در جریان کار و تدریس خود متأسفانه با دختران و زنان بی‌شماری برخورد کرده‌ام که فعالیت و کار خود را در نیمه راه رها کرده‌اند. اکثر دختران هنرجو که گاه در ابتدای کار از نظر استعداد، نظم و پرکاری از هنرجویان پسر جلوتر بوده‌اند، پس از ازدواج، به تدریج با بار مسئولیتی که بر عهده‌شان گذاشته می‌شود و یا بر اثر القائات کلیشه‌دار اجتماع از همه استعدادها و توانمندیهای خود صرف‌نظر می‌کنند و از سوی دیگر با محدود شدن به زندگی خانوادگی، انگیزه‌های کار اجتماعی و هنری در آنان از بین می‌رود و کسالت‌های روحی و انفعال در آنان بروز می‌کند. امروزه با پدیده

جدیدی نیز مواجه هستیم، اینکه بسیاری از مادران جوان، بدون توجه به لزوم پرورش استعدادها و خویش، تحقق همه آرزوهای خود را در پرورش همه‌جانبه فرزندانشان می‌بینند و با فداکاری و از خودگذشتگی با صرف همه انرژی، وقت و پول خود، آنها را به انواع و اقسام کلاسهای هنری، ورزشی و آموزشی می‌فرستند، بی‌آنکه حتی واقعا بخواهند فرزندانشان در یکی از این رشته‌ها به‌طور جدی و حرفه‌ای تخصص یابند. بنابراین شاید عمر مفید و موثر یک زن با استعداد و باسواد، به عنوان یک انسان مستقل و فعال اجتماعی در بهترین حالات، بیش از پنج - شش سال نباشد، یعنی فاصله کوتاه مدرسه تا خانه شوهر، که گاه دانشگاه را هم دربر می‌گیرد. به نظر من درست است که برخی سنتهای دست‌وپاگیر خانوادگی، مانعی اساسی برای پیشرفت اجتماعی و فرهنگی زنان است، اما اگر زنها کمی جدیتر به تحصیلات و حرفه خود بپردازند و در کنار وظایف خانوادگی، به وظایف اجتماعی و فرهنگی بسط استعدادها و خود نیز توجه کنند، هم خودشان راضیتر خواهند بود و هم جامعه و خانواده‌شان از کار و تلاش آنان بهره‌مند خواهند شد. البته ناگفته نماند که حتی در همین شرایط نیز زنان و دخترانی هستند که مختلف فایده‌های آمده و در عرصه‌های مختلف کار و فعالیت اجتماعی و هنری حضور موثر داشته باشند.





دسترسی آسان به کتاب

دسترسی آسان به کتاب

شرکت انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی مفتخر است که طرح فرهنگی  
دبگری را از آغاز سال ۱۳۷۱ به مرحله اجرا گذارد.

### پذیرش مشترک برای تمام کتابهای شرکت

از علاقمندان در تهران و شهرستانها دعوت می‌شود فرم زیر را تکمیل  
کرده با دو قطعه عکس به نشانی دفتر مرکزی شرکت ارسال دارند تا کارت  
اشتراک برای آنها صادر شده با پست سفارشی برایشان ارسال گردد.

#### تقاضای اشتراک کتابهای شرکت

اینجانب، نام پدر، شماره شناسنامه،

صادره از، متولد، شغل،

به نشانی،

تلفن،

ضمن ارسال دو قطعه عکس خواهشمندم کارت اشتراک کتابهای آن شرکت  
را برایم صادر فرمایید.

امضا:

شرایط و مزایا و تخفیفات ویژه مشترکان متعاقباً آگهی خواهد شد.



انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

(شرکت سهامی)

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱۱، تهران، خیابان افریقا، چهارراه شهید حقانی،

(جهان کودک)، کوچه کمان، شماره ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷، تلفن: ۶۸۴۵۶۹-۷۵

فروشگاه شماره ۲، خیابان انقلاب، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران

دسترسی آسان به کتاب

دسترسی آسان به کتاب



# ZAMAN

VOL. 1. NO 4 May-Jun 1992

سبزه بیدار شده  
گل به باغ آمده است  
با گل و سبزه و باغ  
مهربانتر باشیم



سازمان پارکها  
و فضای سبز شهر تهران